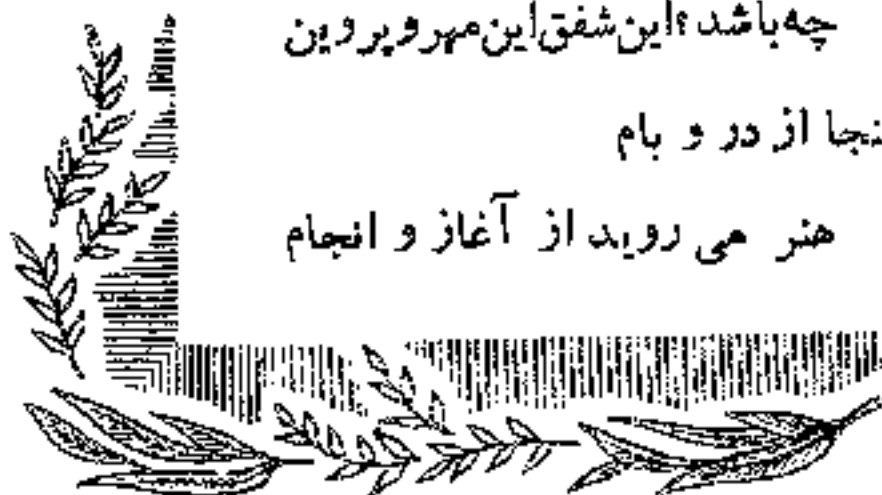


-۵۶-

دو همسایه، دو هم مشرب، دو هم خو
دو صف بنهاده روی دل به یکسو
ز تکبیری بحق تسلیم کرده
زلای ماسوا تحریم کرده
مرا بخت همایون یاوری کرد
به تهران مهرمهران رهبری کرد
در این گلشن که ابرش ذوق باراست
زمینش پرورشگاه بهار است
نسیم اینجا باهنگ حجازی
کند در پرده دل نغمه سازی
در اینجا فکر شاعر آسمانی است
سخن ها گوهران جاودانی است
نباشد آسمان ذوق گراین
چه باشد؟ این شفق این مهر و پروین
طرب میبارد اینجا از در و بام
هنر می روید از آغاز و انجام



هنوز انگشت سعدی درفشانست

صدای وی بلند از بوستانست

هنوز آنطوطی گویای اسرار

نگشته خالیش شکر زمقار

هنوز از مہد صاحب دولت طوس

دمد بانگ و سوار و نعره کوس

گیاه مهر میروید در این راغ

نسیم عشق می آید از این باغ

نه تنها نرگس اینجا مست روید

که خارش هم قدح بردست روید

جهان علم و عرفانست اینجا

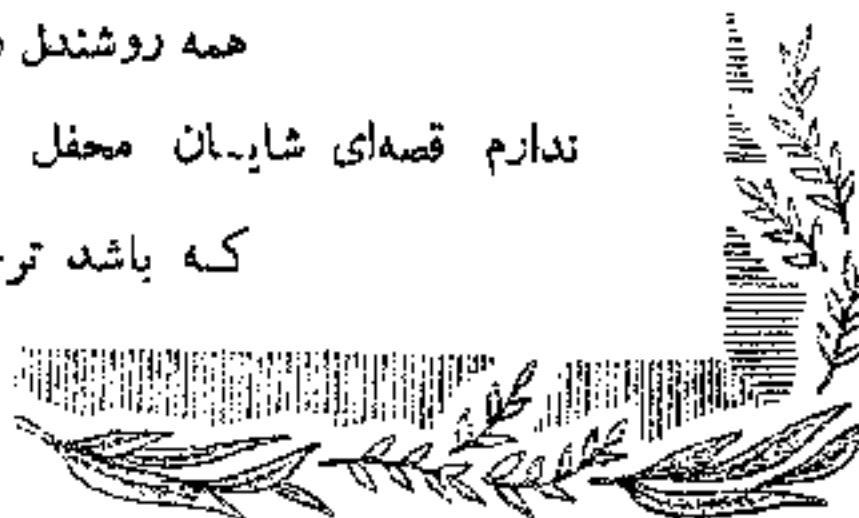
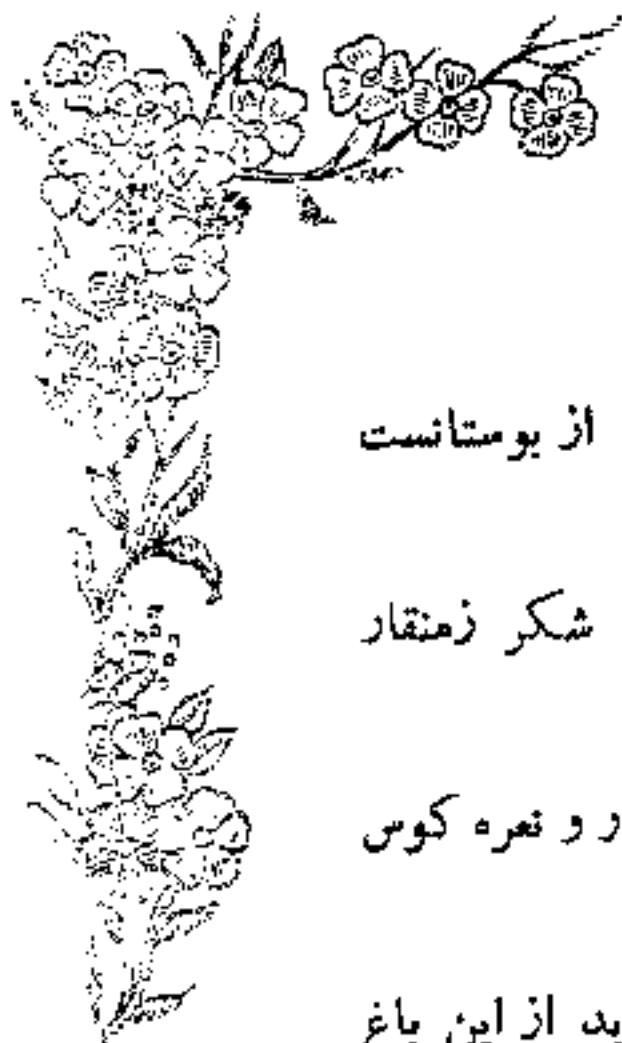
چراغ فیض نابانست اینجا

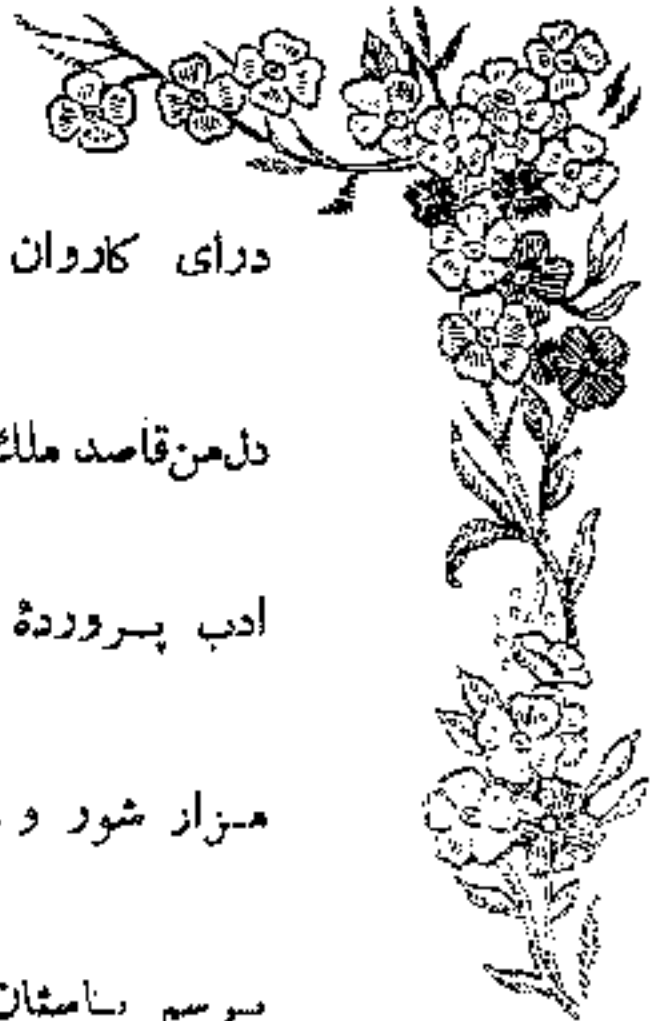
در این محفل که اهل وجد و حالند

همه روشندل و صاحب کمالند

ندارم قصه‌ای شایمان محفل

که باشد ترجمان زاری دل

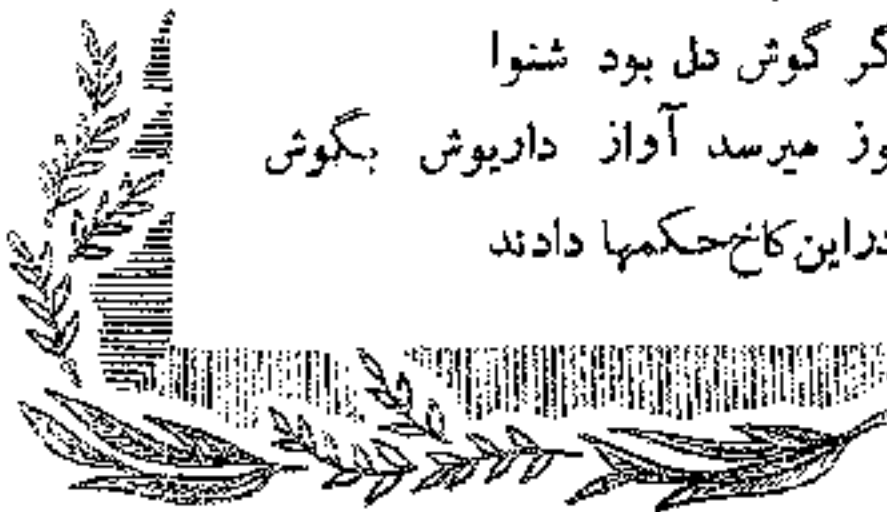




-۵۸-

درای کاروان اشك و آهم
پی دل میروم گم کرده راهم
دل من قاصد ملك «سنائی» است
سفیر مر زمین آشنائیمست
ادب پرورده دامان کهنسار
که خاکش جای گل عشق آوردبار
مراز شور و مستی و جوانی
کتاب درد های زندگانی
برسم بنامشان گفتم سرودی
بیاد رفتگان گفتم درودی
چون بوی رانه های تخت جمشید رسیدم و آن آثار
با شکوه را دیدم بر گردش روزگار تأسف خوردم و بر
ناپایداری جهان افسوس کردم و این چند بیت را در همان جا
مرتبلاً نگاشتم و گذاشتم :

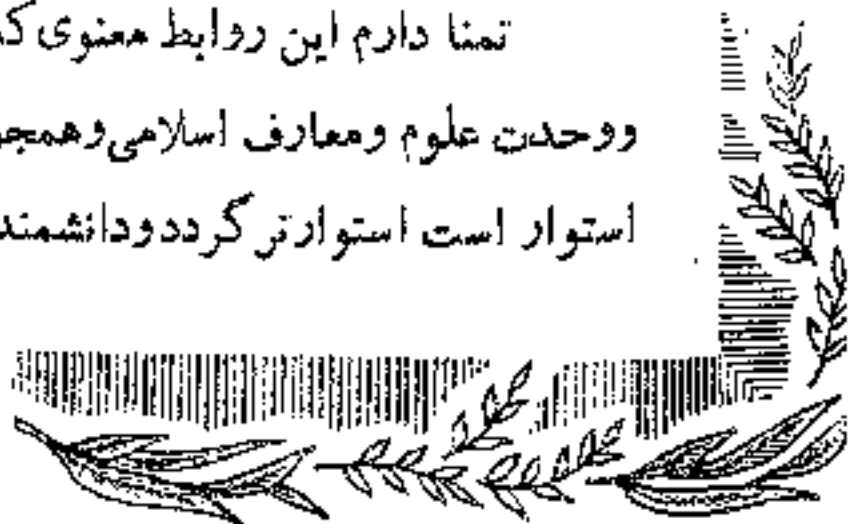
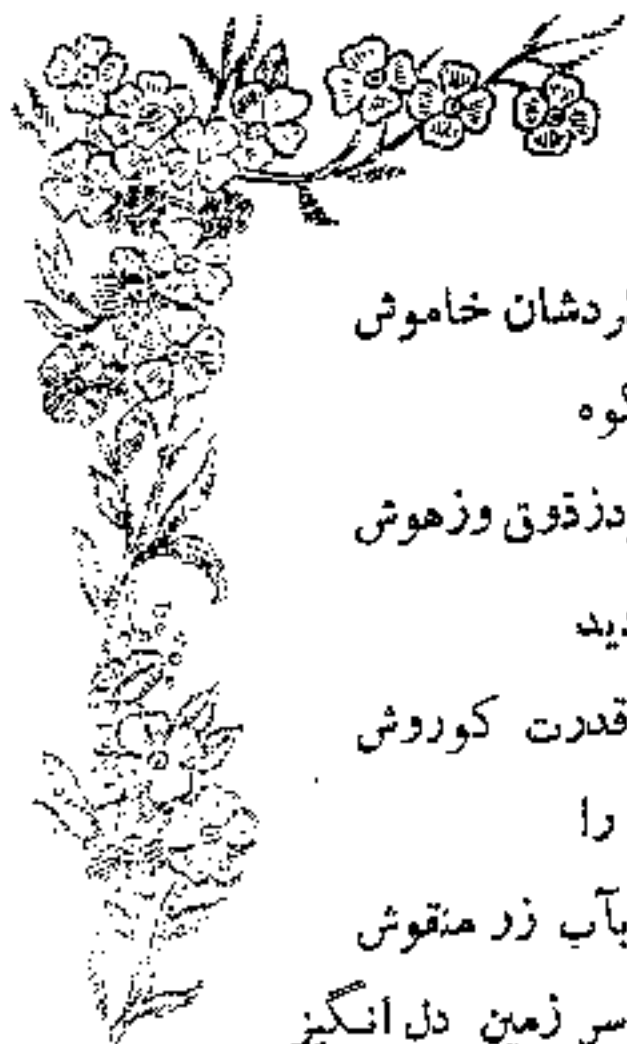
از این خرابه اگر گوش دل بود شنوا
هنوز میرسد آواز داریوش بگوش
چه خسروان که در این کاخ حکمها دادند

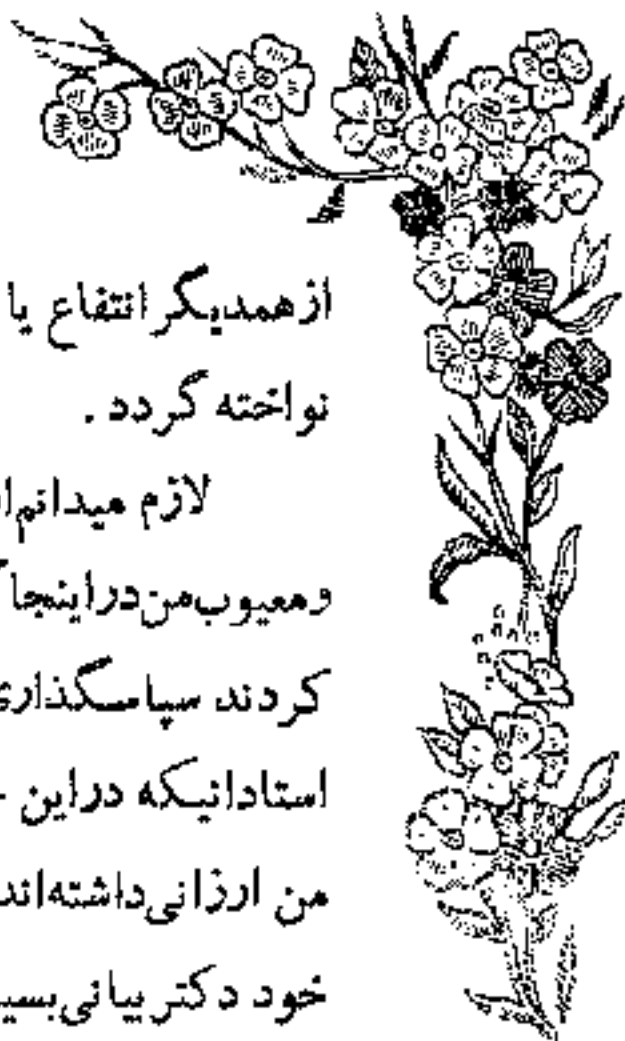


که روزگار ستمکار کردشان خاموش
نه این زمین که سپهری بود زفر و شکوه
نه این بنا که جهانی بود ذوق و زهوش
بسنگ سنگ بنایش کنون توانی دید
نقوش دولت دارا و قدرت کوروش
سزامت اینهمه آیات جاودانی را
کنند مردم ایران بآب زر منقوش
آرزو داشتم روزی چند در این سر زمین دل انگیز
بسر برزم و از دیدار دانشمندان بر خود دار شوم اما مشاغل
فراوان در پیش دارم و چشم کسی که دل محکوم محبت اوست
نگران میباشم تا مقامی که نتوانستم این آرزو را به پایان رسانم .
خار را آتش توان زد عمر بگیرد دانهی

من نمیدانم علاج خاک دامنگیر چیست

تمنا دارم این روابط معنوی که بر اساس وحدت دین
و وحدت علوم و معارف اسلامی و همجواری و دوستی باستانی
استوار است استوارتر گردد و دانشمندان هر دو کشور بیشتر

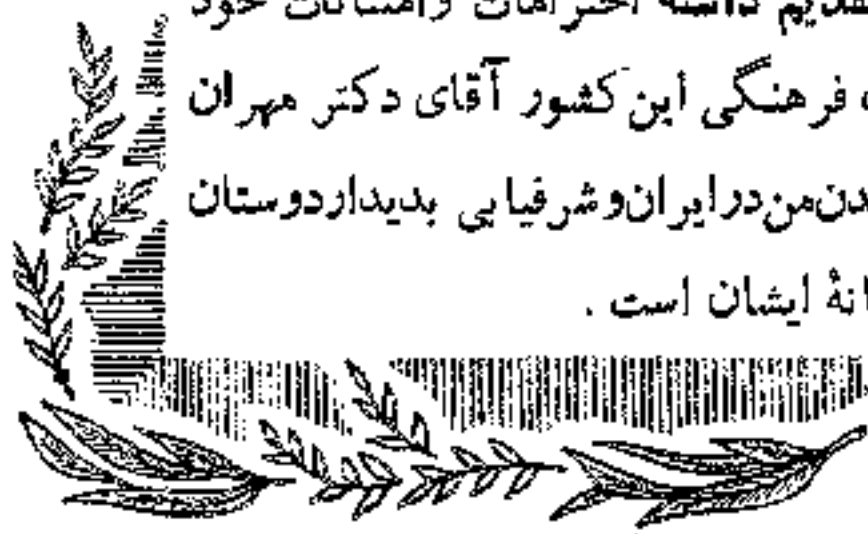


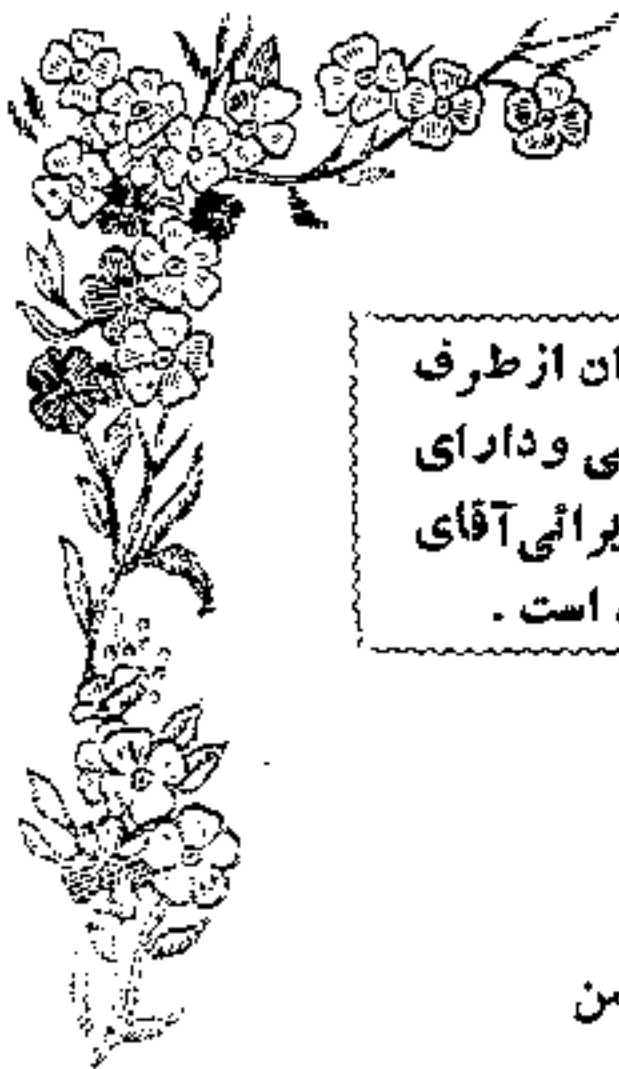


از همدیگر انتفاع یابند و آهنگ دل انگیز دوستی درست تر
نواخته گردد.

لازم میدانم از مهر بانانیکه برای شنیدن جملات ناقص
و معیوب من در اینجا گرد آمده و وقت گرانبهای خویش را ضایع
کردند سپاسگذاری نمایم و از دوستان و دانشمندان و
استادانیکه در این چند روز کمال مرحمت و عنایت را در باره
من ارزانی داشته اند اظهار امتنان کنم و از آقای دوست دیرین
خود دکتر بیانی بسیار متشکرم که وقت خود را برای من ضایع
کرد و از جناب دانشمند آقای مؤید ثابتی دوست دیرین ما
سپاسگزارم که در وطن ما آمدند و آثار خوب از خود در دلها
گذاشتند و ابواب رفت و آمد را مفتوح نمودند.

در پایان سخن صمیمی ترین و مقدس ترین آرزوهای
خود را برای سرافرازی ملت بزرگوار ایران و ملت
بزرگوار افغان تقدیم داشته احترامات و امتنانات خود
را بشخصیت بزرگ فرهنگی این کشور آقای دکتر مهران
ارمغان میکنم که آمدن من در ایران و شرفیابی بدیدار دوستان
مرهون دعوت دوستانه ایشان است.



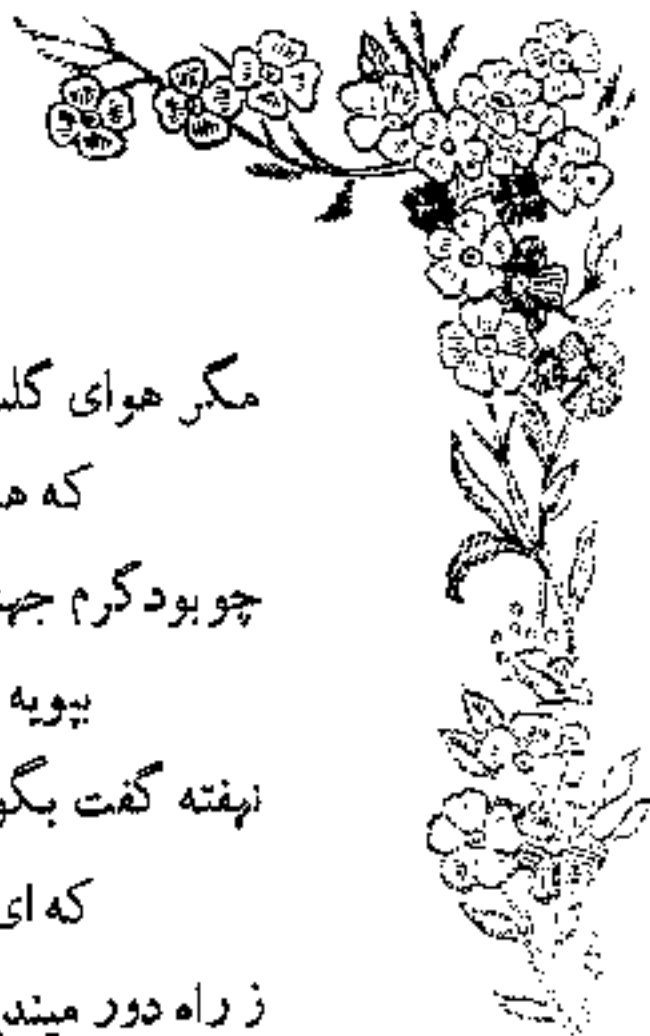


این چگاه در انجمن ادبی تهران از طرف
جناب ناصح رئیس انجمن ادبی و دارای
نشان اول فرهنگ بافتخار پذیرائی آقای
استاد خلیلی خوانده شده است .

نوای آشنا

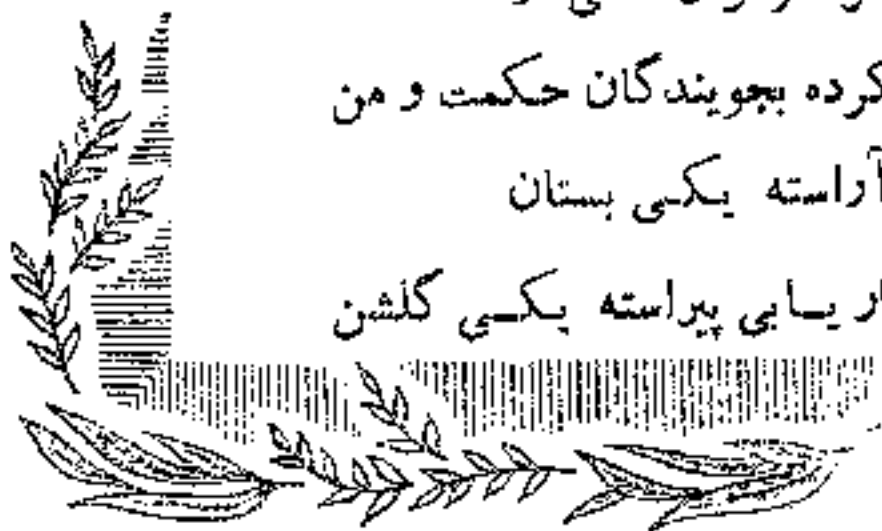
رسید از دم جان پرور سروش بمن
نوید دولت دیدار اوستاد بمن
خلیلی آنکه ز اعجاز کلمک عیسی دم
دمید فضل و ادب را روان رفته بتن
سپرد راه ز بزمی سوی دگر محفل
ز هأمنی گذر آورد زی دگر مسکن
زمرز افغان آن جایگاه دانش و فضل
بمک ایران آن علم را بهین مهین
نهاد گام چو گوهر به بیکران دریا
گذاشت پای چو بر پهنه سپهر برآه

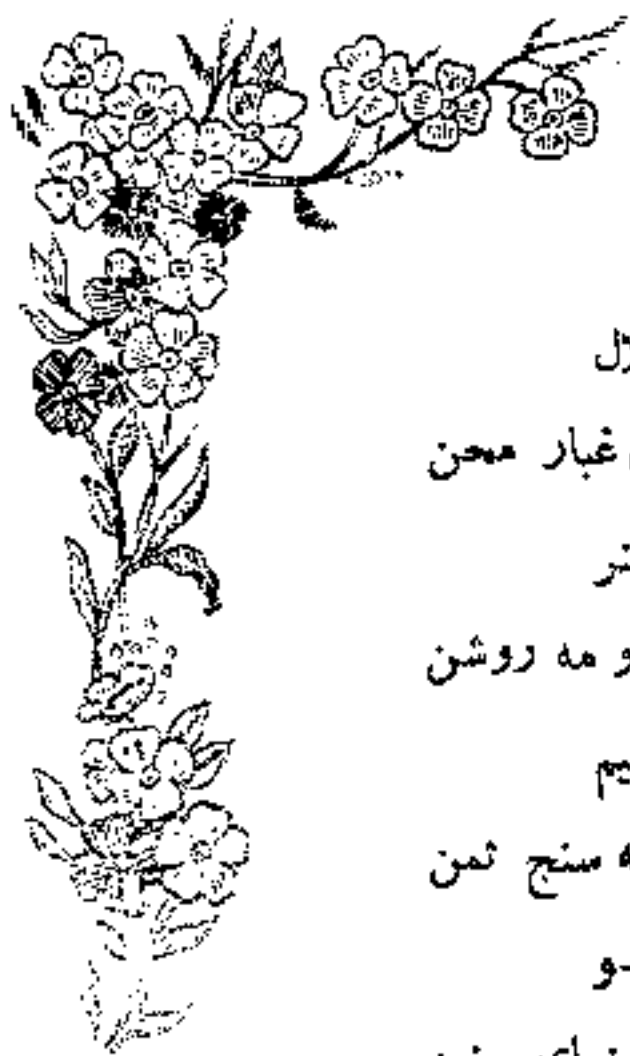




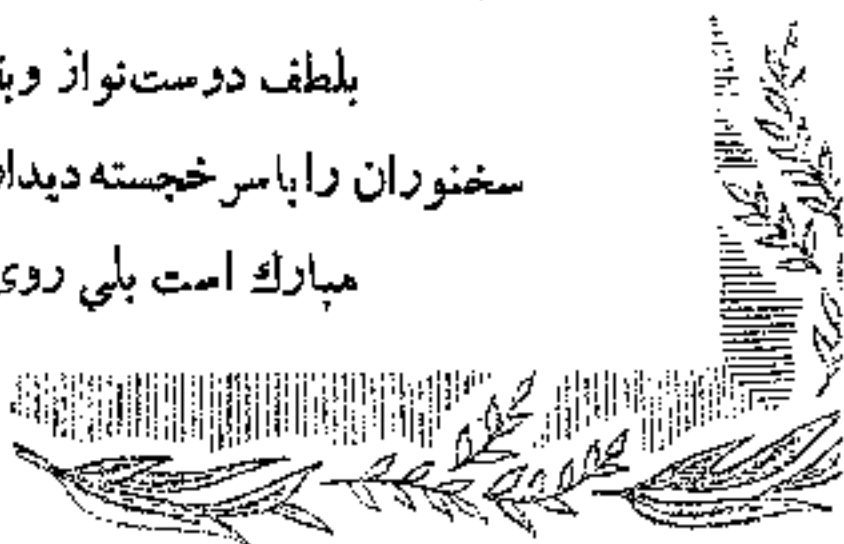
- ٦٢ -

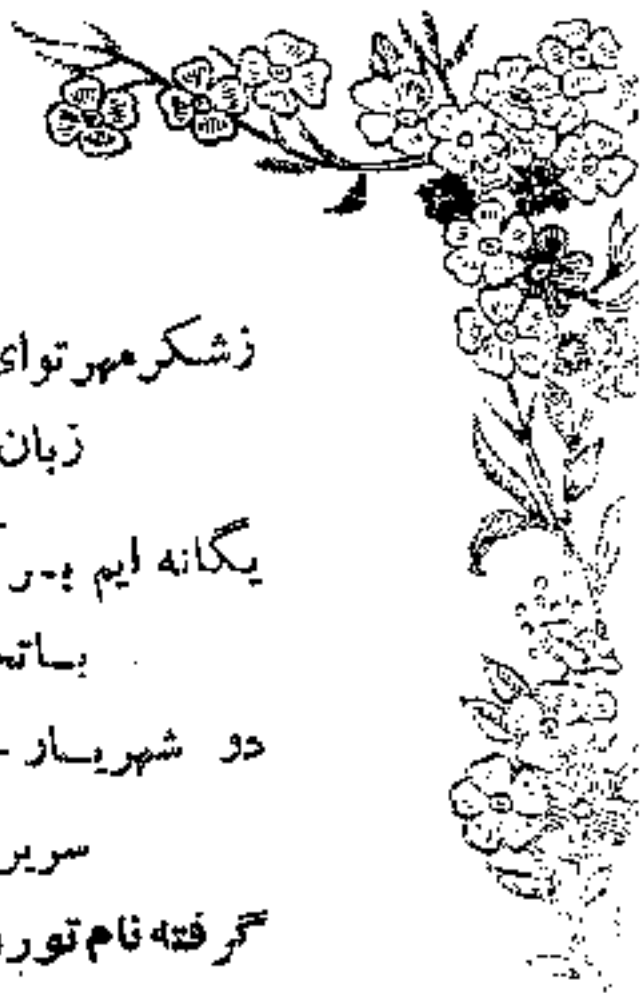
مگر هوای گلستان آشنایی داشت
که همچو پیک صبا در نوشت ره به تراه
چو بود گرم جهش بر فلک ره انجامش
بپویه همسر برق و به پیکر از آهن
نپفته گفت بگوشش فرشته رحمت
که ای بعزم سفر دور از دیار و وطن
ز راه دور میندیش کاندرین آهنگ
تراست یزدان رهبر نه اهرمن رهزن
رسی بساحت ایران و کشوری بینی
در آن مقیم و مسافر زهر گزند ایمن
بخوشه چینی افکنده رخت از ره دور
کسیکه بایدش از علم و معرفت خرم
خزینه وار هنر گوهران معنی را
نثار کرده بچویندگان حکمت و هن
بسر و بینی آراسته یکی بستان
ز خار یابی پراسته یکی گلشن





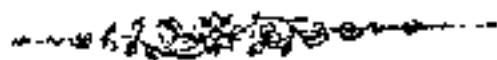
نسیم لطفش از رخ فشانده گرد مالال
زلال مهرش شسته ز دل غبار محن
زهی ادیب که بر آسمان علم و هنر
چو آفتاب درخشانی و مه روشن
بنات فکر ترا خواستار ذوق سلیم
بنان طبع ترا جان نکته سنج ثمن
ز دوری تو و در انتظار مقدم تو
که همزبان ضمیری و همنوای سخن
اگرچه رنج بسی رفت و ماند چشم براه
بشکوه لب نگشایم که نیست مستحسن
بهار تازه چو آمد سخن چه باید گفت
ز سختی دی و زور آزمائی بهمن
خوش آمدی بدیاری که مردمش باشند
بلطف دوست نواز و بقهر خصم افکن
سخنوران را با سر خجسته دیدار است
مبارك است بلي روی دوستان دیدن





-۶۴-

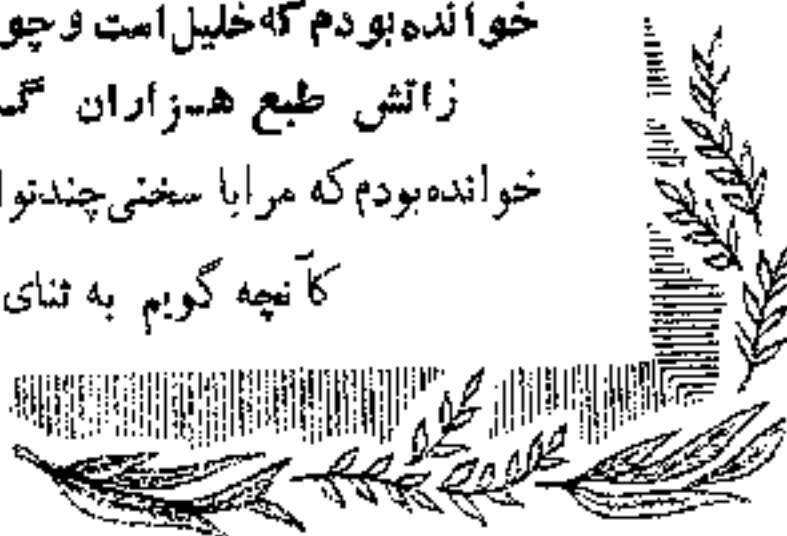
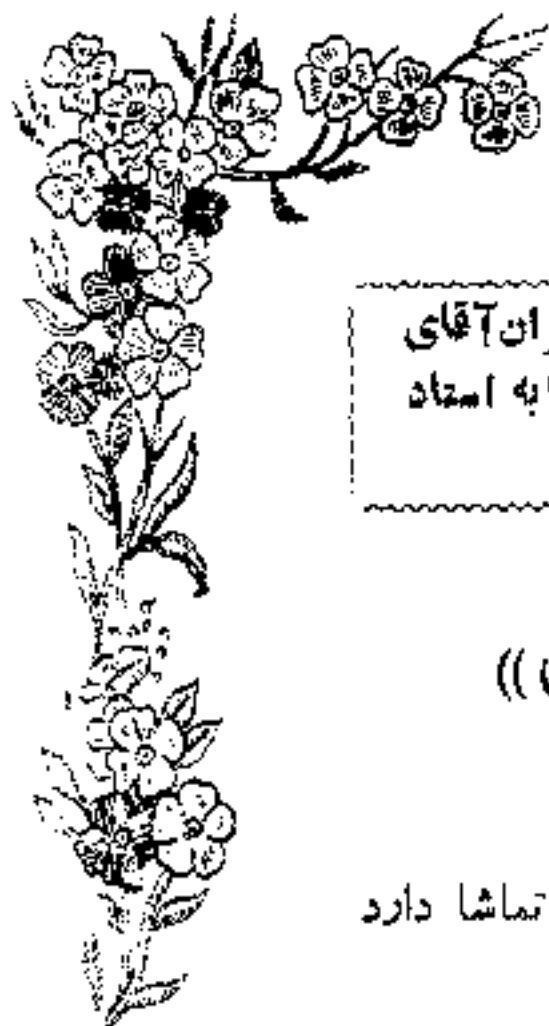
ز شکر مهر تو ای میهمان خانه خویش
زبان به بندم کاینجا سزد فصیح الکن
یگانه ایم بهر آئین ایزدی من و تو
بساتحاد فرایض باتفاق سنن
دو شهریار جوانبخت را نیامیزد
سر بر بر سر چرخ وز مهر و مه گرز
حرفه نام تو روی زهین و مانی تو
بر آسمان ز فروغ ضمیر نور افکن
چنانکه گفت سخن گستر عراق کمال
شب زمانه بروز مرادت آبتن

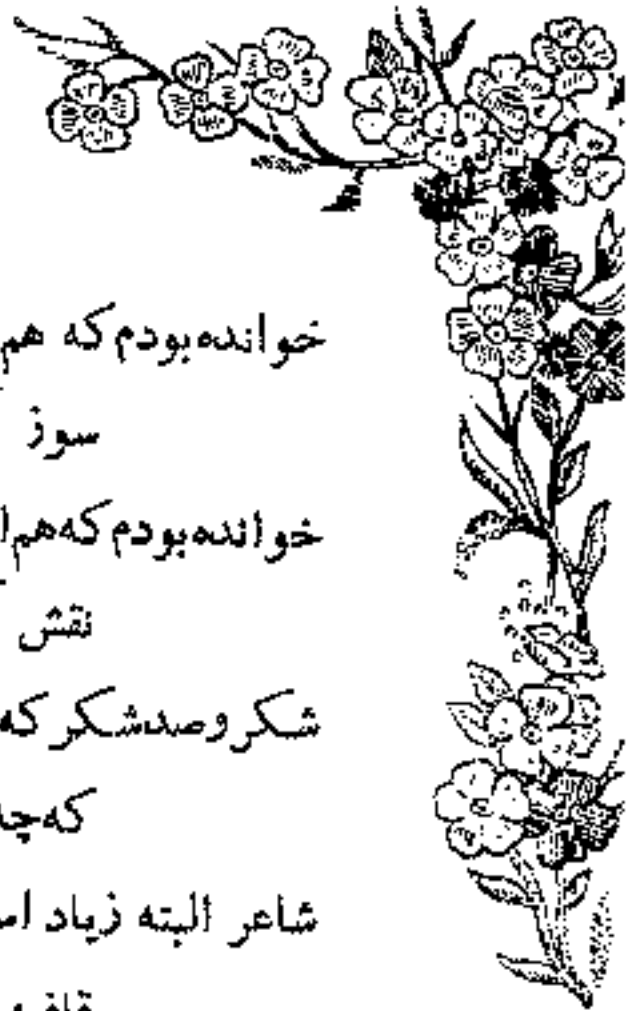


در موقع ورود استاد خلیلی به تهران آقای
سرمد شاعر ملی ایران قطعه زیر را به استاد
اهدأ کردند

((هدیه دوست))

آمد آن دوست که در دیده من جا دارد
به تماشا شدم از را که تماشا دارد
بیشتر زانکه بظاهر نگرم صورت او
خوانده بودم که چه از سیرت و معنی دارد
خوانده بودم که علی الرغم جدائی طلبان
آشنائیمت که صد رابطه با ما دارد
خوانده بودم که بدنیای نو ، از عهد کهن
تازه و کهنه به تفصیل خبرهنا دارد
خوانده بودم که خلیل است و چو گلزار خلیل
زانش طبع هزاران گسل بویا دارد
خوانده بودم که مرا با سخنی چند تو اخت
کا آنچه گویم به ثنای سخنش جا دارد





- ۶۶ -

خوانده بودم که هم از کعبه دلها دریافت
سوز آن ناله که سازنی مالا دارد
خوانده بودم که هم از جرگه شیران برخواند
نقش آن شیر که صد سلسله برپا دارد
شکر و صد شکر که باز آمد و در یافتمش
که چه شیرین سخن و منطق گویا دارد
شاعر البته زیاد است که در نظم سخن
قافیه سنجد و پندارد ، معنی دارد
یا چو نقاش و چو عکاس و چو حکاک بلید
کیه سازد و الفاظ بجسا وا دارد
لیکن استاد هنرمند از آن جمله جداست
که بسابداع سخن طبع توانا دارد
این سخن هدیه با استاد خلیلی کردم
که کس از دوست نه جز دوست تمنا دارد

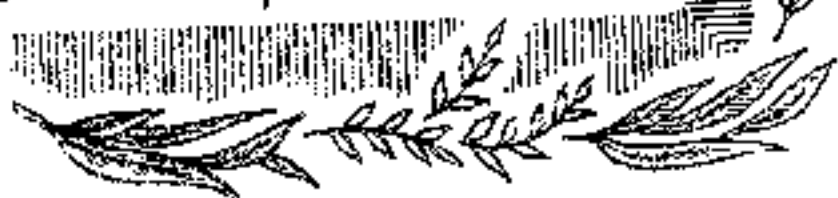
تهران ششم بهمن ماه ۱۳۳۵
صادق سرمد

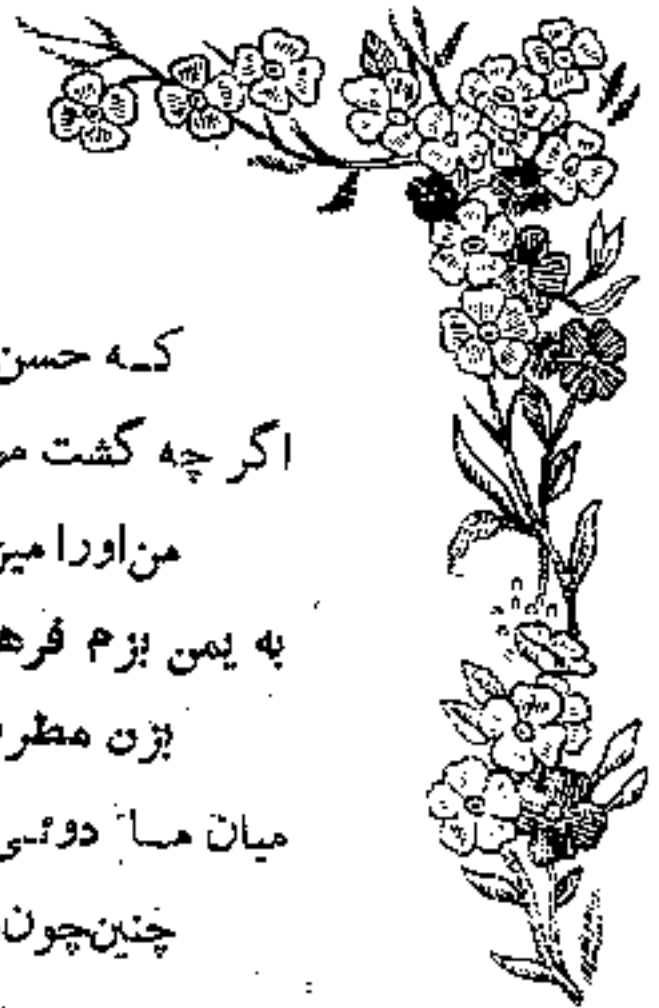


در خانه سرمد

یکی از مجالس ضیافت که بافتخار استاد خلیل الله در تهر آن داده شد ضیافت در منزل صادق سرمد شاعر ملی ایران که جمعی از رجال و شخصیت های علمی و ادبی و هنری درین مجلس حضور داشتند صادق سرمد نطقی شیوا ایراد کرد در پایان قطعه هدیه درست را که باخط خوش خود نوشته بود با استاد خلیلی اهدا نمودند و حسب حال مجلس فرهنگی نیز غزل زیر را شخصاً خواند .

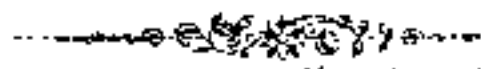
چو بر در زد صدای در ، بگوشم آشنا آمد
چو در و اشد ، نگه کردم ، که یار همصدا آمد
چو روی باز اودیدم ، چو گل خندید و خندیدم
بیخت خویش بالیدم ، چه شد سر وقت ما آمد
چو باز آمد خلیل من ، دلالتش شد دلیل من
که بر جان علیل من ، طیب خوش دوا آمد
دعا بر حضرتش گفتم ، ثنا بر مقدمش خواندم





-۶۸-

که حسن بی زوال او ، سزاوار تنها آمد
اگر چه گشت مهمانم ، منش مهمان نمیدانم
من او را میزبان خوانم، که خود صاحب سرا آمد
به یمن بزم فرهنگی بقانون هم آهنگی
بزن مطرب بیکرتگی که یار خوش نوا آمد
میان ما دوئی نبود، منی نبود توئی نبود
چنین چون شدن گوید کس، چرا رفت و چرا آمد
درود سرمد ارزانی بایرانی و افغانی
که افغانی و ایرانی دو دست یکصد آمد



در شیراز

بیانات و قطعه‌ای که آقای دکتر محمدعلی
مژده در دانشرای ادبیات شیراز قرائت
کردند

تغرامی استاد ارجمند جناب آقای خلیل خلیلی :
از اینکه بواسطه ضیق وقت نتوانستم آنسان که باید
و شاید مسرت زاید الوصف خویشرا از ملاقات امروز معظم
و علامه مکرم ابراز دارم پوزش میطلبم و این چند بیت را
که سالها پیش در مقدمه اثری ناچیز جادادهام بعنوان اعتذار
تقدیم میدارم :

پرسید دانائی از بو سعید

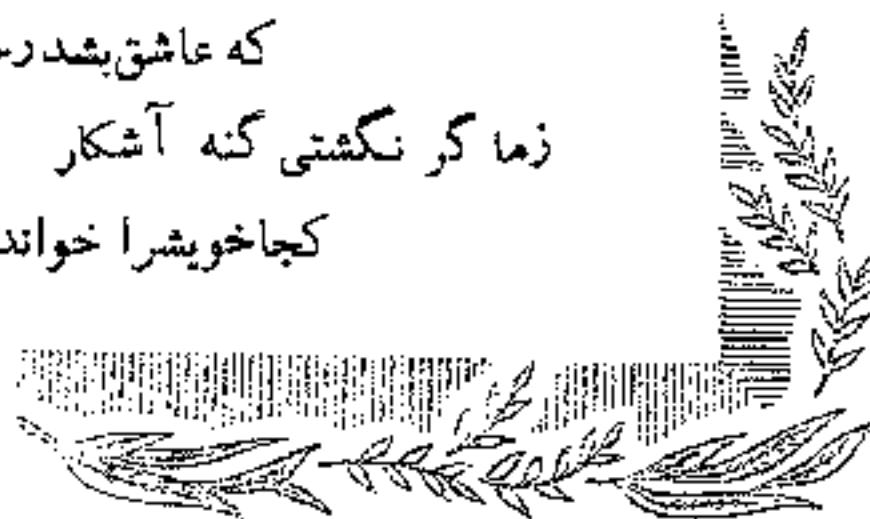
چرا خلق ما کرد رب مجید

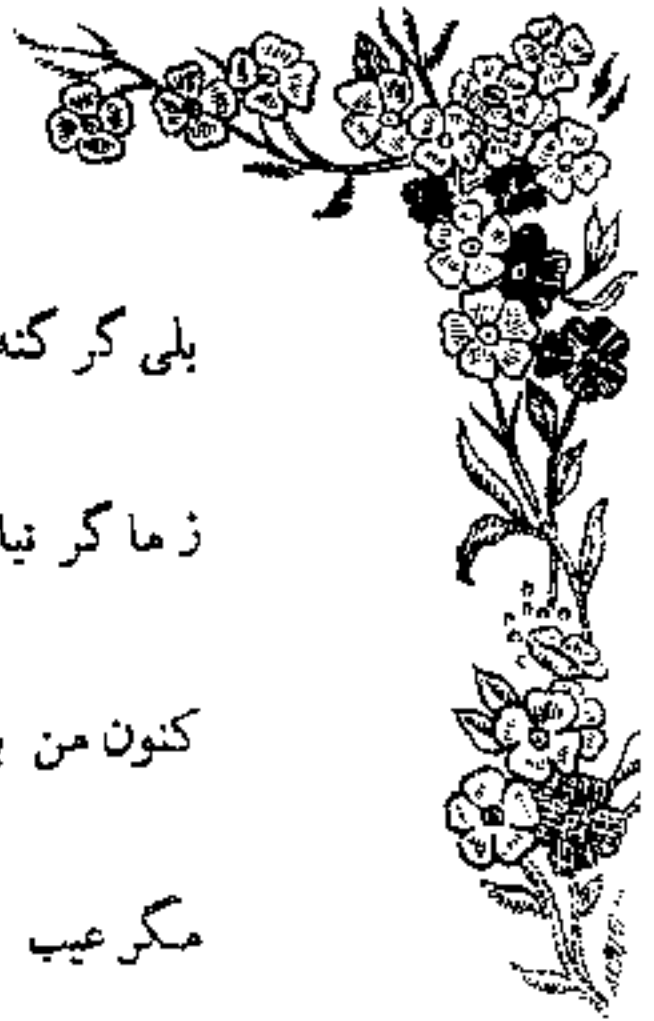
پاسخ چنین گفت مـرد الله

که عاشق بشد رحمتش بر گناه

زما گر نگشتی گنه آشکار

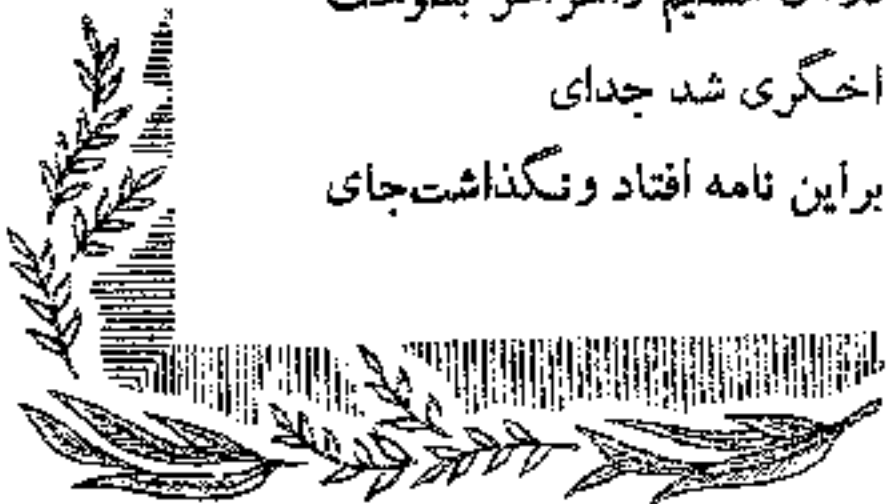
کجا خویشرا خواندی آموزگار

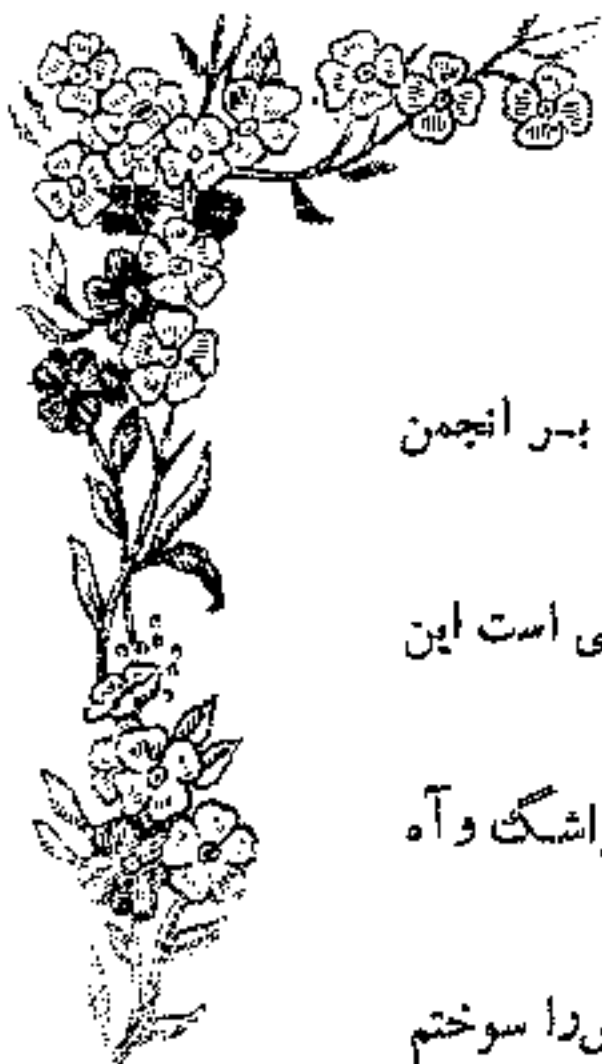




-۷۰-

بلی گر گنه ناید از کهتران
معطل شود پیشه مهتران
زها گر نیاید گنه در وجود
فشانند کجا دست سلطان جود
کنون من بامید بخشایشی
رخ طبع را بخشم آرایش
مگر عیب پوشان آزاد مرد
چو بینند عجز و شناسند درد
بهت مرا دستگیری دهند
بسر افسر بختیاری نهند
وگر نه ندارم عیاری بدست
که یارم زانگشت نقاد رست
هر آنکه که عشقم دل و جان فروخت
در آن هستیم راسرا سر بسوخت
از آن آتشم اخگری شد جدای
براین نامه افتاد و نگذاشت جای



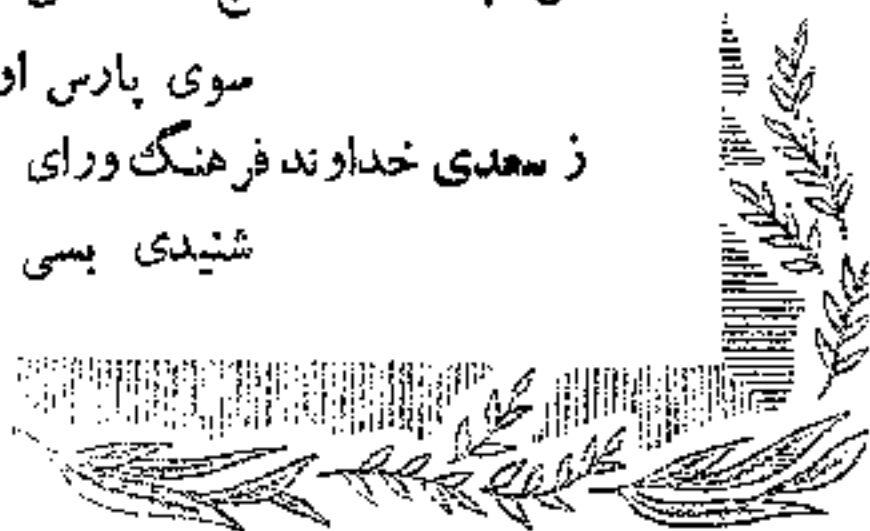


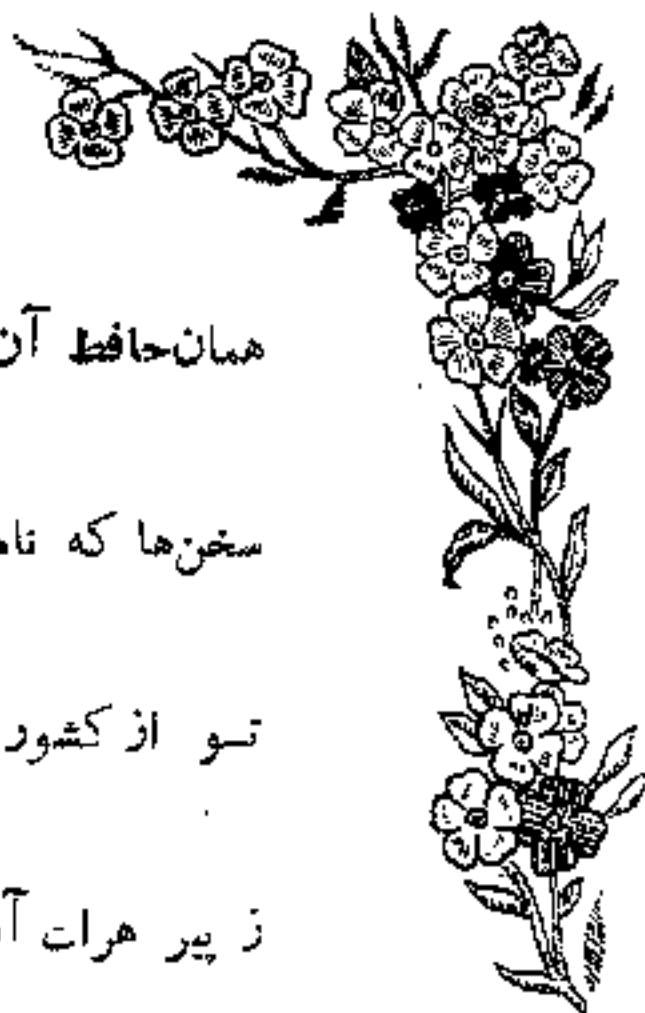
-۷۱-

پس این نامه از سوختن های من
سخن گوید اندر بر انجمن
مرا دفتر زندگانی است این
پریشان کتاب جوانی است این
چه بُد حیرتم بهر زین کارگاه
نبینی در این نامه جز اشک و آه
بسی گر بفکرت دل افروختم
چو دیدم در آن خویش را سوختم

و اینک این چند بیت پریشانرا بعنوان خیر مقدم بعرض
میرساند و از اینکه مرتجلاً سروده شده و در نتیجه سست و
ضعیف است معذرت میخواهم :

تو ای دانش شخص آزاد مرد
که زین ملک دارا شدی رهنورد
تن پاک در رنج انداختی
سوی پارس اورنگ جم تاختی
ز سعدی خداوند فرهنگ و رای
شنیدی بسی نکته دلگشای





-۷۲-

همان حافظ آن آسمانی سروش
سروده بسی را ز در گوش و هوش
سخن‌ها که نامحرمان نشنوند
بجز اهل معنی بدان نگروند
تو از کشور آشنا آمدی
بر آشنا با صفا آمدی
ز پیر هرات آن خداوند حال
سنائی که وی را نباشد همال
چه پیغام دادی بآن هر دو شاه
که ما را نبند اندر آن بزم راه
بر دوستان میهمان آمدی
چه گویم که بهتر زجان آمدی
سزد گر به پای چنین میهمان
کند هرزده خسته دل بذل جان

دکتر علی محمد مزده



قطعه زیر نیز در همان انجمن از طرف آقای دکتر

نورانی وصال خوانده شد :-

ای همین شاعر ای خلیلی راه

خواندم اشعار آبدار تو را

نازم آن بحر طبع گوهر زای

کآورد درّ شاه-وار ترا

سخن آری چنین زطبع بلند

این هنر بس برونزگار ترا

ای تناور درخت باغ ادب

جاودان باد برگ و بار ترا

مهر یزدان نگاهبان باشد

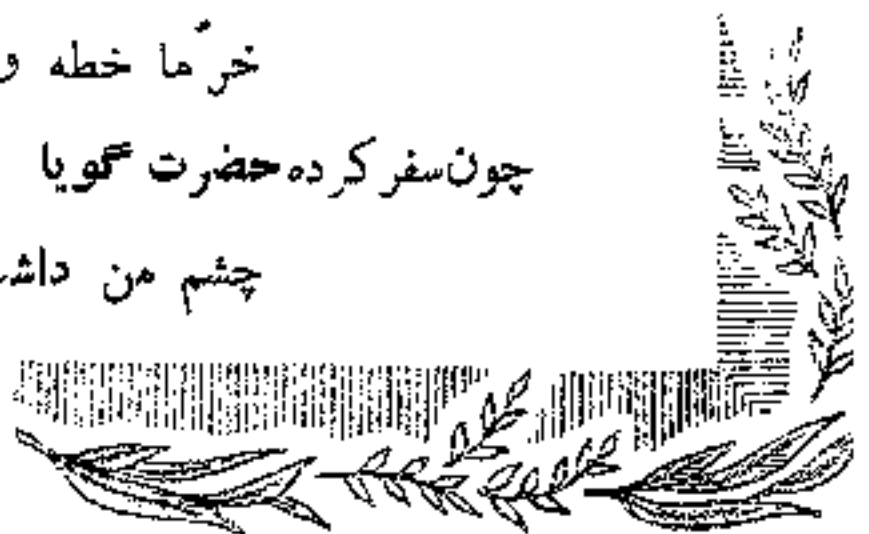
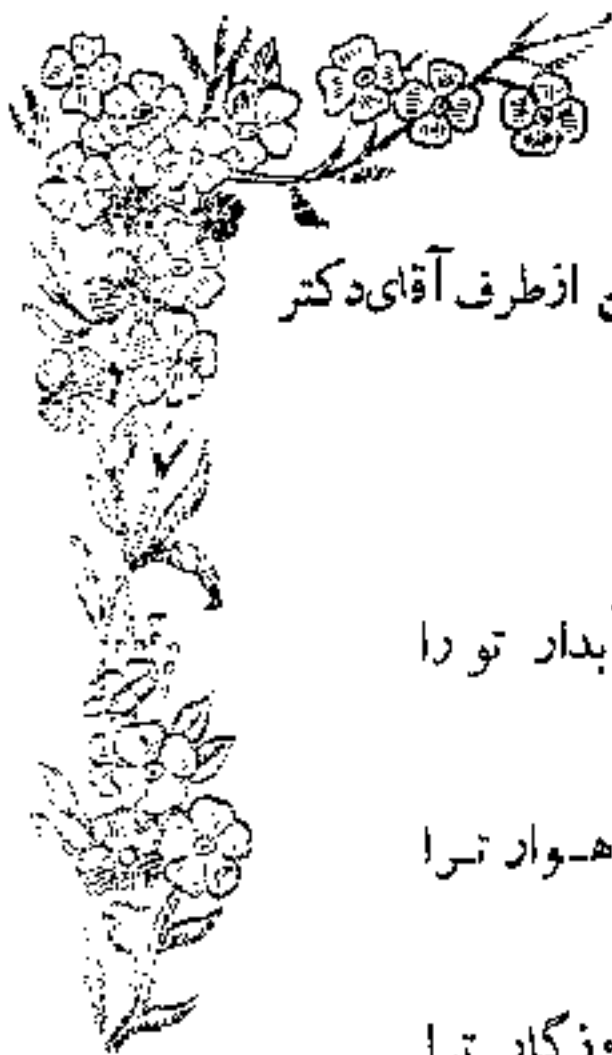
از خزان طبع چون بهار ترا

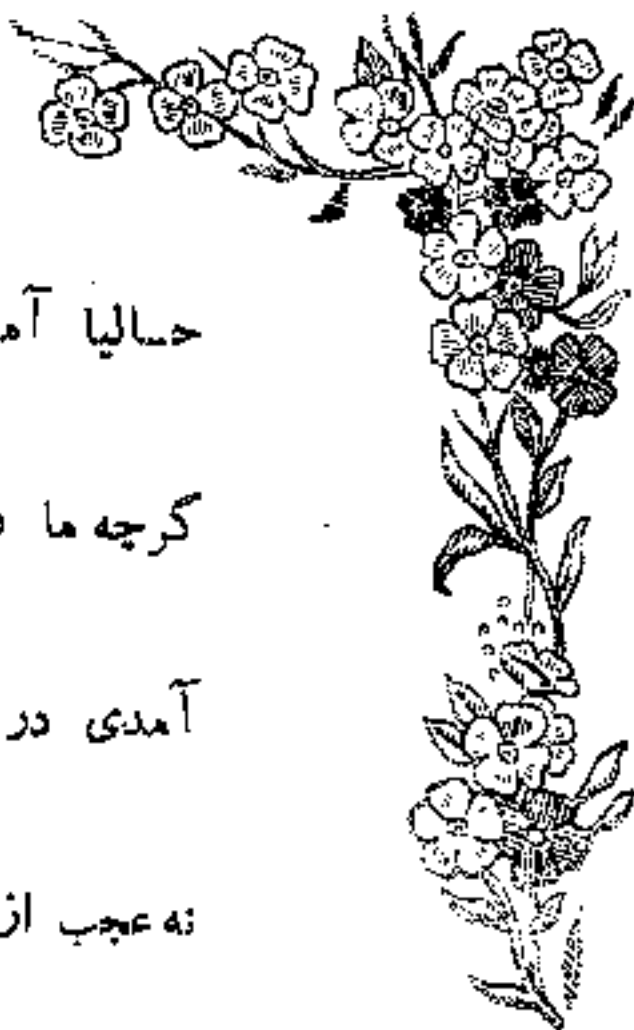
چون تو گر برورد بدامن خویش

خرّما خطه و دیار ترا

چون سفر کرده حضرت گویا

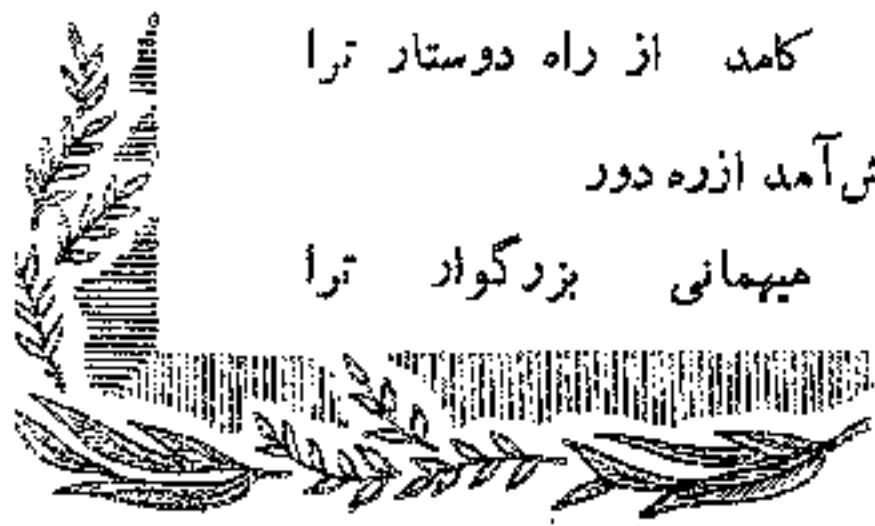
چشم من داشت انتظار ترا

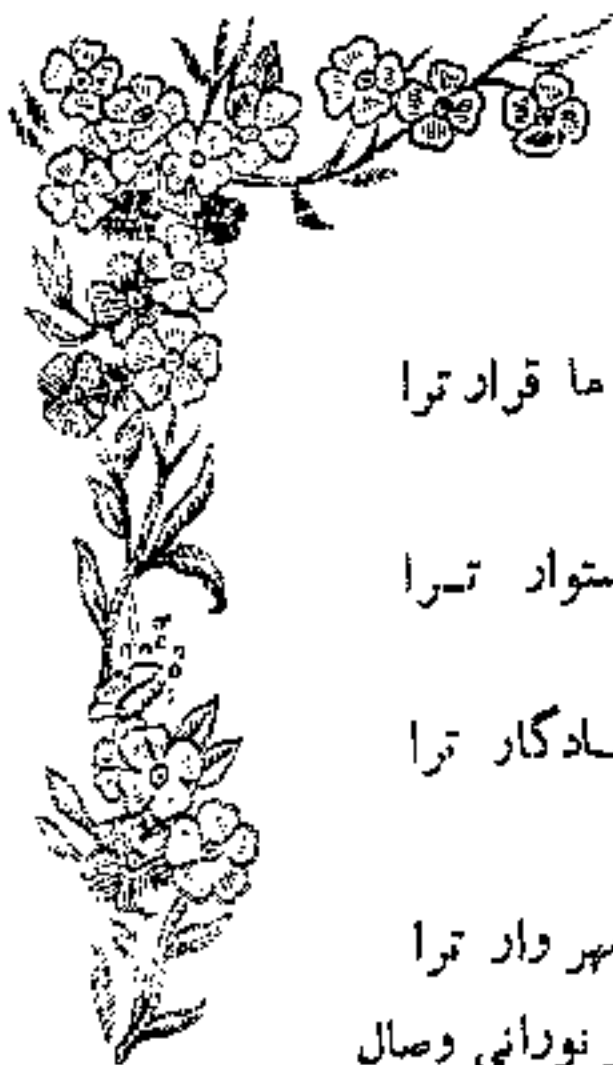




-۷۴-

حالیآ آمدی ز راه دراز
باد تائید کردگار ترا
گرچه ما را رسیده می بشتا
خرمن گل کنم نثار ترا
آمدی در دیار گوهریان
باد از این پس چنین گذار ترا
نه عجب از هجوم مشتریان
که بود پر گهر کنار ترا
آمدی در حریم سعیدی ما
یار شد بخت کامکار ترا
بارگاهی که از زیارت او
شد فزون عز و افتخار ترا
حافظا سر ز خواب خوش بردار
کامد از راه دوستار ترا
سینه پر جوش آمد از ره دور
هیهمانی بزرگوار ترا





-۷۵-

بس دریغ آیدم از اینکه مدام

نیست در شهر ما قرار ترا

لیک دانه همیشه با شیراز

هست پیوند استوار ترا

ای مهین اوستاد فضل و ادب

دام این قطعه یسارگار ترا

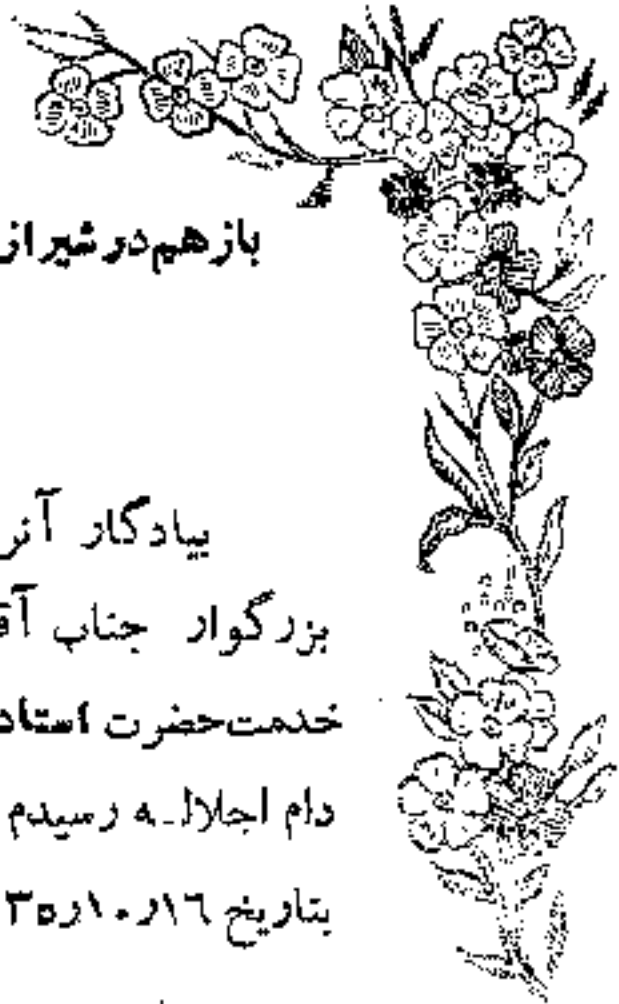
گر حقیر است و ذره وار ولی

بخشدش طبع مهر وار ترا

دکتر نورانی وصال

۳۵۱۱۱۰





باز هم در شیراز

بسمه تعالی

بیادگار آنروز که بر حسب دعوت استاد دانشمند
بزرگوار جناب آقای دکتر رضا زاده شفق دامت برکاته
خدمت حضرت استاد خلیلی شاعر دانشمند نامدار افغانستان
دام اجلاله رسیدم و از محضر ایشان فیض یسباب شدم
بتاریخ ۱۶/۱۰/۳۵

جلال الدین همائی

شادی بدل و جان و تن خسته من داد

دیدار روان پرور استاد خلیلی

زی کعبه مقصود بخود راه نبردم

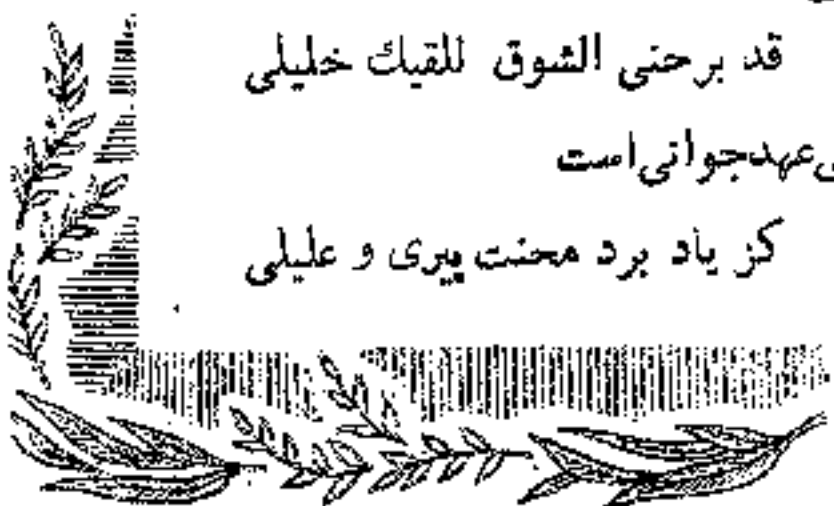
نور شفقم کرده در این راه دلیلی

قد اطربنی السمع لذكر الحییبی

قد بر حنی الشوق للقیك خلیلی

طبعش بصفات ازگی عهد جوانی است

کز یاد برد محنت پیری و علیلی



سر سبزی اگر از منخنش وام بگیرد

دیگر نزنند جامه فلک در خم نیلی

شعر تر از نو بر انگور خلیلی است

دانی که چه لذت دهد از انگور خلیلی

هنگام خدا حافظی از تهران استاد خلیلی این عبارت

را بقلم توانای خود با آقای دکتر مهدی بیانی بیادگار دادند

« بیان بنده از لطف ها و مهربانی ها و بزرگواریها و

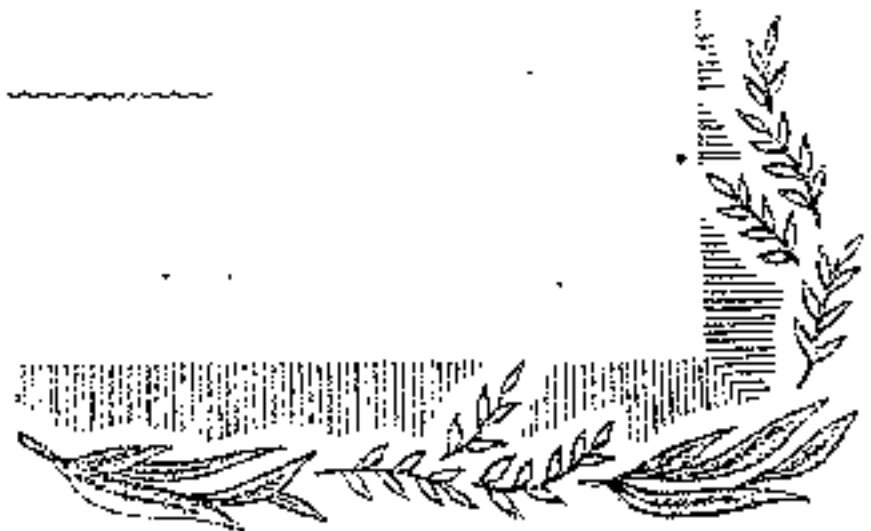
فضایل آقای دکتر مهدی بیانی کوتاه است ، باین بیت اکتفا

می رود :

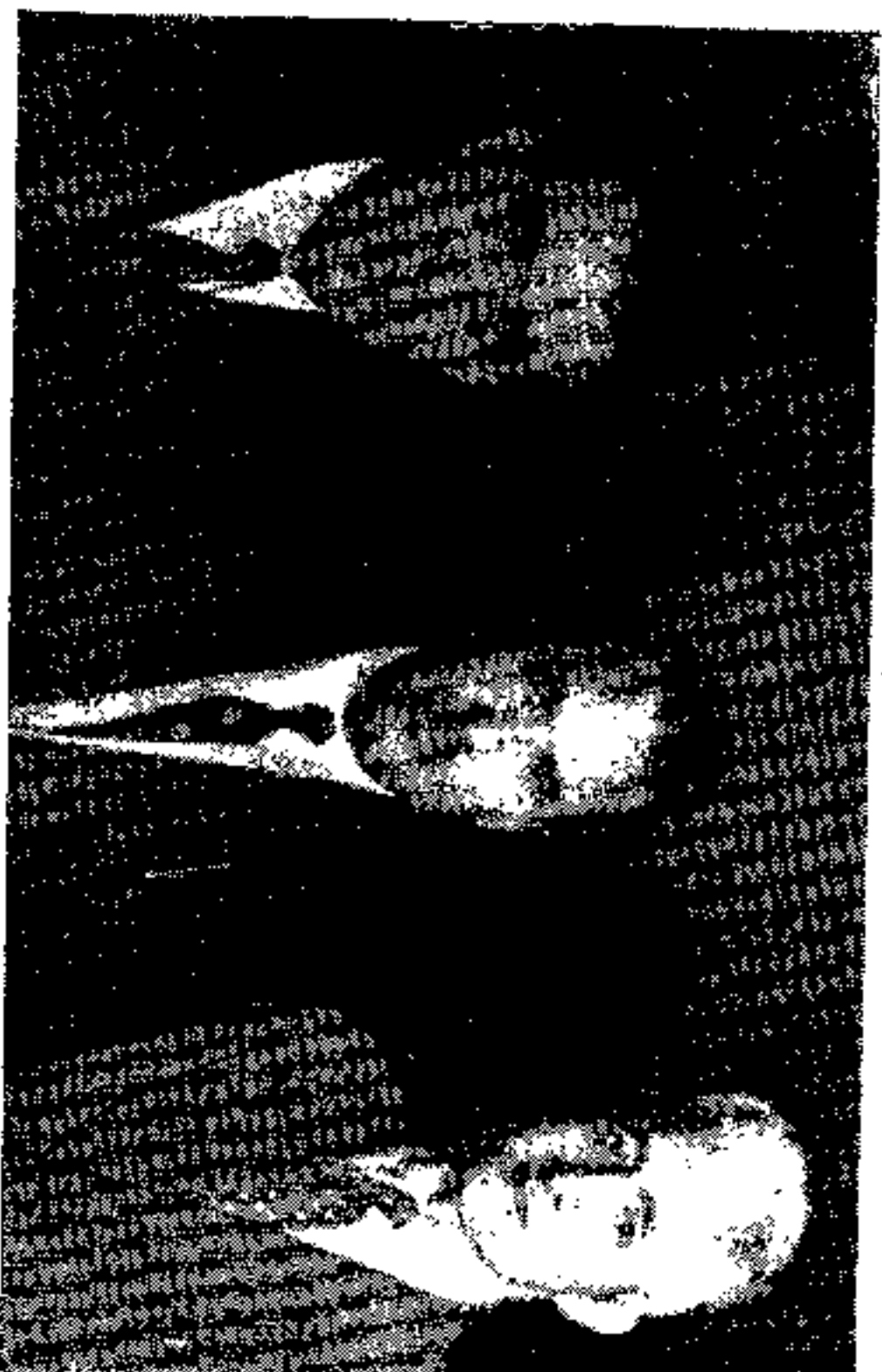
رفتیم و بردیم مهر تو بر دل

وادی بوادی منزل بمنزل

روز و دایع از تهران « خلیلی »

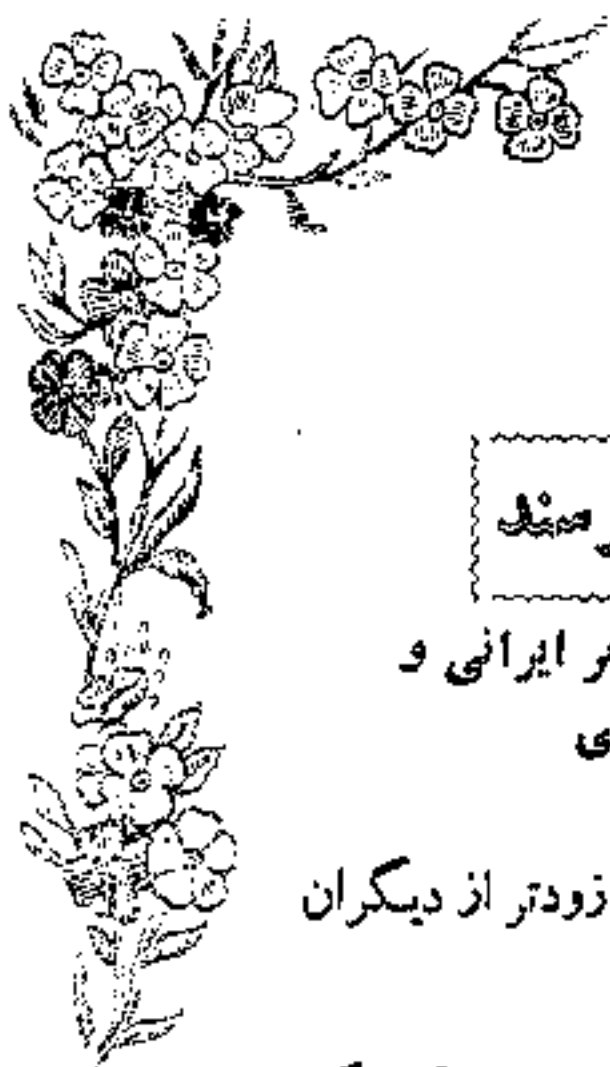


سید استاد سخن



-۷۸-

از راست : ۱- محمود فرخ - ۲- خلیل الله خلیلی - ۳- صادق سرمد



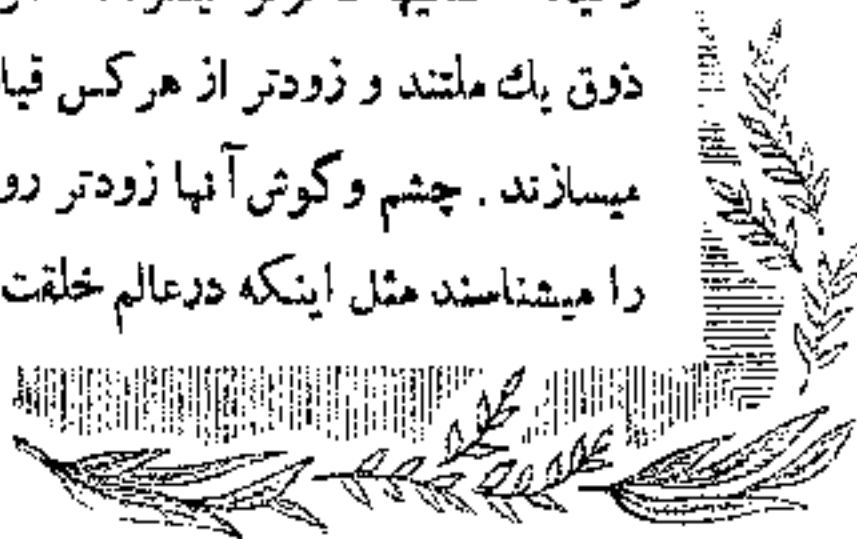
وقتی دو شاعر بهم میرسند

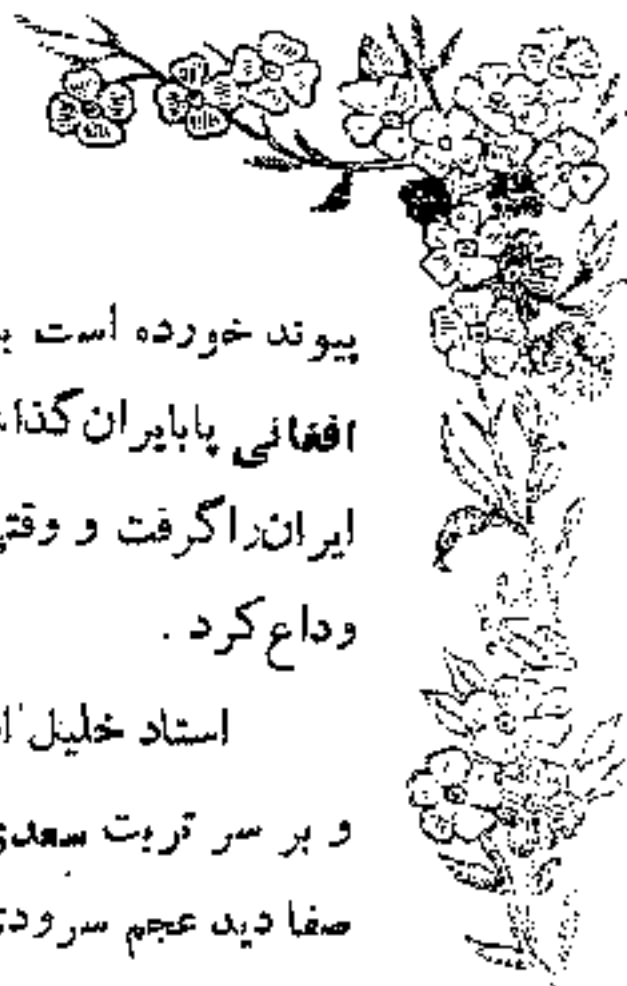
ماجرای سفر شاعرانه سرمد شاعر ایرانی و
استاد خلیل شاعر افغانی

پیوند دلها

وقتی دو شاعر هم‌زبان بهم میرسند زودتر از دیگران
یکدیگر را میشناسند.

دو ملت ایران و افغان از خیلی قدیم با یکدیگر
همدلی و هم‌زبانی داشته‌اند و اگر دست‌حوادث و رنگها و
نیرنگهای سیاسی آنها را بصورت از هم جدا ساخته است
وحدت معنوی آنها با آنهمه مشترکات تاریخی همچنان ثابت
است و با پیشرفت فرهنگ روز بروز غبار کدورتها برطرف
و قیافه‌آشنائیا ظاهرتر میشود. معمولا شعرا مظهر صفا و
ذوق یک ملتند و زودتر از هر کس قیافه باطن خود را ظاهر
میسازند. چشم و گوش آنها زودتر روی آشنا و صدای آشنا
را میشناسند مثل اینکه در عالم خلقت دل‌های آنها یکدیگر





-۸۰-

پیوند خورده است بهمین جهت وقتی استاد خلیل الله شاعر
افغانی پابایران گذاشت اول سراغ صادق سرمد شاعر معروف
ایران را گرفت و وقتی هم ایران را ترک گفت آخر از همه با او
وداع کرد .

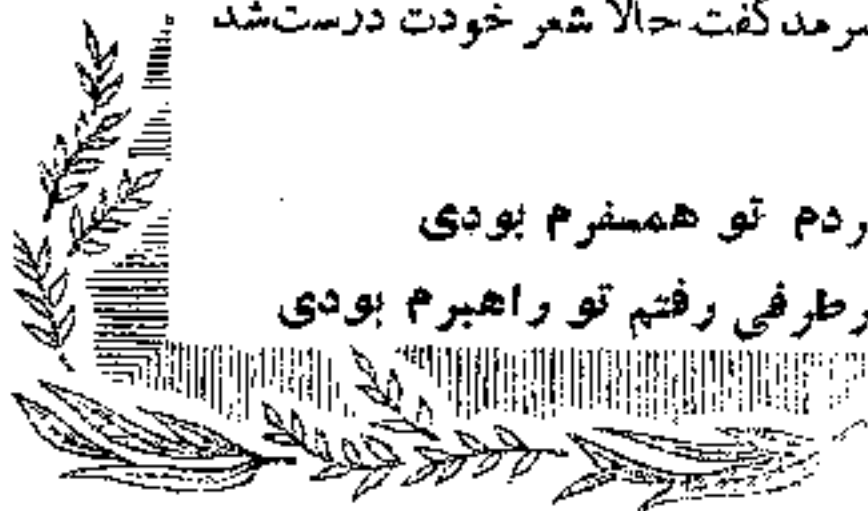
استاد خلیل از تهران باصفهان و از آنجا بشیرازرفت
و بر سر تربت سعدی و حافظ درودی فرستاد و بر آثار
صفا دید عجم سرودی خواند و در بازگشت قصد کرد که
بمشهد مشرف شود و از شعرای خراسان نیز دیدن کند ولی
برای این راه دور همسفری هم آهنگ میجست و بهتر از
سرمد نیافت سرمد قبول کرد بشرطی که باهوایما برود ،
استاد خلیل که قصد زمین کرده بود فسخ عزیمت کرد و با
سرمد از راه هوا رهنسپار مشهد شد .

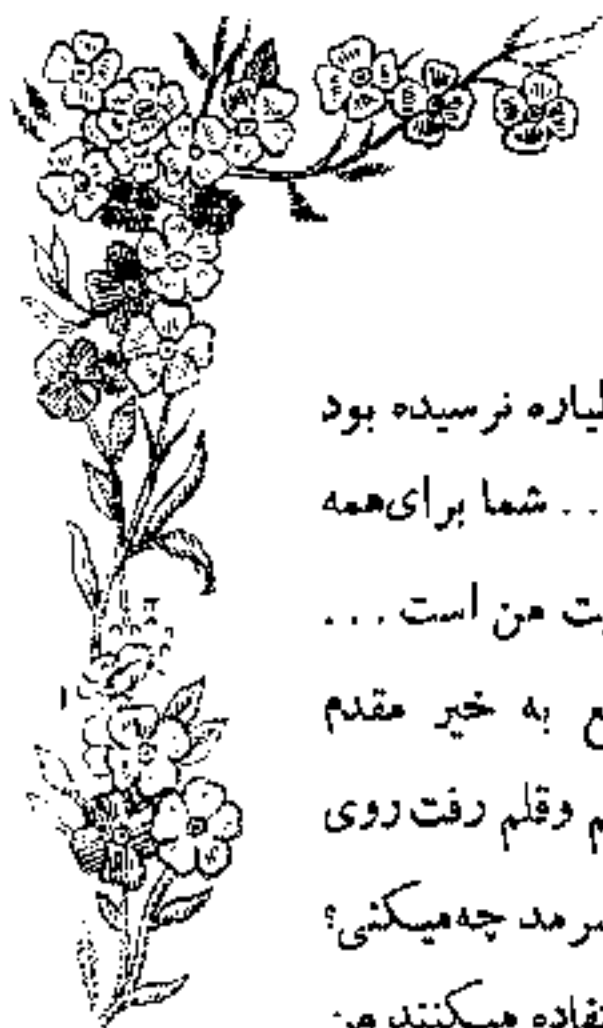
استاد خلیل بسرمد گفت حالا شعر خودت درست شد

که گفتی :

هرجا که سفر کردم تو همسفرم بودی

وز هرطرفی رفتیم تو راهبرم بودی

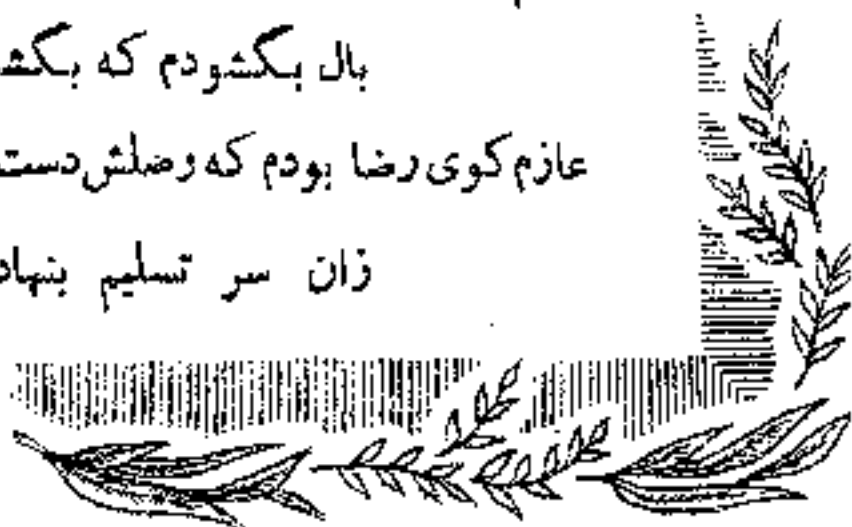


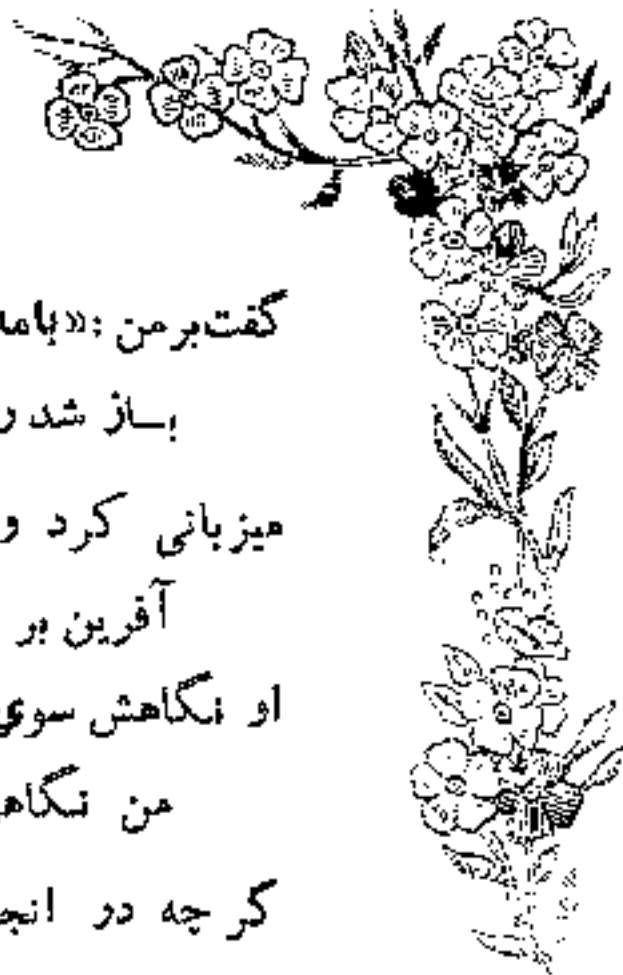


میزبان مهربان

هنوز پای سرمد و استاد خلیل بطیاره نرسیده بود
که میزبان طیاره گفت: آقای سرمد سلام... شما برای همه
میزبانهای طیاره یک غزل گفته‌ای امروز نوبت من است...
هنوز حرف مادم و ازل رفعت راجع به خیر مقدم
بمسافری تمام نشده بود که دست سرمد بقلم و قلم رفت روی
پاکت‌های توی طیاره. استاد خلیل گفت: سرمد چه میکنی؟
سرمد گفت: همه از توی پاکت استفاده میکنند من
از روی پاکت طیاره یک ربعی راه نرفته بود که سرمد گفت:
اینهم مال میسر رفعت و غزل اینطور خوانده شد:

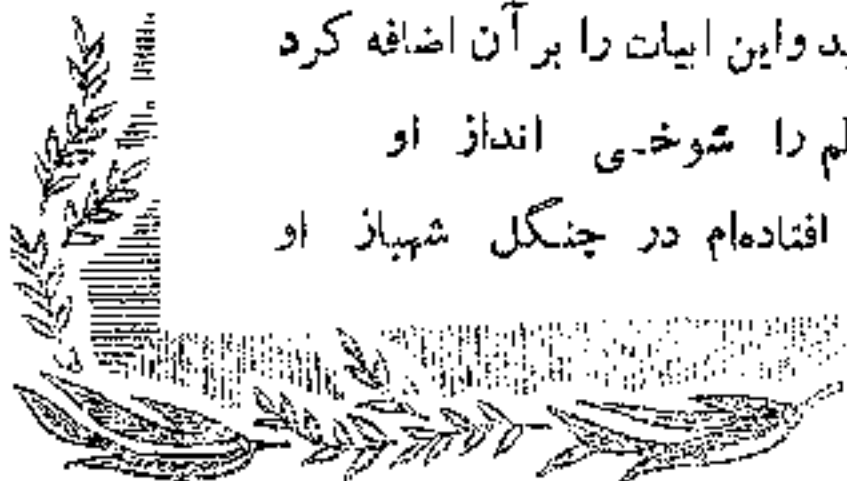
در هوا ایما شدم همصحبیت و همراز او
زنده گشتم از هوای صحبت دمساز او
یافتم رفعت که در عرش محبت چون ملک
بال بگشودم که بکشایم ره پرواز او
عازم کوی رضا بودم که رضالش دست داد
زان سر تسلیم بنهادم بیای ناز او





- ۸۲ -

گفت بر من: «بامدادت خوش که مهمان منی»
باز شد رویم چو گل از فیض روی باز او
میزبانی کرد و بر مهمان نوازی‌ها فزود
آفرین بر حسن خلاق و خوی مهمان‌باز او
او نگاهش سوی چشم انداز کوه و دشت بود
من نگاهم خیره بر بالا و چشم انداز او
گرچه در انجام او آغاز زیباتر نمود
یافتم من قدر حسن از جلوه آغاز او
در سخن دیدم که ذوق نکته پردازش هست
ذوق من چنید از طبع سخن پرواز او
سرمد آهنگ غزل کرد از نگاه آنغزال
زیر لب آید بگوشم نغمه آواز او
غزل دست بدست در طیاره گشت مثل اینکه ذوق
استان خلیل هم چنید و این ابیات را بر آن اضافه کرد
میبرد مرغ دلم را شوخی انداز او
در هوا افتاده‌ام در جنگل شهباز او

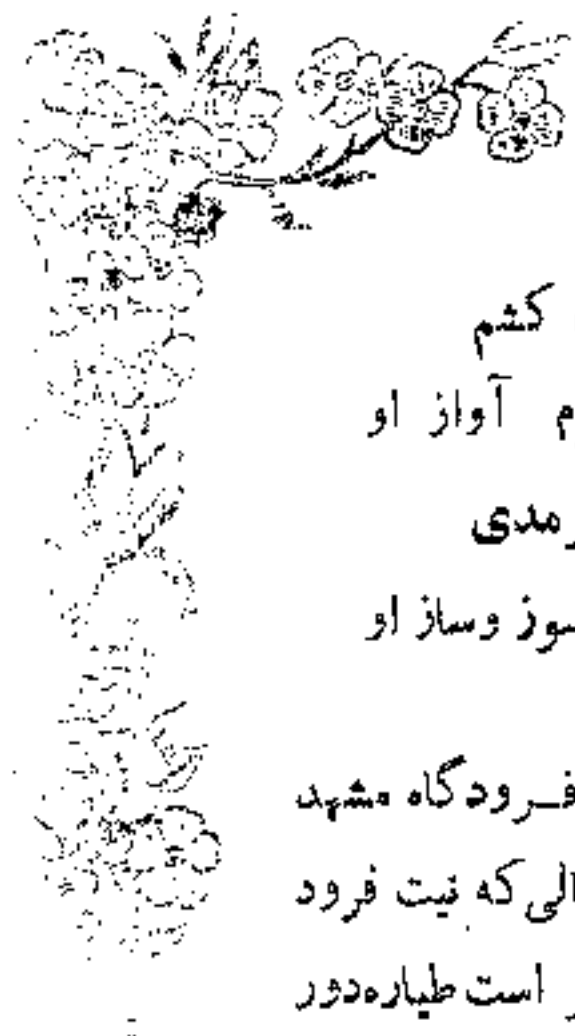
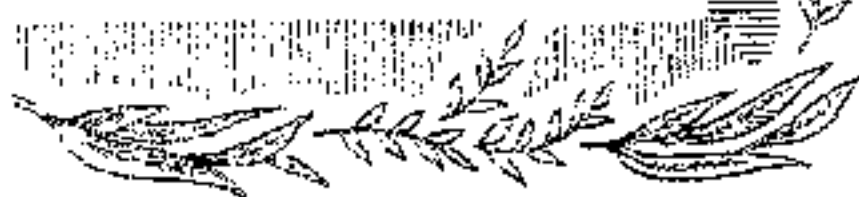


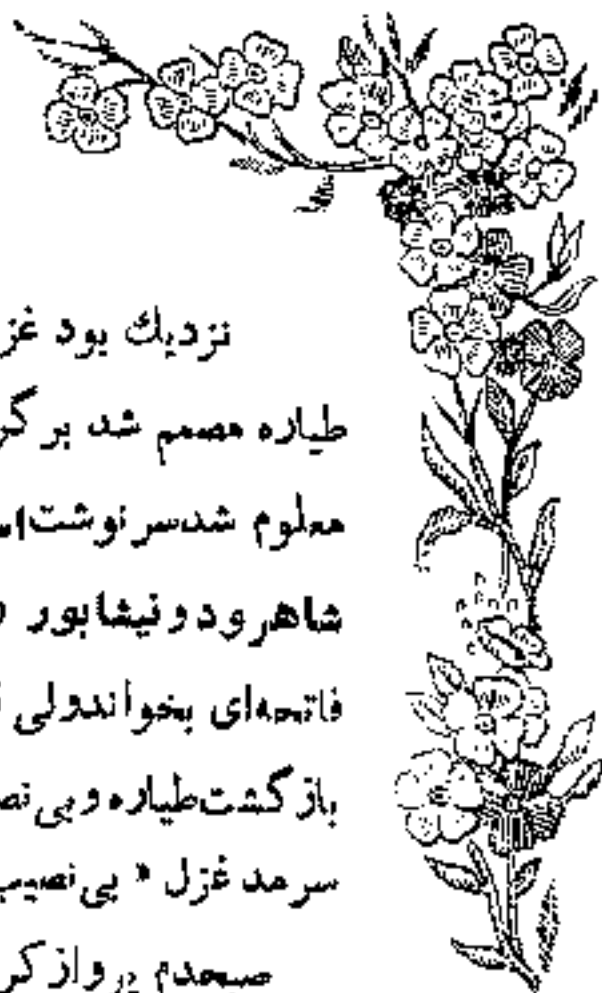
مرغ دست آموز را ماند دل حسرت کشم
میروم از خویشتن تا بشنوم آواز او
مرغ طبعم همنا شد با نوای سرمدی
آفرین بر سرمد و بر فیض سوز و ساز او
از هوای بد

طیاره با نشاط غزل سرایان روی فرودگاه مشهد
رسید کمرها بسته شد ناگهان طیاره در حالی که نیت فرود
آمدن کرده بود اوج گرفت . گفتند : هوا ابر است طیاره دور
میزند راه پیدا کند

دور طیاره طولانی شد کم کم اضطرابی در مسافریان
پدید آمد ارتفاع هوا نیز مزاج هارا منقلب میساخت .
میزبان غزلخوان طیاره هم از آن سر و زبان اول افتاد ،
یکی دعا میخواند و یکی پاکت پر میکرد و استاد خلیل هم
میگفت تکلیف زن و فرزند من در کابل چه میشود ؟

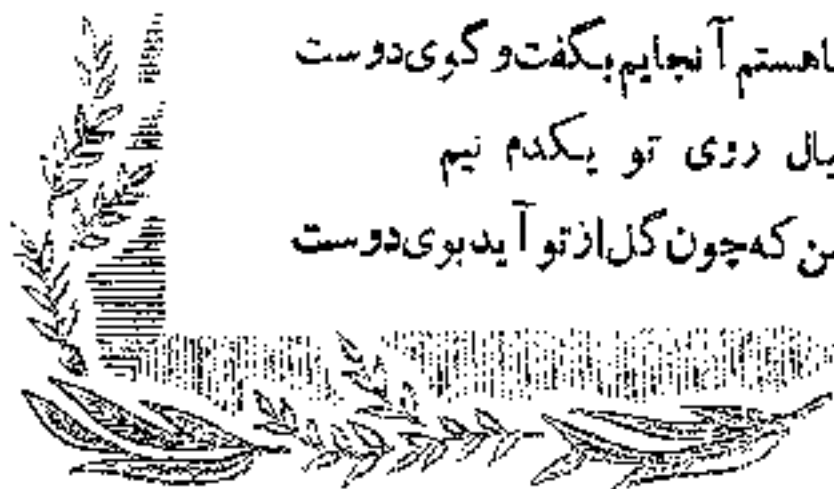
سرمد هم چنان شوخی میکرد با استاد خلیل میگفت ترس
اگر خدای نکرده تو مردی من یک مرتبه خوب برای تو میگویم و
اگر من مردم تو بگو اگر هر دو ساقط شدیم شعرای دیگر هستند .





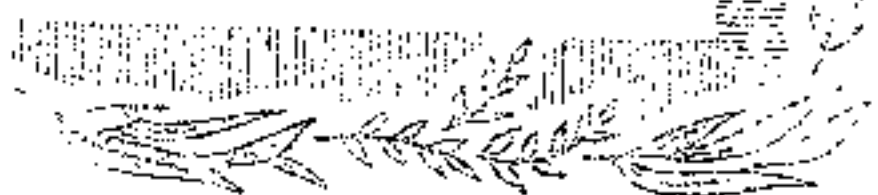
نزدیک بود غزل سرائی به مرتبه خوانی مبدل گردد که
طیاره مصمم شد بر گردد و تکلیف معلوم گردید .
معلوم شد سر نوشت استاد خلیل این بوده است که از راه زمین
شاهرود و نیشابور را طی کند و بر مزار عارف بسطام و خیام
فاتحه ای بخواند ولی قبل از این برنامه لازم بود خاطره ای از
بازگشت طیاره و بی نصیب شدن از هوای بد باقی بماند و ناچار
سرمد غزل « بی نصیب » را چنین سرود :

صبحدم پرواز کردم در هوای گوی دوست
از هوای بد بماندم بی نصیب از روی دوست
بی نصیب را دوست کی مانم که هر سوراخ کنم
دوست را روسوی من باشد هر اروسوی دوست
زان فلک با خط سیرم بد هوایی میکند
تا مگر ره گم کنم در خط جست و جوی دوست
دور بودم از تو و افتادم اینک دور تر
گرچه هر جا هستم آنجا ایم بگفت و گوی دوست
خالی از خیال خیال روی تو یکدم نیم
ای عزیز من که چون گل از تو آید بوی دوست



سجده می آرد اگر بر خشت ایوان شیخ خام
سجده گاه عاشقان باشد خم ابروی دوست
دولت سرمد بود در آستان بوسی عشق
طالب جاهی و رفعت، خاک شود در کوی دوست
مسافر چهارم :

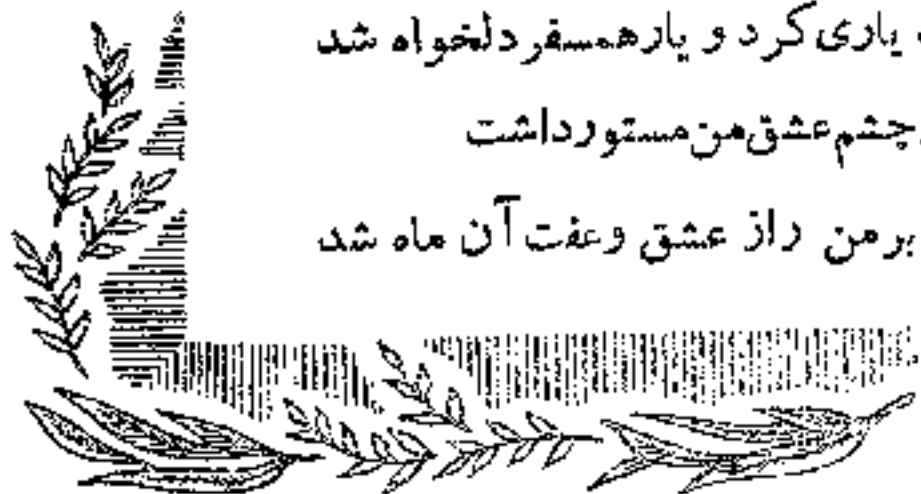
صبح پنجشنبه بیست و پنجم بهمن سرمد و استاد خلیل
و همسفر سوم در ایستگاه راه آهن تهران حاضر شدند، کاردار
سفارت افغان و دکتر بیانی و خانم سرمد و چند تن دیگر بدرقه
آمده بودند وقتی کوبه استاد خلیل و سرمد و همسفر سوم تعیین
شد معلوم شد مسافر چهارم که قسمت این کوبه شده است خانم
زیبائی است. خانم سرمد، سرمد را با آن خانم سپرد؛ ضمناً با این
بلند نظری سیاست زنانه را هم اعمال کرد که معلوم باشد
سرمد بلا معارض نیست. بدرقه کنندگان نیز که همه قصد
اقامت کرده بودند وقتی چشمشان بروشنی خورد نزدیک
بود قصد اقامت خود را بدل بعزم مسافرت کنند؛ قرن براه
افتاد و طبع سرمد به حرکت در آمد اتفاقاً همسفر چهارم نیز
خانمی شاعره از آب در آمد که بریزه کاری های سرمد آشنا
بود، شاعره آغاز کردید.



استاد خلیل که چیز ندیده دیده بود ابتدا باین ماجرا
متعجبانه نگاه میکرد کم کم او هم آرامش خیالی پیدا کرد
و وارد معرکه شد و مسافر چهارم قطعه‌ای اخلاقی خواند و
باخواندن این قطعه بر زیبایی خود افزود، سرمد بیاد ایرج
میرزا این شعر او را خواند:

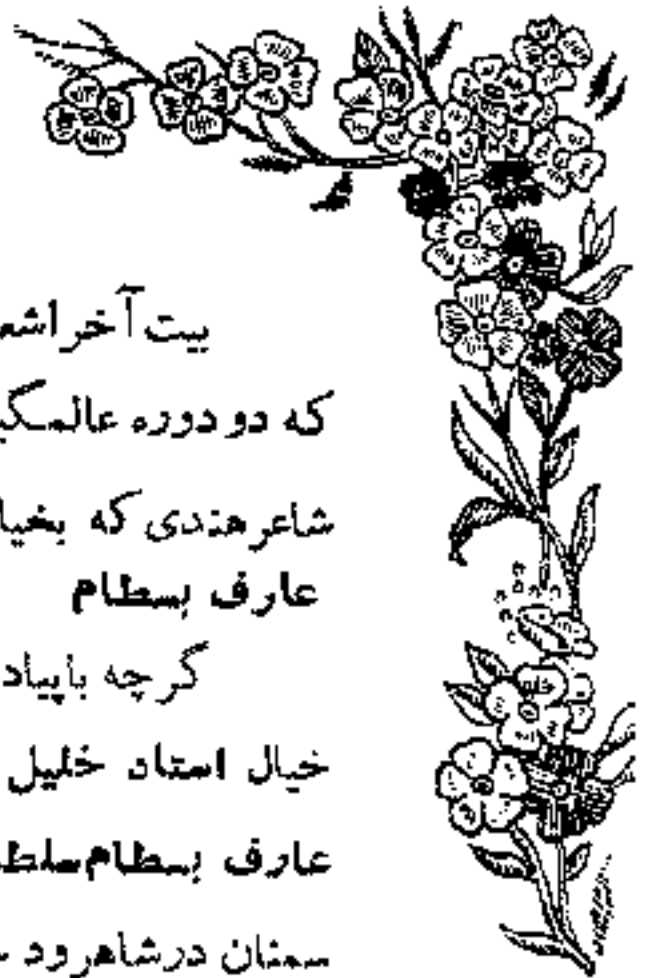
فدای آن سر و آن سینه باز

که هم عفت در او جمع است هم ناز
قرار شد بیاس زیبایی بی شائبه مسافر چهارم غزلی گفته
شود سرمد غزل زیر را بنام « تاج عفاف » ساخت و همسفر
سوم که مرد هنرمند و خوش آهنگی بود خواند:
بخت یارم شد که بازم همسفر آن ماه شد
بخت یار آنکس که یارش همدم و همراه شد
خاطرم از گردش ایام آرامش نداشت
بخت یاری کرد و یار همسفر دلخواه شد
گرچه حسن خود در چشم عشق من مستور داشت
فاش بر من راز عشق و عفت آن ماه شد



واقفی از قلب من کابن خانه صبر و رضا
وقف عشق دلبران بی منت و اکراه شد
فخری از این چیست بالاتر که عشقم مذهب است
فخر، آری زان بود کز راز عشق آگاه شد
گرچه از دور سفر راه در ازی باقی است
او بمنزل رفت و سرمد را سخن کوتاه شد
مقطع غزل اشاره به این مطلب است که همسفر چهارم
در سمنان پیاده شده بمنزل خود رفت و استاد خلیل را در
خیال خود باقی گذاشت تا این ایات را بر غزل سرمد بیفزاید :
تا بمنزل گاه دل آن مه مرا همراه شد
پیش گیسوی درازش راه من کوتاه شد
شکر چشم او کنم کامروز کام دل دهد
گرچه بر کام فلک گاهی نگشت و گاه شد
سنگ در پیش نگاه آتشینش آب گشت
کوه پیش دور باش عفت او گاه شد
حسن عالمگیر او نازم که با تیر نگاه
همچو سرمد کشته عشقش نخایل الله شد



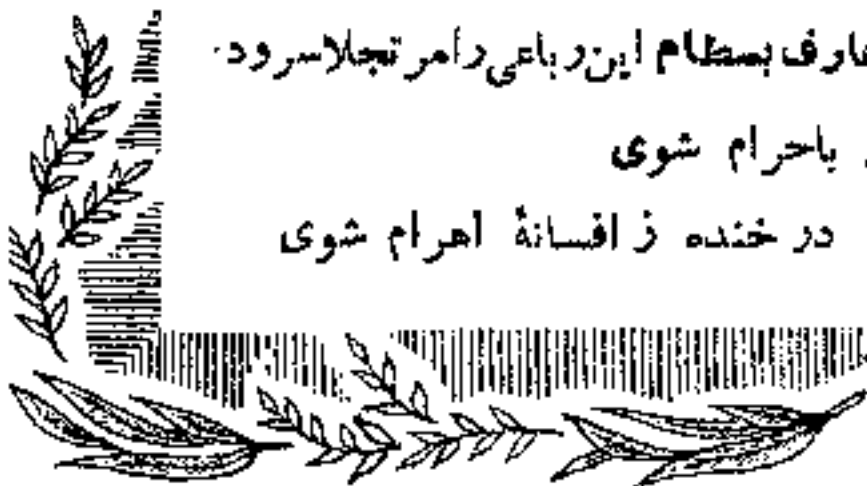


بیت آخر اشعار استاد خلیل اشاره بدین داستان است
که دو دوره عالمگیر امپراطور مغولی هندوستان سرمد کاشی
شاعر هندی که بغیام هند معروف است کشته شده است .
عارف بسطام

گرچه بایباده شدن همسفر چهارم در سمنان آرایش
خیال استاد خلیل بهم خورد لیکن هنگام زیارت مزار
عارف بسطام سلطان بایزید حالتی روحانی یافت ولی باز بیاد
سمنان در شاهرود سراغ قبر علاء الدوله سمنانی را می گرفت .
راستی اگر چه احوال سلطان العارفین بایزید
آمیخته با افسانه‌های بسیاری است لکن بازدید مزار و صومعه
بایزید و مسجد بسطام و مطالعه در هدف اخلاقی این قبیل
شخصیت‌های اخلاقی که در حکومت های جور و ظلم رابط
مردم با هیئت حاکمه و واسطه تمذیل و تعطیل مظلوم بوده‌اند
قهرآ حس احترامی در انسان ایجاد میکند ، سرمد در این
احوال بود که بر مزار عارف بسطام این رباعی را مرتجلا سرود .

گر در حرم عشق با حرام شوی

در خنده ز افسانه اهرام شوی

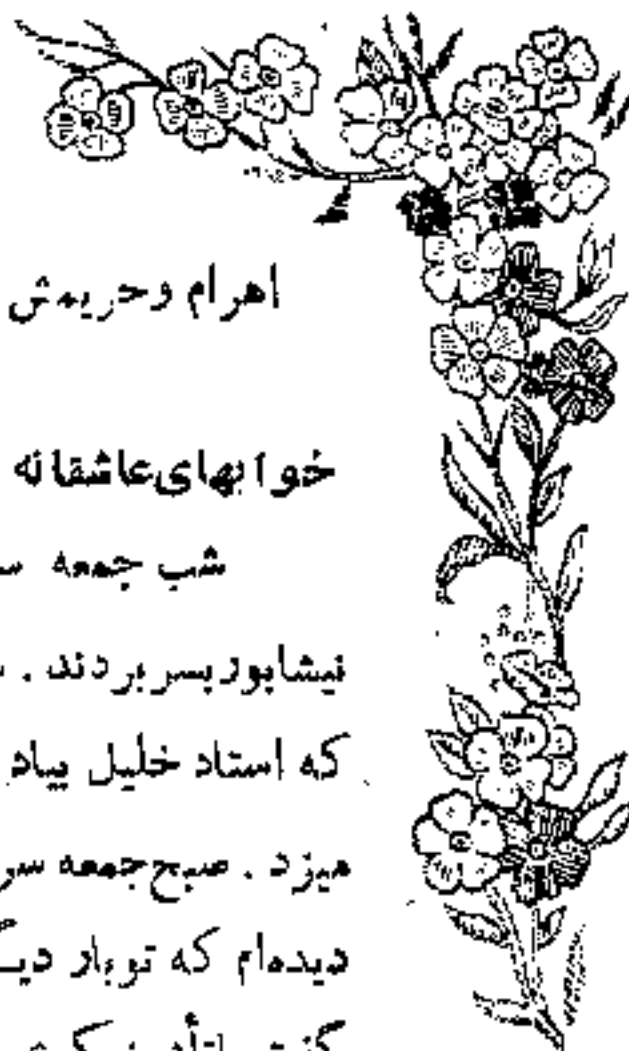


در خنده ز افسانه اهرام شوی
گر در حرم عارف بسطام شوی
« سرمد »

گر در حرم عشق با حرام شوی
اهرام حریمش بنظر بینی خاک



آقایان خلیلی و سرمد و جمعی از رجال شاهرود در حال دعا بر مزار
سلطان العارفین بایزید بسطامی و مقبره سردار محمد اعظم خان افغان



-۹۰-

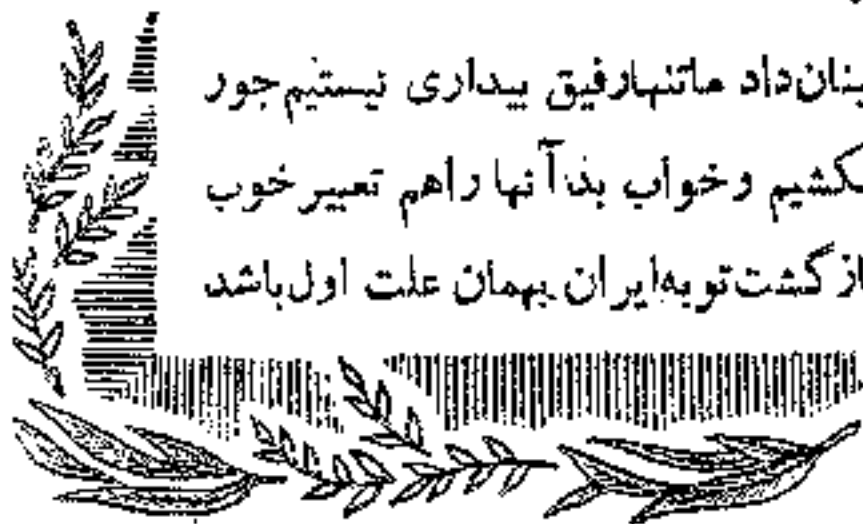
اهرام و حریمش بنظر بینی خاک

گر در حرم عارف بسطام شوی

خوابهای عاشقانه

شب جمعه سرد و امتداد خلیل و همسفر سوم در
نیشابور بسر بردند. سرد و همسفر سوم شاهد خوابی بودند
که استاد خلیل بیاد سمنان میدید و در خواب با خود حرف
میزد. صبح جمعه سرد به استاد خلیل گفت من دیشب خواب
دیدم که تو بار دیگر بایران باز میگردی گفت چطور؟
گفت با تأثیر نیکوی مسافرت تو در روابط فرهنگی، اولیای
دولت افغان را بر آن میدارد که برای بهبود روابط فرهنگی دو
ملت، تو بایران برگردی یا در افغان هم مثل دیشب خوابهای
عاشقانه می بینی و خانم عزیزت که خیلی هم به او اظهار علاقه
میکنی ترا از افغان بیرون میکند! استاد خلیل نگران شد
که دیشب در خواب چه گفته است.

سرد با او اطمینان داد ما تنها رفیق بیداری نیستیم جور
بد خوابی رفقا را هم میکشیم و خواب بد آنها را هم تعبیر خوب
میکنیم و امیدواریم باز گشت تو به ایران بهمان علت اول باشد



که فائده آن بدو ملت رسد .

بر تربت خیام

علی الصباح نیشابورد و شاعر بر تربت خیام شدند سرمد
رباعی ز بردار روی کارت و بیزیت خود نوشت و بسنک آرامگاه
خیام الصفاق کرد .

از بیاده اگر پخته اگر خام شدیم

آسوده زدست چهل و اوهام شدیم

همراه خلیلی که می سرمد خورد

بر تربت عشق خیز خیام شدیم

همین رباعی در دفتر یاد بود خیام ثبت شد و استاد

خلیل نیز چنین نوشت :

در محضر خیام چو کردیم ورود

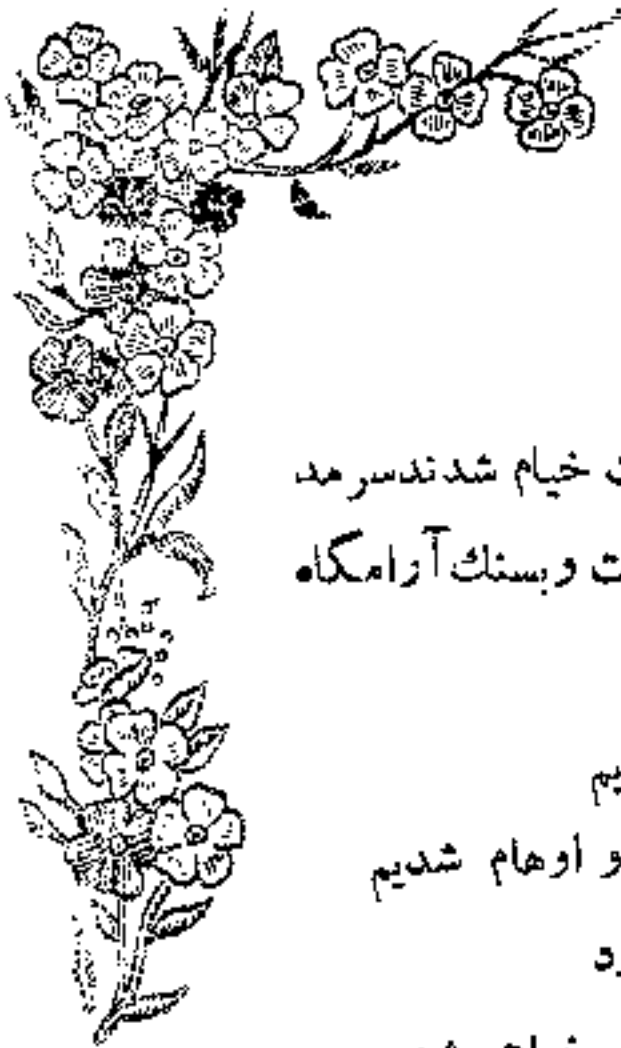
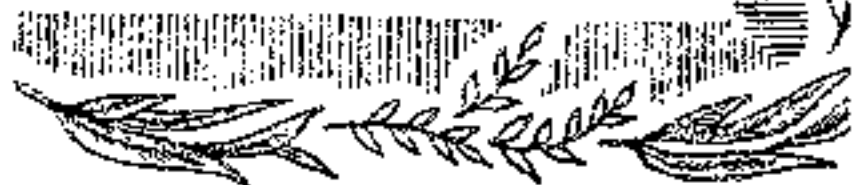
نه مستی می بود و نه گلبانک سرود

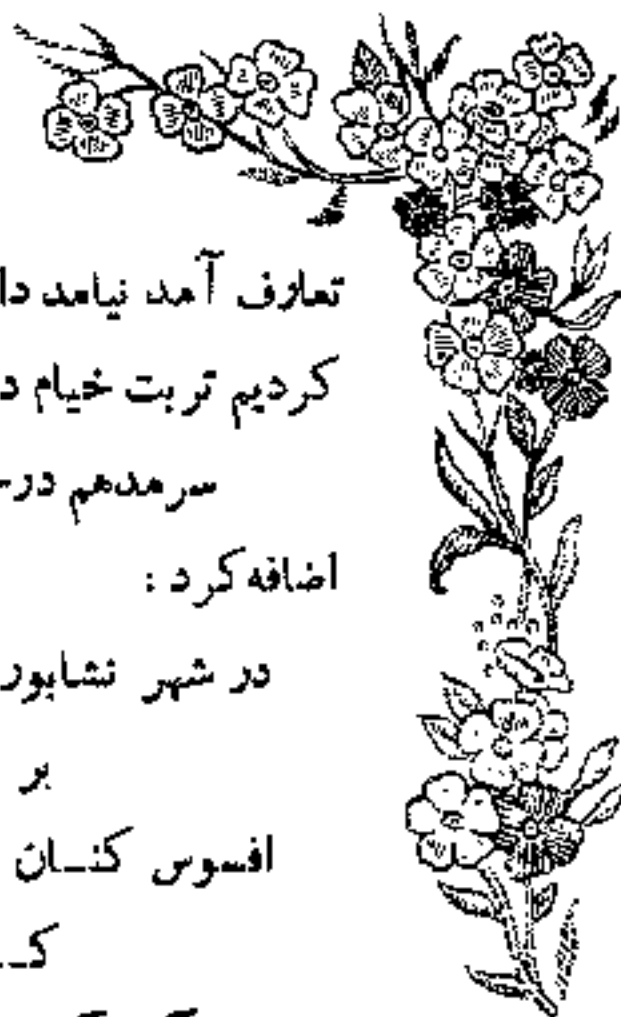
در صحبت سرمد آن سخنگوی بزرگ

افسوس کمان فاتحه خواندیم و درود

سرمد با استاد خلیل گفت چرا نگفتی بر « تربت

خیام » و گفتی در محضر خیام ، استاد خلیل گفت ترسیدم



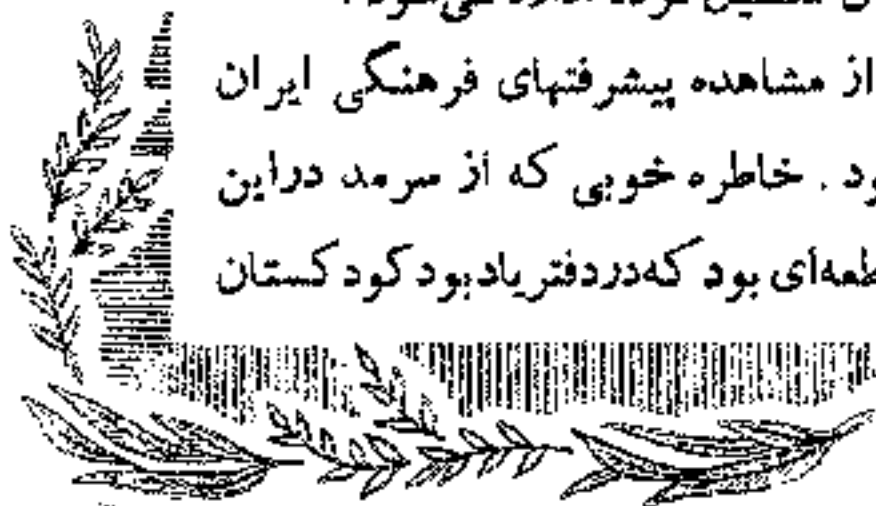


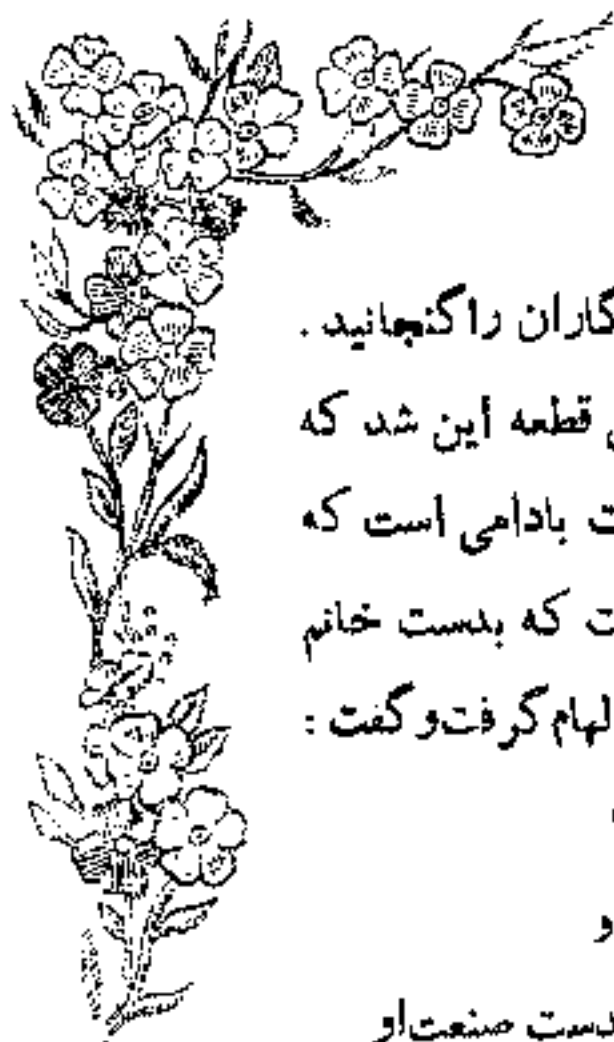
- ۹۲ -

تعارف آمد نیامد داشته باشد اگر بگوئیم بر تربتش ورود
کردیم تربت خيام دامنگير شود
سرمد هم در جواب رباعی خليل رباعی زیر را در دفتر
اضافه کرد :

در شهر نشابور چو کردیم ورود
بر تربت خيام سرودیم درود
افسوس کسان خليل سرمد بسرود
کو آنهمه عاشقی و مستی و سرود
حسرت کودکی

ظهر شنبه استاد خليل و سرمد وارد مشهد شدند .
در ایام اقامت ایشان در مشهد که هر دو مهمان استاد محمود
فرخ بودند صحنه های جالبی بظهور پیوست صحنه اول بازدید
کود کستان گوهر بود که بمديريت دوشیزه عصمت یوسفی
و عده ای از آموزگاران تحصیل کرده اداره می شود .
استاد خليل از مشاهده پیشرفتهای فرهنگی ایران
بی نهایت خوشوقت بود . خاطره خوبی که از سرمد در این
کود کستان بیادماند قطعه ای بود که در دفتر یاد بود کود کستان





نوشت و در آن نام مدیر و ناظم و تمام آموزگاران را گنجانید .
انگیزه سرمد در نظم ارتجالی این قطعه این شد که
دید در گوشه اطاق ورزش کود کان درخت بادامی است که
به گل نشسته ولی گل‌های آن مصنوعی است که بدست خانم
یوسفی ساخته شده است سرمد از همین جا الهام گرفت و گفت :

« کمال عصمت »

چه حاجتم بگاستان به پیش طلعت او
که شاخ خشک دهد گل بدست صنعت او

جمال « یوسفی » و صورت زلیخایی

گرفت پر تو حسن از کمال « عصمت » او

هزار عاشق « آزاده » همچو « پروانه »

گشوده بال و پر از شوق شمع « طلعت » او

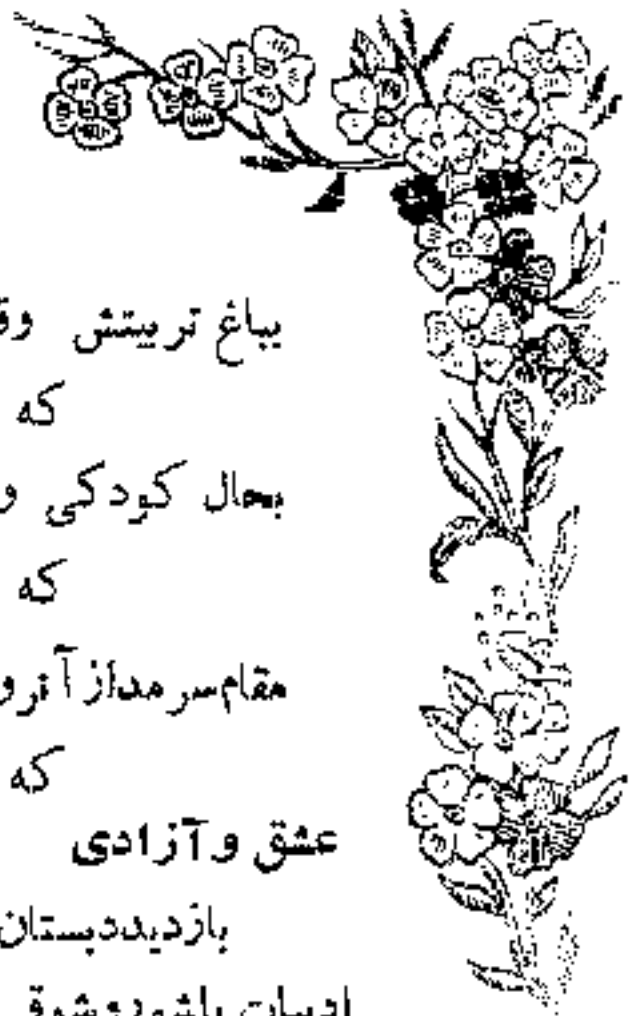
زهی به ساحت قدسش که فاش بر همه ساخت

مقام « اقدس » - « عرفانیان » به صحبت او

بو صف صورت او آنچه گفته ام سطری است

زلطف حضرت « یزدان » بحسن سیرت او





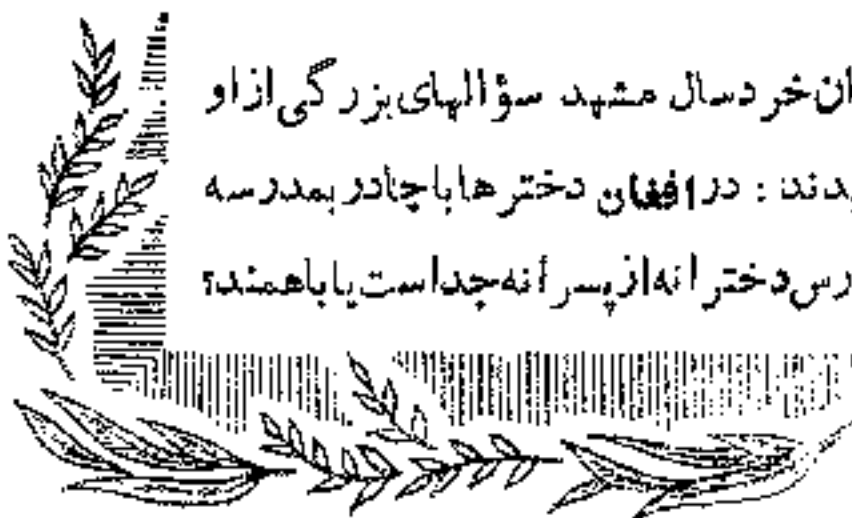
-۹۴-

بباغ تربیتش وقت نو نهالان خوش
که رسته اند در اطراف سرو قامت او
بهال کودکی و کودکان برم حسرت
که مهد عشق بود دامن محبت او
مقام سرمد از آنر و «مقدم» است و «مبین»
که شد بر رمز سخن کاشف فضیلت او

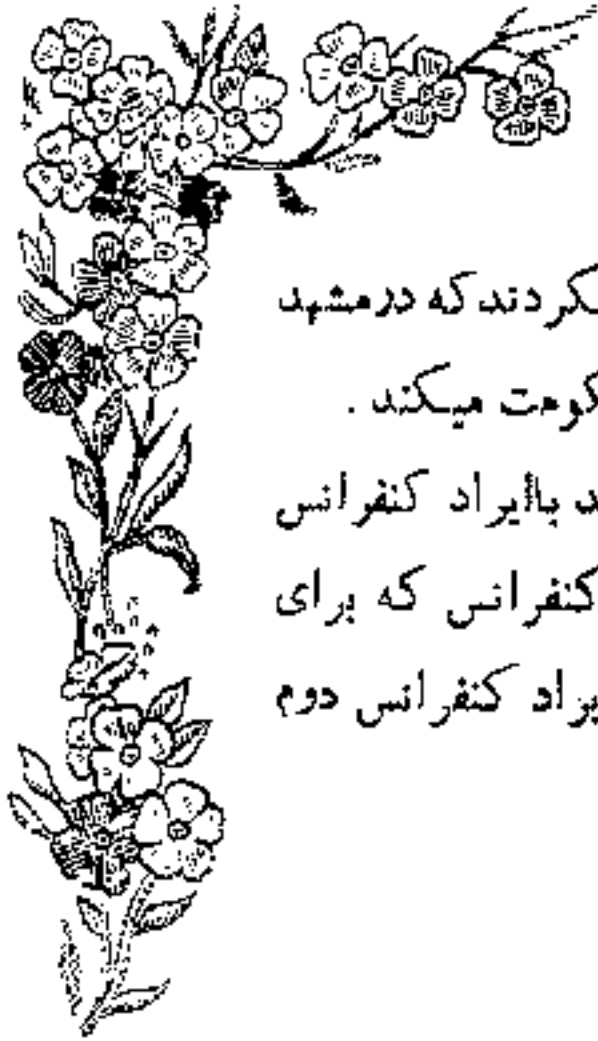
عشق و آزادی

بازدید دبستان و دبیرستانهای دخترانه مشهد و دانشکده
ادبیات باشور و شوقی که دانشجویان بشنیدن اشعار و گرفتن
یادگار در دفتر خاطرات از خود ابراز می داشتند بی اختیار
بر زبان شاعر افغان جاری می ساخت که در کشور ایران روح
عشق و آزادی دمیده است مخصوصاً وقتی محبوبیت سرمد
را در میان دانشجویان شعر دوست میدیدم بیشتر بذوق می آمد
و بشیوه سرمد در دفتر خاطرات دانشجویان ایاتی را ارتجالاً
میگفت و می نوشت .

گاهی هم دختران خردسال مشهد سؤالهای بزرگی از او
میکردند مثلاً می پرسیدند: در افغان دخترها با چادر بمدرسه
میروند یا بی چادر؟ مدارس دخترانه از پسرانه جداست یا باهمند؟



این سؤال را دختران از این جهت میگردند که در مشهد
نیز هنوز افکار ارتجاعی بر آزادی زنان حکومت میکند .
برنامه مسافرت شاعر افغانی به مشهد با ایراد کنفرانس
در دبیرستان فروغ پایان یافت - در این کنفرانس که برای
معارفه با فرهنگیان تشکیل یافته بود، ایراد کنفرانس دوم
بسرمد محول شد .





استاد خلیل الله خلیلی در حال سخنرانی در تالار دبیرستان فروغ مشهد در
حضور عده‌ای از اساتید و دانشمندان

نقل از شماره ۵۴۶۱ روزنامه آفتاب شرق مشهد

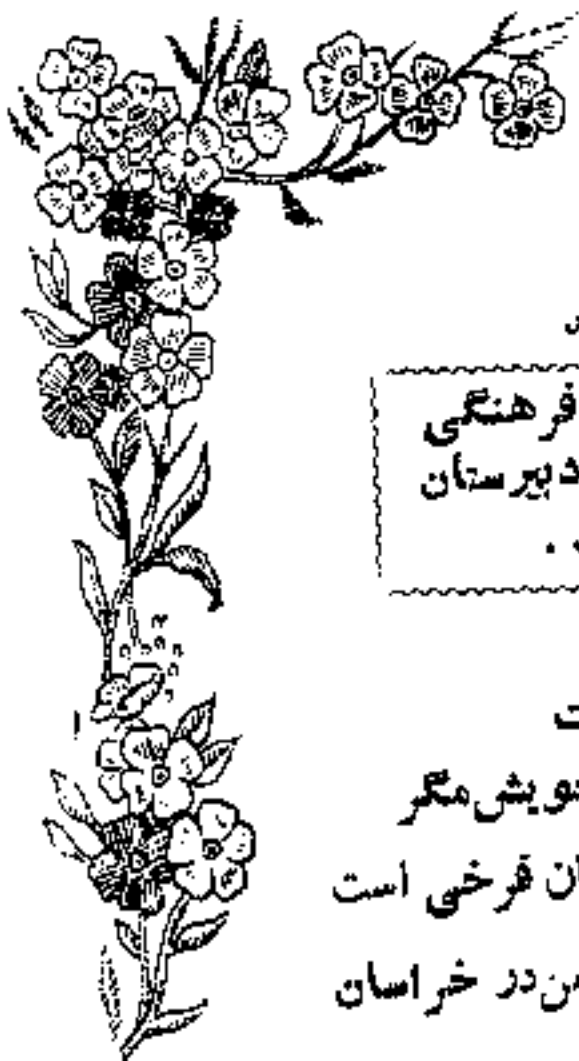
متن سخنرانی استاد خلیلی مشاور فرهنگی
اعلیه حضرت پادشاه افغانستان که در دپارتمان
فروغ مشهد ایراد نمودند .

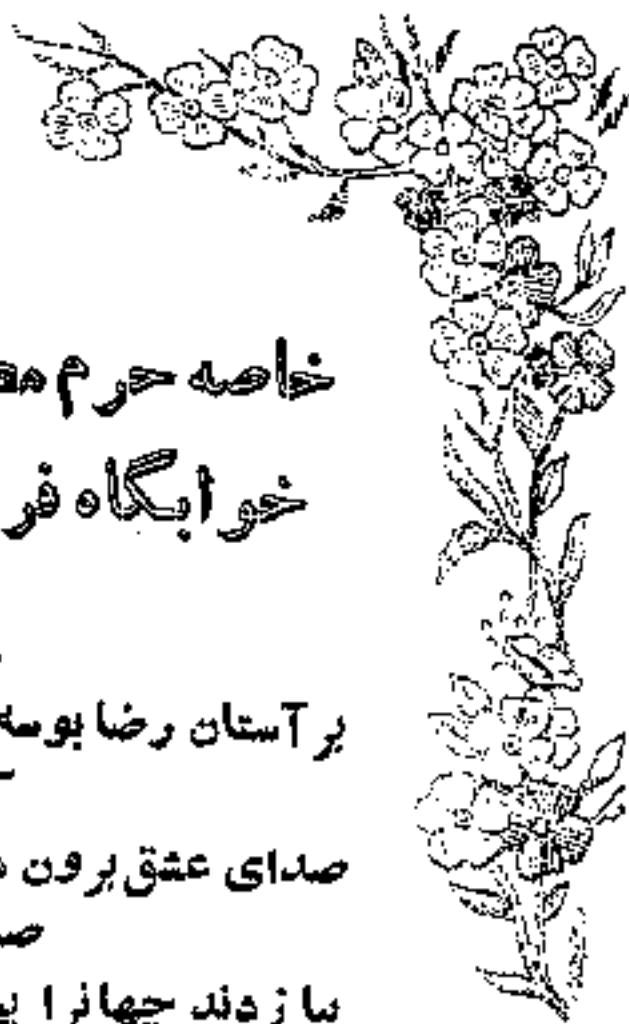
خانم‌ها آقایان :

دل فروشان خراسان را بازار کجاست

نادلی یابم از ایشان چو دل خویش مگر

این بیت از سخن سرای بزرگ سیستان فرخی است
که در نهمصد سال پیش در غزوه گفته بود ولی من در خراسان
دلپهای دیدم که در راه عشق و وفا از دل من شوریده تر و
شیداتر است . چون ایام اقامت من در تهران پایان رسید
و از زیارت تربت حافظ و سعدی باز گشتم خواستم یکسره
راه خویش گیرم و بوطن باز گردم ، اما دل نگذاشت و باخود
گفتم دریغ است از سرزمین ایران باز گردم و آستان و ضارا
نبوسم و این شهر زیبای خراسان را زیارت نکنم و از دیدار
شما برخوردار نشوم بر خوابگاه غزالی درود نخوانم و بر
آرامگاه استاد بزرگ سخنسرای باستانی فردوسی احترام
نمایم . زیرا ، دولت در این سرا و گشایش در این در است





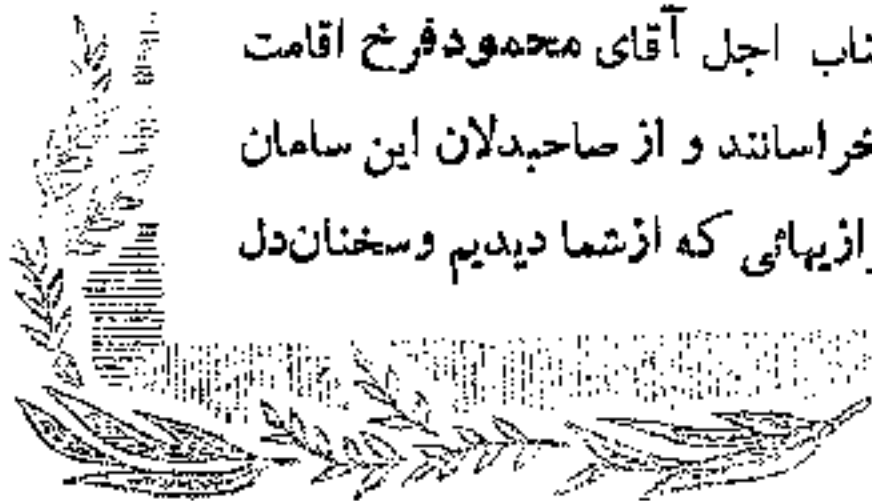
- ۹۸ -

خاصه حرم مطهر حضرت سیدنا رضا و

خوابگاه فرخنده نور دیده دودمان

یاسین و طه

بر آستان رضا بوسه زن ز روی نیاز
که آستان رضا بوسه گاه اهل صفاست
صدای عشق برون میدمد ازین وادی
صدای عشق اگر بشنوی صدای خداست
پا زدند جهانرا بیک فشاندن دست
اگر چه کاخ سپهر از وجودشان برپاست
کنونکه از در و دیوار فتنه میبارد
مقام امن بجز آستان شاه کجاست
بشوق سجده در این آستان نهادم رو
که در حرم بجز از سجده هر چه هست خطاست
منت خدای را عزوجل که این آرزو بر آورده شد
اینک پنج روز است که در شهر شما فرود آمده ایم و در منزل
دوست دیرین خود جناب اجل آقای محمود فرخ اقامت
گزیدیم که از مفاخر خراسانند و از صاحبان این سامان
بزرگواریها و مهمان نوازیهای که از شما دیدیم و سخنان دل



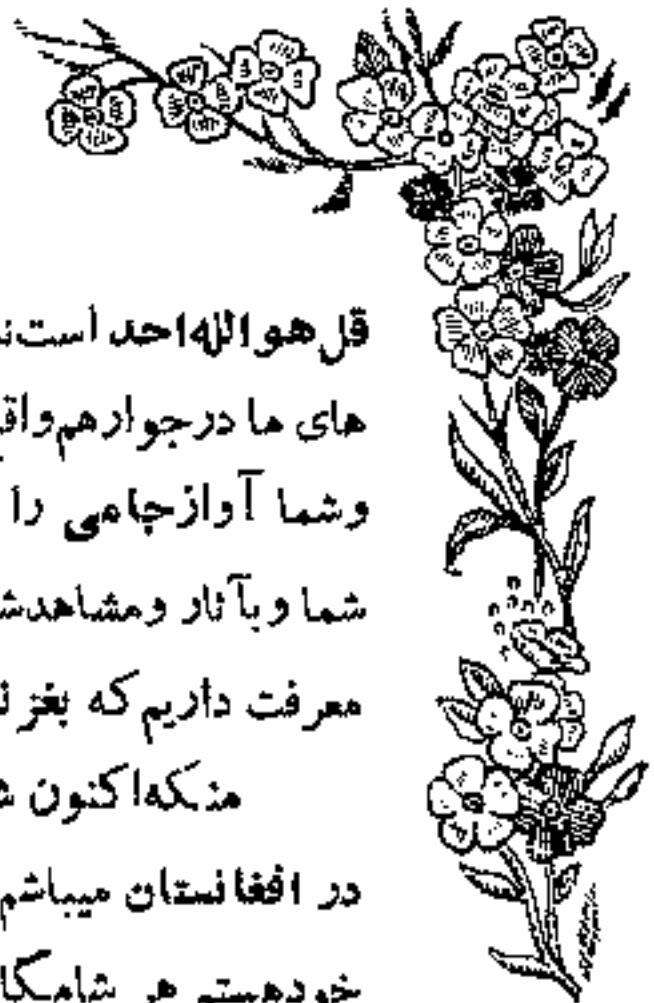
انگیزی که از شما شنیدیم نه تنها ارغوانهای خوب ما از سفر
ایران بلکه بهترین ارغوان ما از سفر زندگانی ماست .
اینهمه دوستی ها و نزدیکی از منهل اقدس قرآن
سرچشمه گرفته مسلمانان در هر جا باشند برادرند و
شریک نفع و ضرر. خلو تکده دلهای ما به پر توشمعی روشن
است که آنرا فروزنده مشعل ایمان بر افروخته تا فلپانک
توحید از کنگره های مسجد و نوای قرآن در دل معراب
صدای حق در زیر این صادم نیلگون بلند است فروغ این
مشعل خانه دلهای ما را روشن و فروزان خواهد داشت .
کودکان با کلمه توحید چشم بجهان خواهند گشود و مردگان
ما با این کلمه دیده از گیتی خواهند بست :-

لا اله الا الله محمد رسول الله

عارف الهی ابوالمجد مجدود بن آدم سنانی غزنوی
میگوید:

سخن کز بهر حق گوئی چه عبرانی چه سریانی
مکان کز بهر دین جوئی چه جابلسا چه جابلقا
ما و شما جابلقا و جابلسانی نداریم ابجد دستان عشق

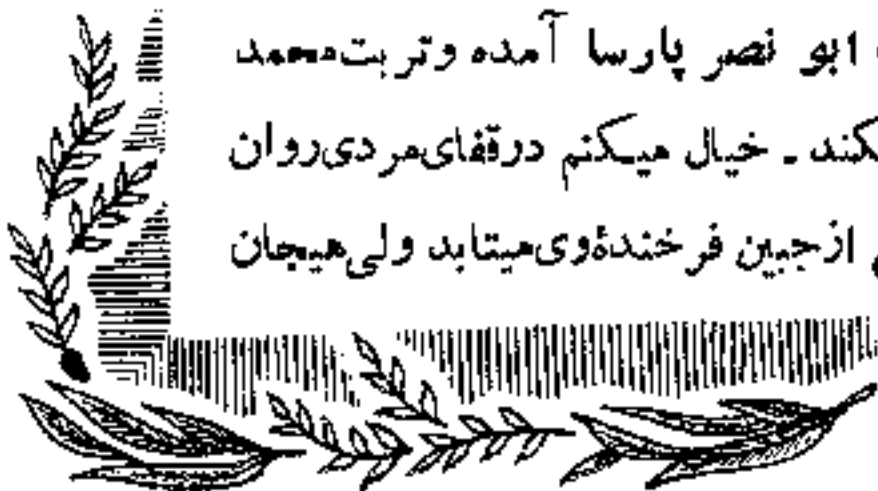




-۱۰۰-

قل هو الله احد است نه تعداد بزرگی های اب و جد، سر زمین
های ما در جوار هم واقع شده ما صدای شیخ جام را از تربت
و شما آواز جامی را از هرات میشنوید - هابدرودیوار شهر
شما و بانار و مشاهده شهر شما به حوادث و وقایع شهر شما چنان
معرفت داریم که بغز نه و قندهار و بلخ و هرات

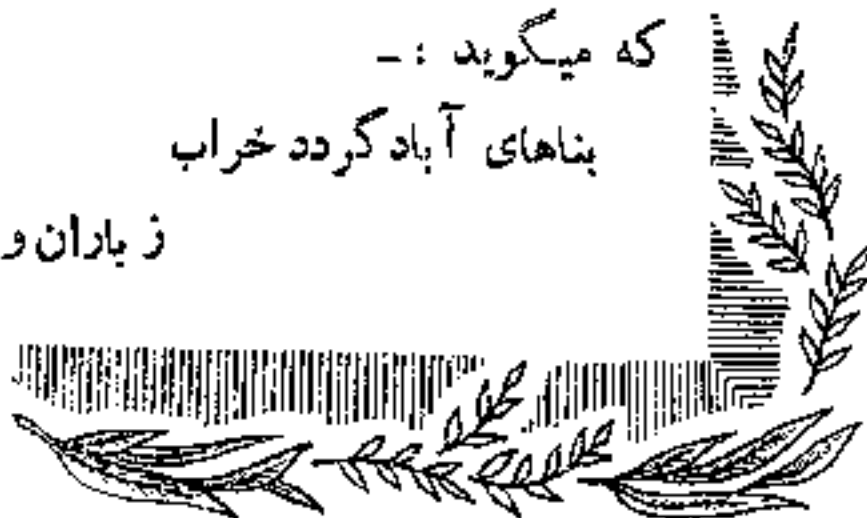
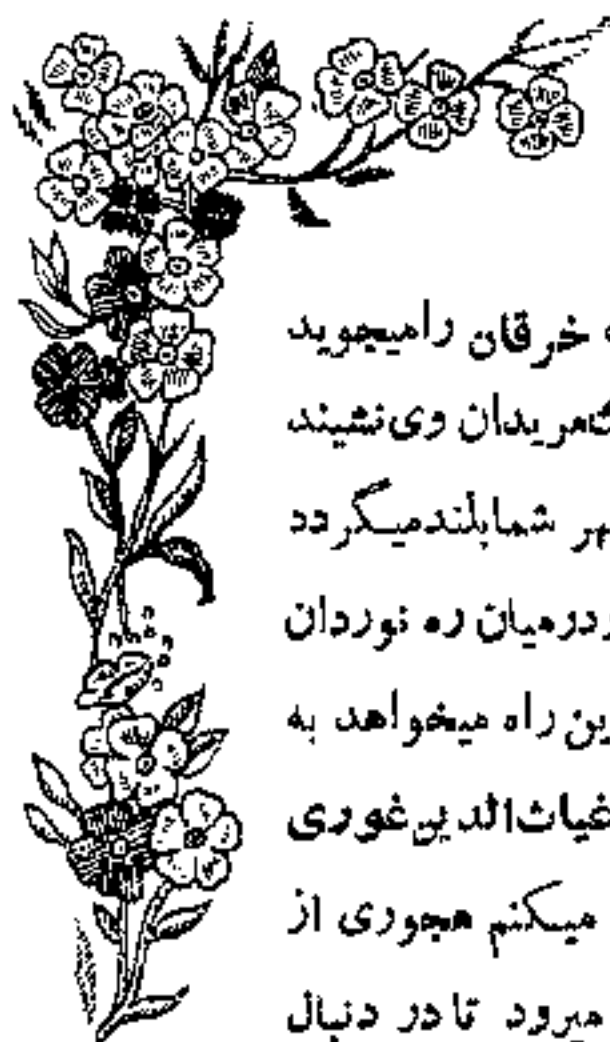
منکه اکنون شرف صحبت شما را دارم تصور میکنم
در افغانستان میباشم و در حلقه دوستان و نزدیکان افغانی
خود هستم هر شام گاهی که آفتاب از شهر شما غروب میکند
و این عاجز به نظاره افق میپردازم تصور میکنم کاروانهای
بلخ و غز نه و هرات بدر و از طوس رسیده و تصور میکنم
پیر مردی باشکوه دست بسر هفت ساله اش را گرفته و از بلخ
بر آمده تا جانب حجاز و قونیه رهسپار شود و آرزو دارد
هر چه زودتر به نیشابور برسد و پسرش را در دامن عطار
ببفکند و از انفاس مردی که هفت شهر عشق را گشته است تعداد
کند - پندارم خواجه ابو نصر پارسا آمده و تربت محمد
طوسی را جستجو میکند - خیال میکنم در قفای مردی روان
است که انوار الهی از جبین فرخنده وی میتابد ولی هیچان

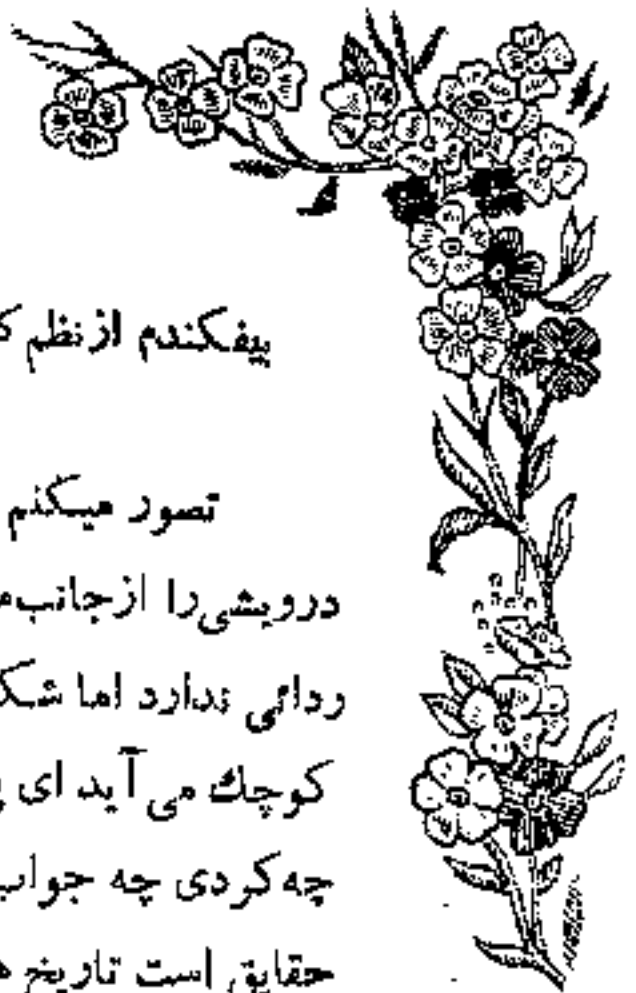


از سر و صورتش آشکار است از مردم راه خرقان رامیجوید
تا زود به حضرت شیخ خرقان برسد و در سلک مریدان وی نشیند
و چون بامداد آفتاب نیزه واری بر سر شهر شما بلند میگردد
تصور میکنم جرس قافله بنوا در آمده و در میان ره نوردان
امام فخرالدین رازی میباشد و او از این راه میخواهد به
هرات رود و در مدرسه ای که سلطان بزرگ غیاث الدین غوری
بنام وی بنا کرده بتدریس پردازد تصور میکنم همچوری از
سفر حجاز بازگشته و از این راه بغزنه میرود تا در دنبال
سواران سلطان مسعود لاهور رود و شهرهایی را که نیزه داران
سلطان زابلی گشوده اند بنور توحید و عرفان روشن کند
چون از حضرت دانشمندان و شعرای شیوا بیان کنونی شما
مستفید میشوم بخیال روزگاری میافتم که فردوسی در یکی
از روستاهای طوسی نشسته بداستان پهلوانان و جهانبانان و
گیتی ستانان میپردازد هنوز آوای زمزمه وی بگوش میرسد
که میگوید :-

بناهای آباد گردد خراب

ز باران و از تابش آفتاب

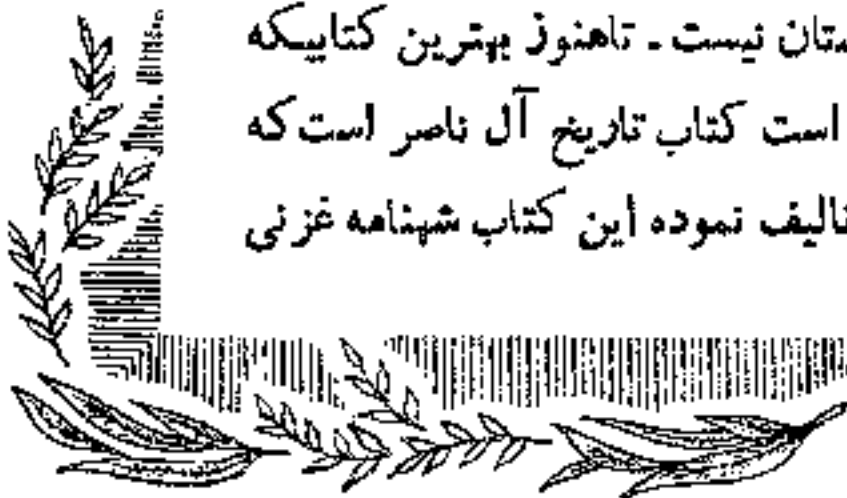


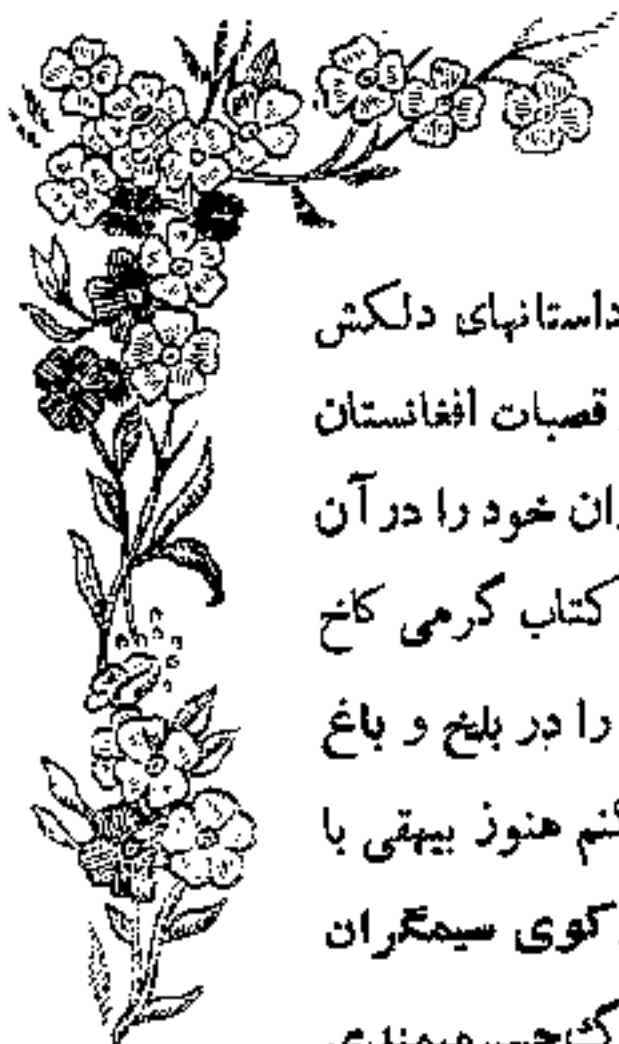


-۱۰۲-

بیفکندم از نظم کاخی بلند

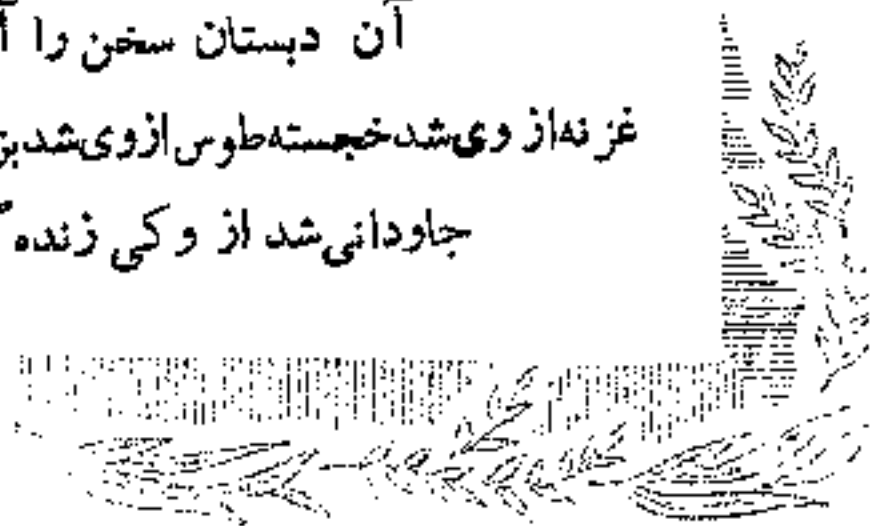
که از باد و باران نیابد گزند
تصور میکنم سراپرده سنجری بر افراشته است و
درویشی را از جانب مشرق میآورند و عصائی و تسبیحی و کهنه
ردائی ندارد اما شکوه جلال بازگاه سنجری در نگاه وی
کوچک می آید ای پسر ملکشاه اگر ترا پرسند باینندگان ما
چه کردی چه جواب خواهی داد، این مفاخر افسانه نیست
حقایق است تاریخ هر چه تصرف کند باز حقایق از خلال آن
آشکار است و دیگر وقت آن سپری شده که این مفاخر را
منحصر بشهری یا طبقه ای گردانیم شاید از نوای نی مولانای
بلخی انگیزه ای که در شوریدگان قونییه ایجاد نموده همشهریان
وی در بلخ بدان مایه استلذاذ نکرده باشند، ما ذوقیکه از
دیوان خواجه شیرازی میبریم یا از گلستان شیخ اجل سعدی
عین همان تاثیر است که از حدیقه حکیم بزرگوار غزنه بدست
میآوریم مگر حدیقه گلستان نیست - تا هنوز بهترین کتابیکه
دل ما ربوده جمال آن است کتاب تاریخ آل ناصر است که
بیتهی در نیشابور شما تالیف نموده این کتاب شهنامه غزنی

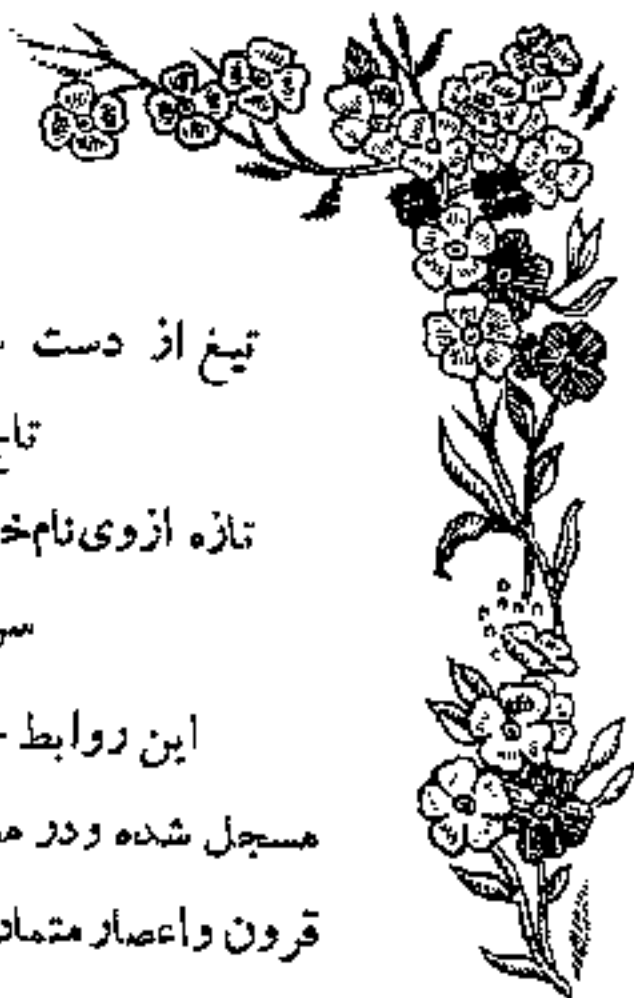




میباشد چه یادگارهای زیبا و جمیل و چه داستانهای دلکش
وشیوا که در آن کتاب راجع بشهرها و قصبات افغانستان
نمیخوانیم وزندگانی نهصد سال پیش پدران خود را در آن
آینه شفاف نمی بینیم هنگام خواندن آن کتاب گرمی کاخ
پیروزه ما در غزنی و کوشک عبدالاعلی را در بلخ و باغ
عدنایی را در هرات می بینیم تصور میکنم هنوز بیبقی با
خامه و دوات در خیابان زرین کمران و کوی سیمگران
قدم میزند می بنداریم بر روی خواجه بزرگ حسن میمندی
گلها خندیده در چمن پیروزی نرگس باز شده ، چون پیروز
در هزار شاعر توانای طوسی رسیدم و تربت آن استاد استادان
را زیارت کردم و بی اختیار آب در دیده گردانیدم و
گفتم :

آفرین بر شاعر دریا دل گردون شکوه
آن دبستان سخن را آسمانی اوستاد
غزنه از وی شد خجسته طوس از وی شد بزرگ
جاودانی شد از وی زنده گشت از وی قباد

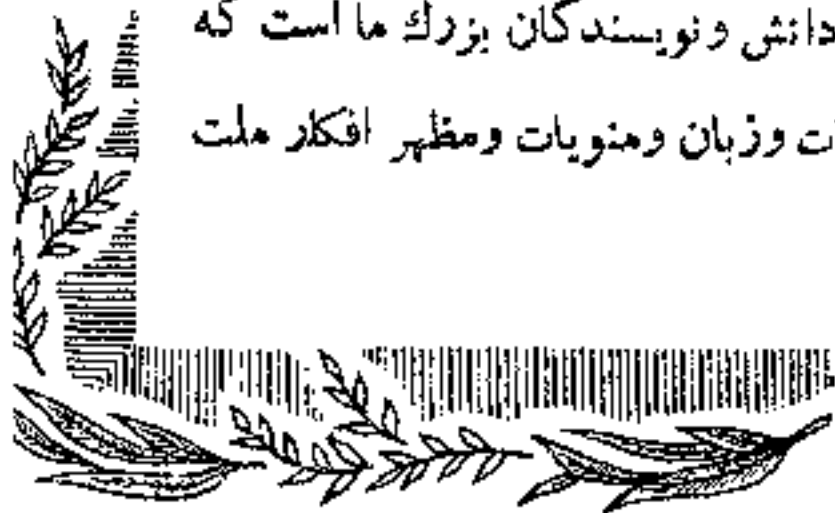




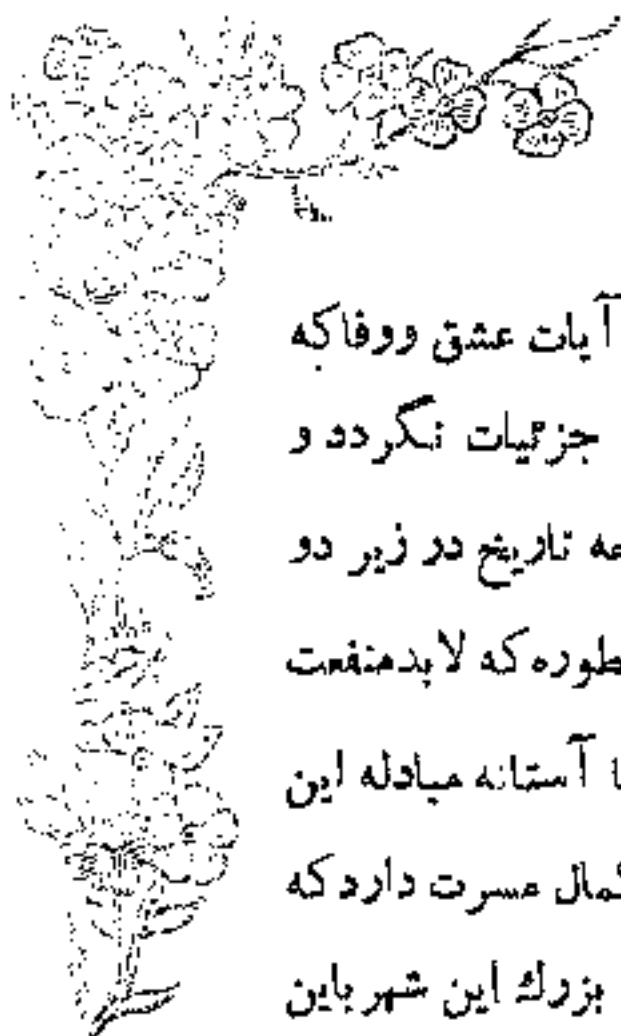
-۱۰۴-

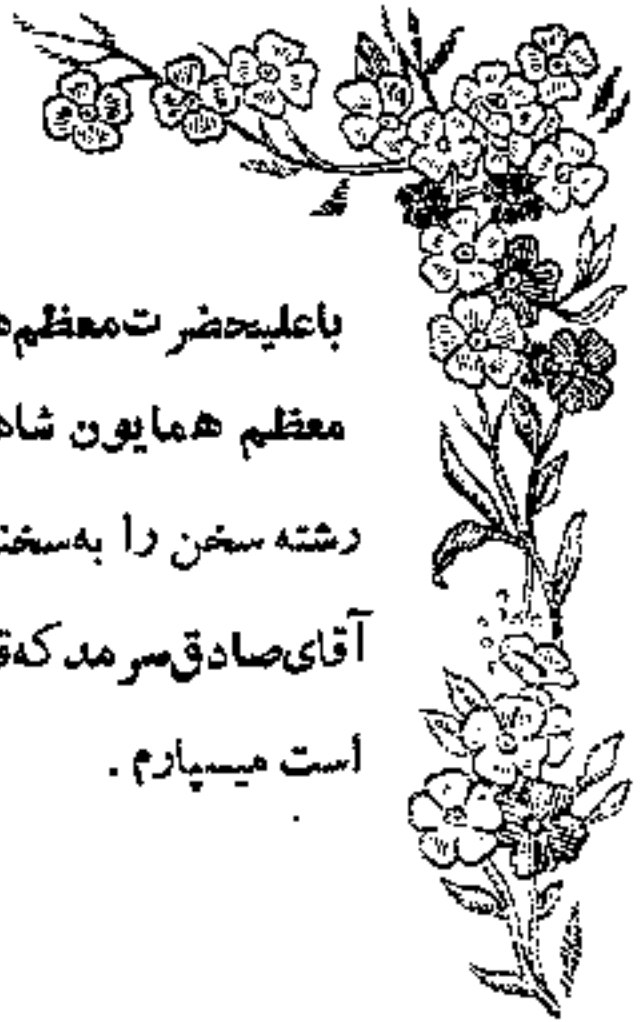
تیغ از دست ستمکاران گیتی بر گرفت
تاج بر فرق جهانبانان عادل بر نهاد
تازه ازوی نام خسرو روشن ازوی بزم جم
سر بلند ازوی تهمتین شرمگین ازوی شغاد

این روابط جاویدانی و باستانی در دارالعدالت قرآن
مسجل شده و در معضرات تاریخ دو کشور ثبت گردیده در طی
قرون و اعصار متمادی از گزند زمانه محفوظ مانده امیدواریم
این روابط استوارتر گردد در این روزگار که ملل دور دست
جهان مدعی هستند که برای نزدیک شدن حلقه های بشری
خدمت میکنند پیمان محبت ما و شما که بهیچ م-راسم و
تشریفات نیازمند نیست روشن تر باشد ، در این روزگار
که چشم خفته مشرقیان باز گردیده و در این زمانه خفتگان
را دیگر بخواب گران نمیگذارد بیدارتر باشیم - این کار
بیشتر بر عهده ارباب دانش و نویسندگان بزرگ ما است که
آنها ترجمان احساسات و زبان و منویات و مظهر افکار ملت
ها میباشند .



باید این روابط مقدس و این همه آیات عشق و وفا که
در میان دو ملت موجود است دستخوش جزئیات نگردد و
حقیقی که در میان هر دو ملت در دو صفحه تاریخ در زیر دو
عنوان همیشه موجود بوده بافسانه و اسطوره که لابد منفعت
دیگران در آنست مشروب نشود شهر شما آستانه میادله این
ارمغانهای دوستانه میباشد - این عاجز کمال مسرت دارد که
مشاهده میکند دانشمندان و نویسندگان بزرگ این شهر باین
نکته ملتفت میباشند و میدانند که در جهان متاعی ارزنده تر
از کالای دوستی نیست ، از جناب محترم استاندار خراسان
آقای جعفری که خود از دانشمندان و بزرگان و خدمتگذاران
فرهنگ میباشد و آقای فرمانده سپاه و شهردار خراسان
و جناب اجل آقای نائب التولیه و از همه دانشمندان خاصه آقای
کوثری رئیس دانشمند و حماس فرهنگ مرا تبریک سپاسگذاری
خود را تقدیم میدارم و بر استان حضرت رضا درود میخوانم و برای
سر بلندی پرچم دولت افغان و ایران دعا کرده





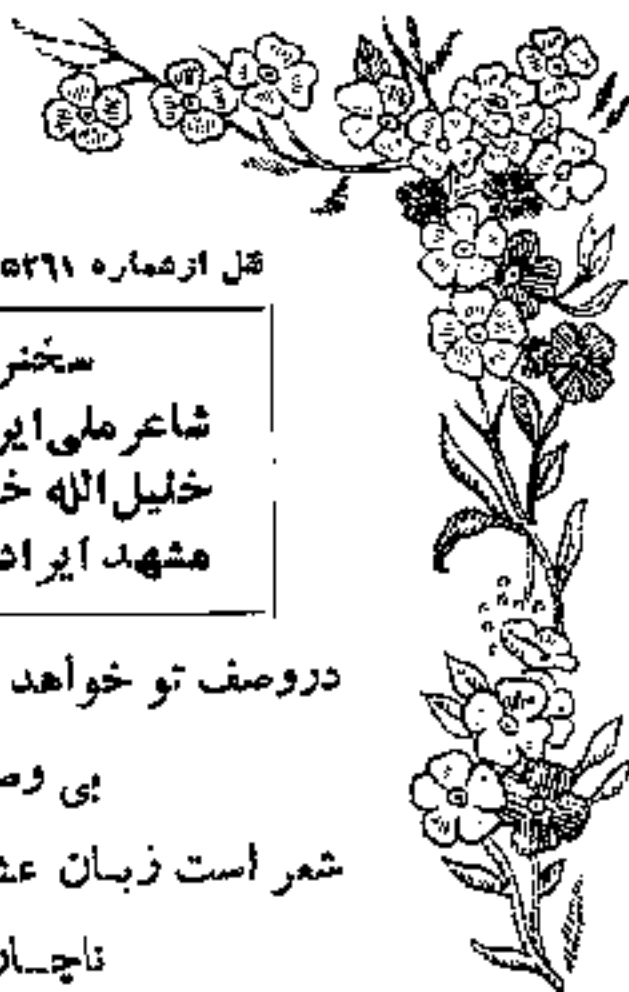
-۱۰۶-

با علی حضرت معظم همایونی پادشاه افغان و اعلی حضرت
معظم همایون شاهنشاه ایران توفیق مزید میخواهم
رشته سخن را به سخنسرای بزرگ عصر دوست عزیزم جناب
آقای صادق سرمد که قریب به سه دهه سرشار ایشان در حکم زاینده رود
است میسپارم.





آقای صادق‌مهندس‌شاعر ملی ایران در حالیکه خطابه قرائت خود را در تالار پارسستان قزوین ایراد می‌نماید

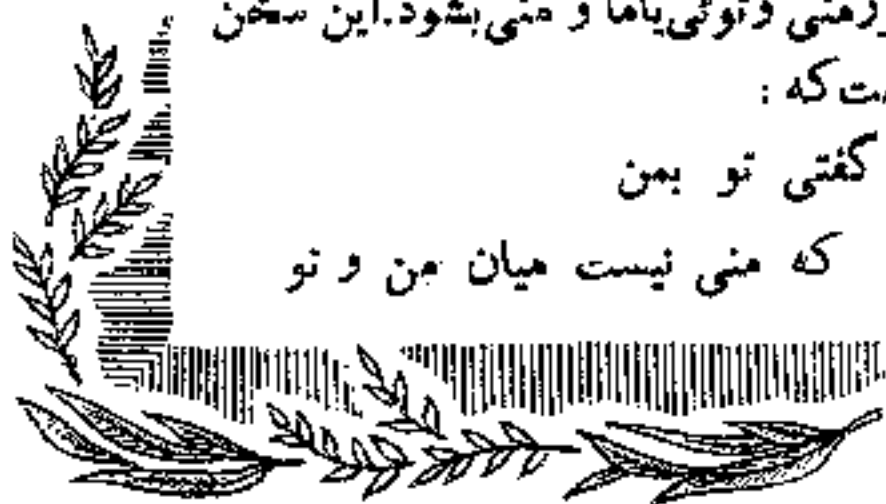


سخنرانی جناب آقای صادق سرمد
شاعر ملی ایران که بمناسبت تودیع با استاد
خلیل الله خلیلی در سالن دبیرستان فروغ
مشهد ایراد نمودند .

در وصف تو خواهد بود هر شعر که من گویم
بی وصف تو ممکن نیست من هیچ سخن گویم
شعر است زبان عشق، عشق تو شعار من
ناچار زبان تست، هر شعر که من گویم
در این مجلس چه جناب استاد خلیل الله خلیلی میهمان عزیز
ما سخن بر افتد و چه من که از جانب اساتید سخن خراسان
و هموطنان گرامی خود حرف میزنم هر دو یک چیز میگویم
دلها، زبانها، هدفها همه یکی است، زیرا با آنها همه مشترکات
تاریخی هیچ موجبی نیست که غیر از این تصور شود، موجبی
نیست که میان ما تصور منی و توئی یاما و منی بشود. این سخن
زبان حال ما هر دو است که :

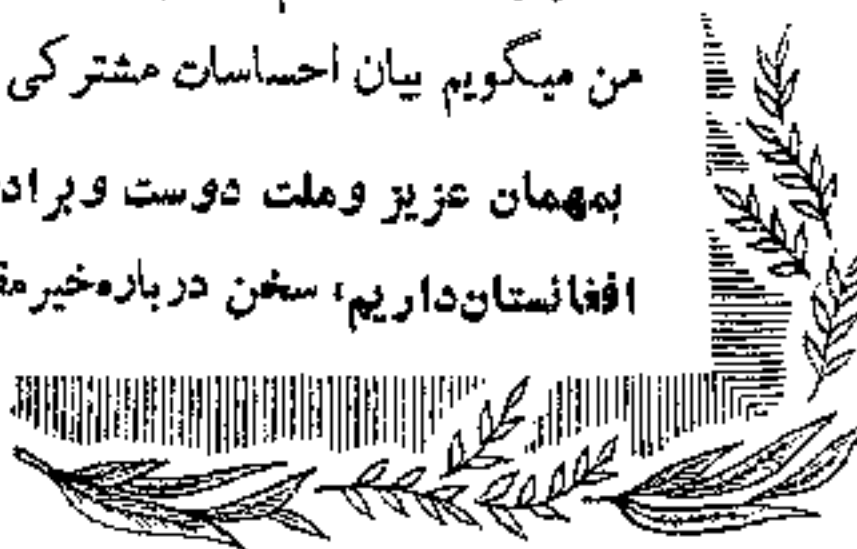
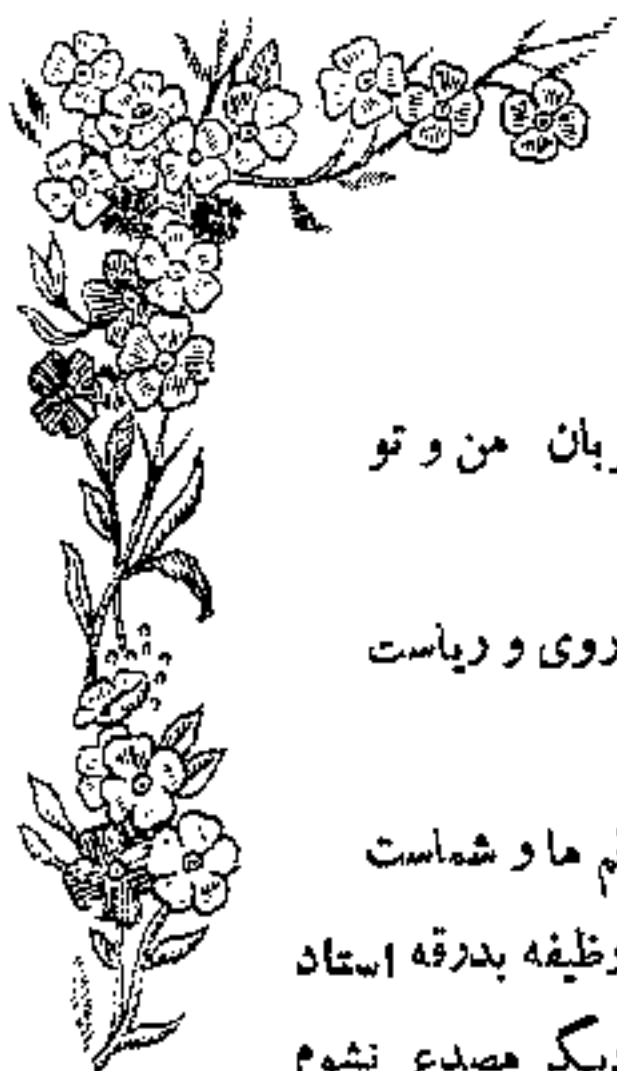
آفرین بر تو که گفتی تو بمن

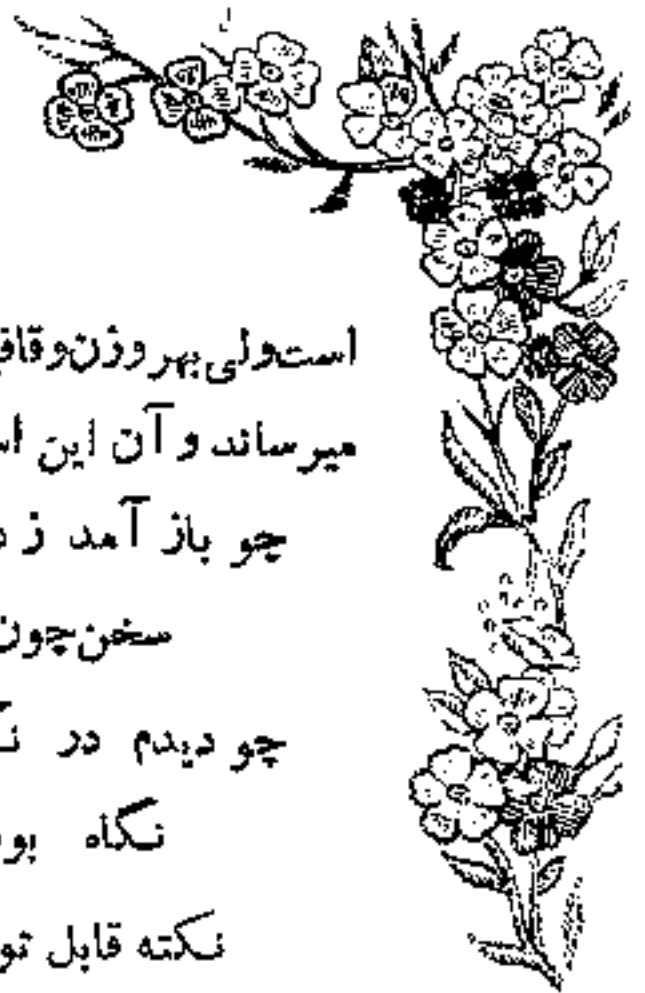
که منی نیست میان من و تو



يك روان است كه آيد بسخن
 آنچه آيد بزبان من و تو
 راست گفتي كه ميان من و تو
 سخن از ما و مني روي و رياست
 نقش عشق است نشان من و تو
 كه خطش بي رقم ها و شماس

حق این بود که بعد از آنکه من وظیفه بدرقه استاد
 خلیل الله مهمان ارجمند را انجام دادم دیگر مصدع نشوم
 لکن دو چیز سبب شد که من بتوفیق بیشتری نایل آییم یکی
 شوق آستان بوسی در ۳ ماه ولایت مدار حضرت ثامن الحجج
 علیه الاف التحية والثناء که هدف اول هر ایرانی مسلمان است
 دیگر محبت فراوان مردم پاك نهاد این سرزمین خاصه اطف خاص
 وتشویق اساتید معظم - بهمین جهت است که آنچه امشب
 من میگویم بیان احساسات مشترکی است که عموماً نسبت
 به همان عزیز و ملت دوست و برادر خود ملت شریف
 افغانستان داریم، سخن دربار خیر مقدم استاد خلیلی فراوان



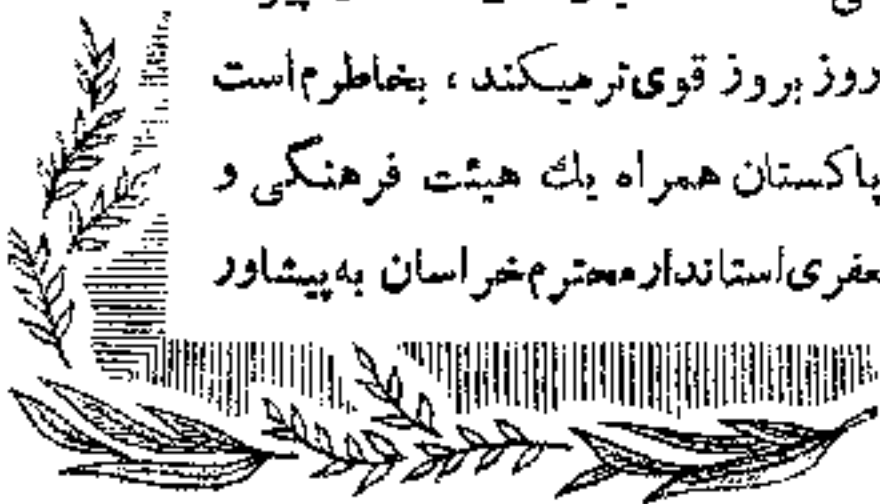


-۱۱۰-

است ولی به روزن و قافیه ای که خوانده شود يك حقیقت واحد را
میرساند و آن این است که :

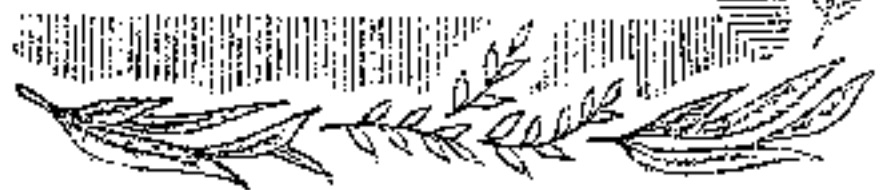
چو باز آمد ز در دیدم بچشم آشنا آمد
سخن چون گفت دانستم ، کی است و از کجا آمد
چو دیدم در نگاه او ، بچشم دل سیاه او
نگاه بوسه خواه او بچشم آشنا آمد

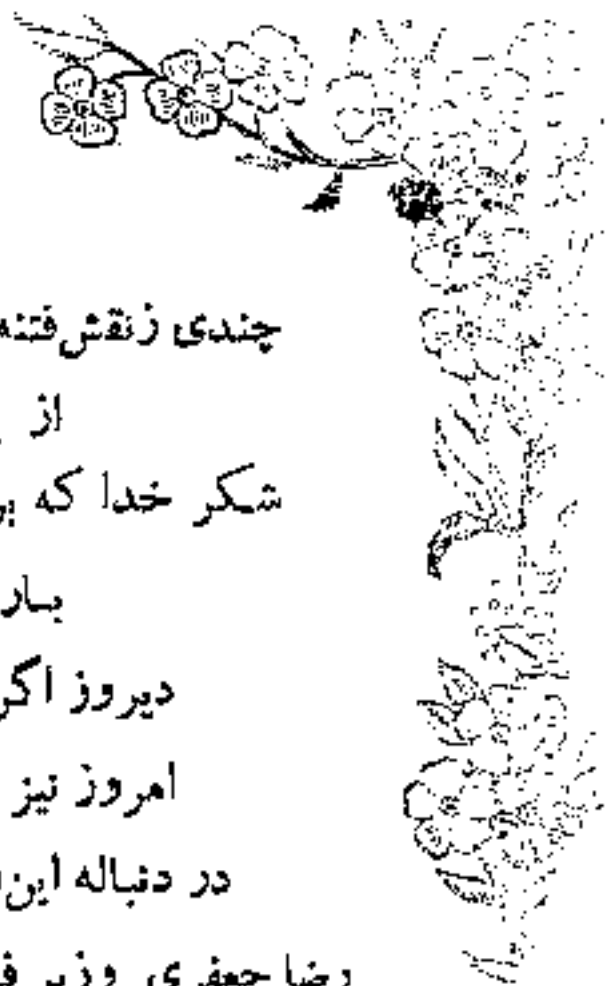
نکته قابل توجه این است که از برکت بسط عدالت
و توجه ملل آزاد جهان به حفظ حقوق ملل کوچک و مخصوصاً
روشن بین کنونی ملل ستمدیده شرق و تجربه ای که از حوادث
تلخ گذشته حاصل کرده اند اگر در ایران یا افغان امروز
احساس دوستی و همکاری و همدردی میشود این احساس
هبتی بريك تعارف متقابل نیست بلکه بر اساس يك حقایق
و اصول مشترك تاریخی است که میان ملل مسلمان پیوند
اتحاد و هم آهنگی را روز بروز قوی تر میکند ، بخاطرم است
در سفر دوم خود به پاکستان همراه يك هیئت فرهنگی و
بر ریاست جناب آقای جعفری استاند ارجمند خراسان به پیشاور



رسیدیم همین احساس برادری و دوستی بپیمه ماها دست داد
زبان حال ماهمگی این بود که :

گر در سفر بنقطه پشاور آمدیم
باور مکن بمملکت دیگر آمدیم
ما دو برادریم که در سیر حادثات
همداستان و همسفر و همسر آمدیم
ما دو برادریم که در مهد روزگار
پروردگان دامن يك مادر آمدیم
زان بیشتر بصفحه تاریخ برکشند
ما صحنه ساز صفحه یکدفتر آمدیم
زان بیشتر که لشکر و کشور بهم رسند
ما غازیان لشکر يك کشور آمدیم
زان بیشتر که بتکده خانه خدا شود
ما بندگان در که يك داور آمدیم
زان بیشتر که غزوی آغاز دین کند
ما پیروان خاتم پیغمبر ص آمدیم



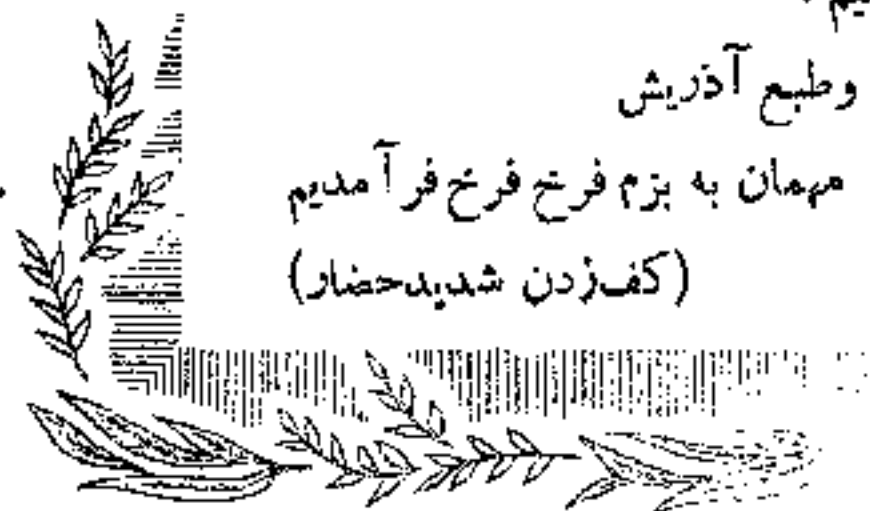


چندی ز نقش فتنه صورتگر زمان
از یکدیگر جدای بصورت گر آمدیم
شکر خدا که بر اثر حسن اتفاق
بار دیگر بصحبت یکدیگر آمدیم
دیروز اگر بخوشدلی و خرمی گذشت
امروز نیز و خوشدل و خرمتر آمدیم
در دنباله این ایات که ریاست میسیون باجناب آقای
رضا جعفری وزیر فرهنگ وقت بود میزبان ما نیز هم اسم
ایشان جعفر شاه بود بدین مضمون اشاره شد که :

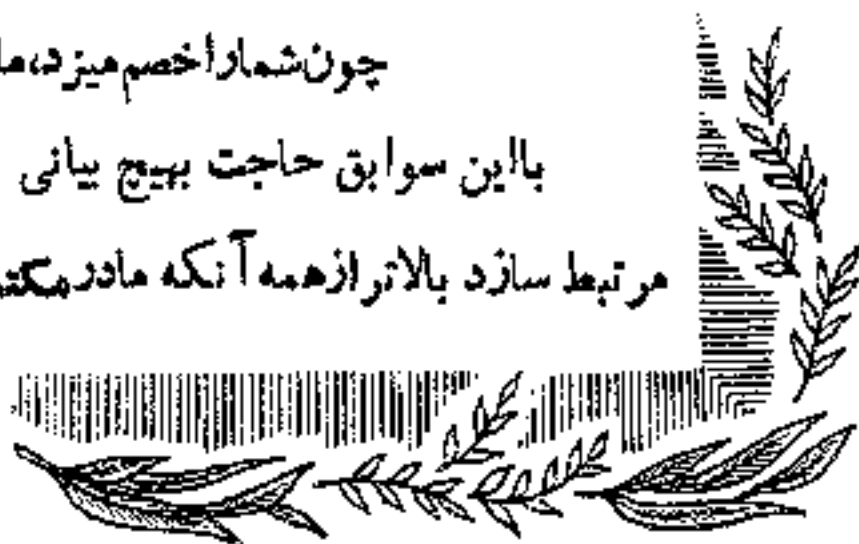
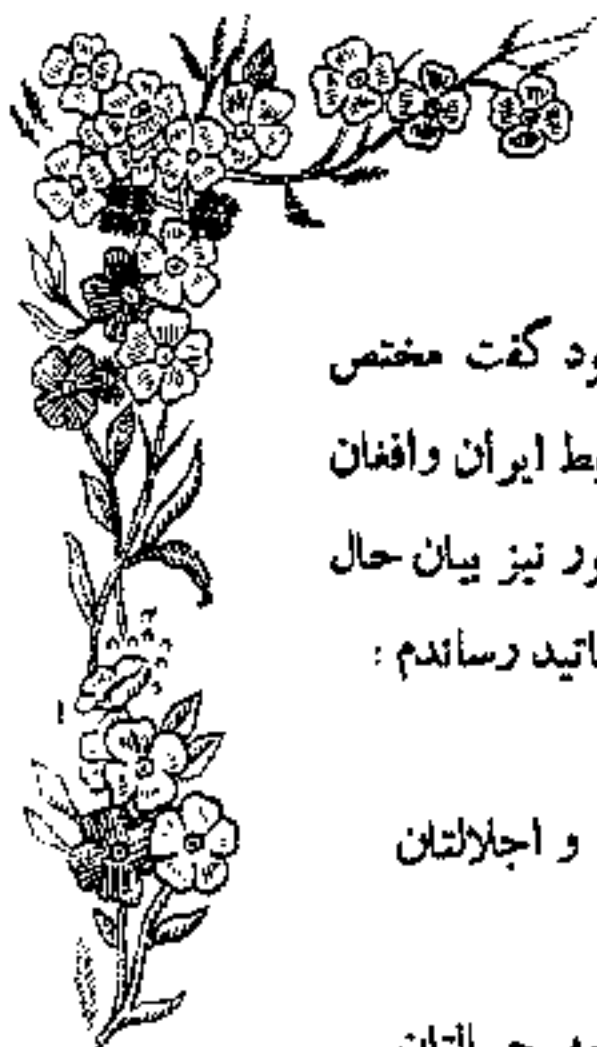
امروز بارضای حق و کیش جعفری
مهمان در آستانه شه جعفر آمدیم
البته امروز که بهمراه استاد خلیل الله بمشهد آمدیم
و مهمان استاد ارجمند و بزرگوار جناب آقای سید محمود
فرخ هستیم باید بگوئیم :

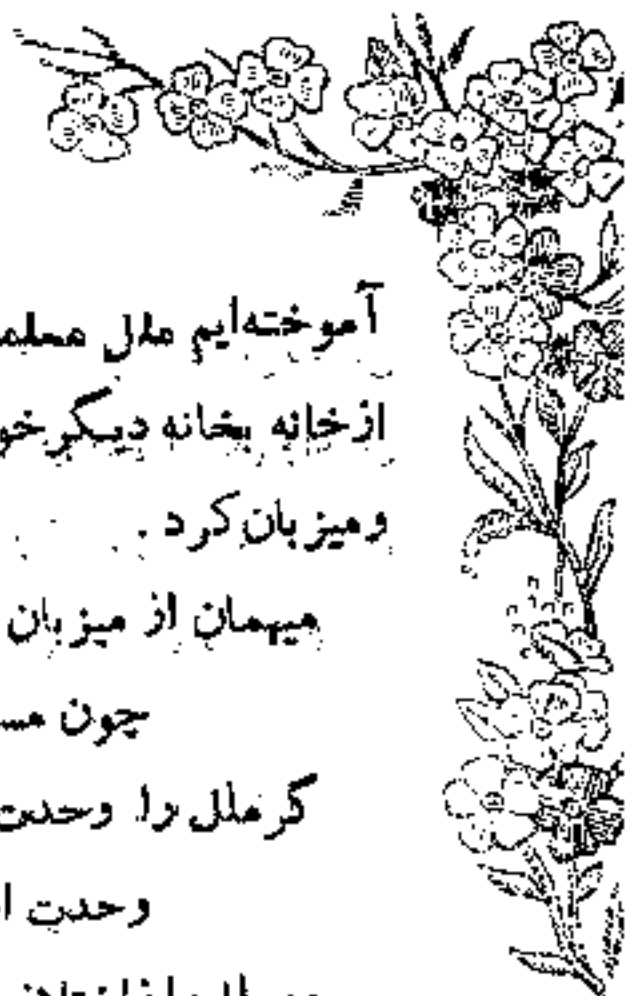
امروز با خلیل حق و طبع آذریش

مهمان به بزم فرخ فرخ فر آمدیم
(کف زدن شدید حضار)



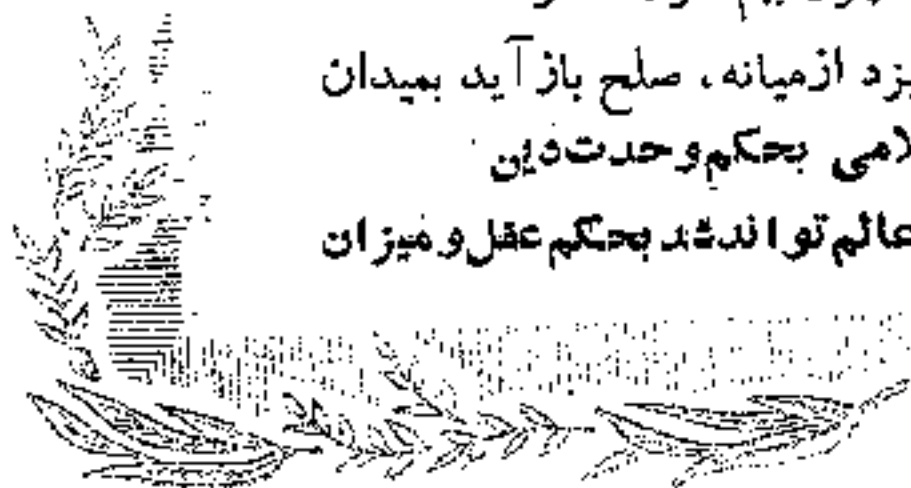
اینها سخن ند ما ست و هیچ نمیشود گفت مختص
روابط ایران و پاکستان است بلکه در روابط ایران و افغان
هم زبان قلب ما همین است چنانکه در لاهور نیز بیان حال
چنین بود که دردانشکده ادبیات بعرض اساتید رساندم :
ای مسلمانان پنجابی بیاد آرید یاد
روزگار اقتدار و شوکت و اجلالتان
یاد باد دولت مسعود محمودی که ساخت
دست ایمانش رها از پنجه چپالتان
قرنها طی شد که ما با هم برادر بوده ایم
شاهد احوالمان اقوالمان اقوالتان
هر طرف رفتیم و بادشمن بیچنگ آویختیم
متحد بودند و یار ابطالمان ابطالتان
چون بمانی کرد رو دشمن، شما دنبال ما
چون شما را خصم میزد، ما خود از دنیاالتان
با این سوابق حاجت بهیچ بیانی نیست که ما را بهم
مرتبط سازد بالاتر از همه آنکه ما در مکتب قرآن درس اتحاد





آموخته‌ایم ملل مملکتان از هر جا بیایند و بهر جا وارد شوند
از خانه بخانه دیگر خود آمده اند و نمیتوان صحبت از مهمان
و میزبان کرد.

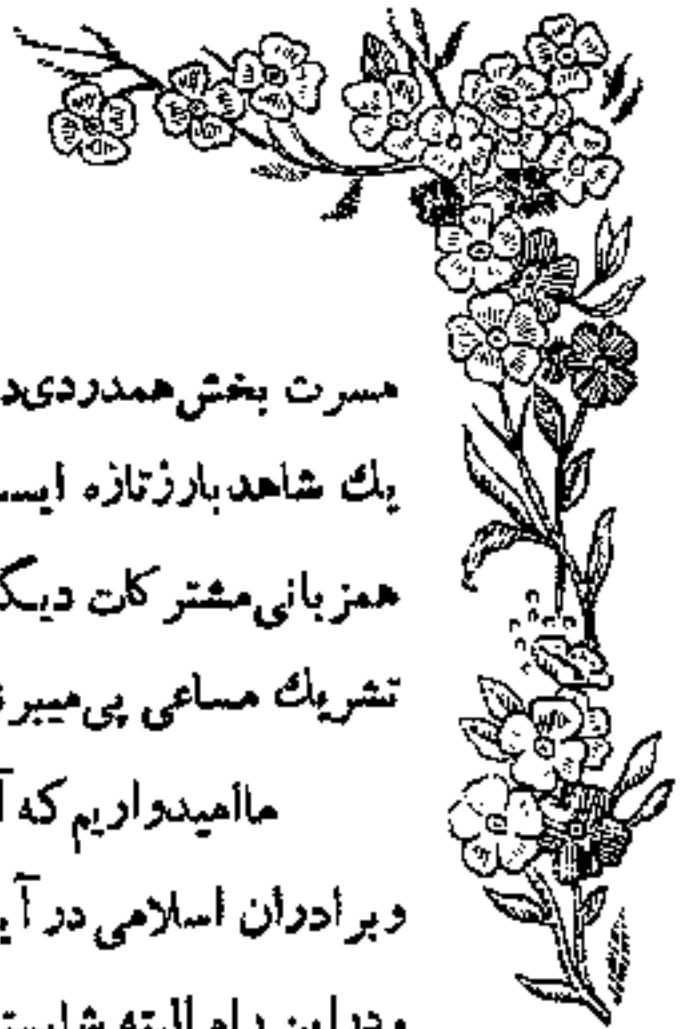
مهمان از میزبان بشناختن آسان نباشد
چون مسلمانی نشنید بر سرخوان مسلمان
گر ملل را وحدت او طمان فزاید بر اخوت
وحدت او طمان کجا تا وحدت آمال اخوان
و در ملل را از اختلاف رنگ و شکل است اختلافی
وحدت دلها زداید اختلاف شکل و الوان
گر چه ممتازند ملتها فرملتها به بیست
ترك سنت ترك ملیت بود وین نیست آسان
لیك اگر سنت شود واحد بحکم وحدت دین
متحد گردند ملتها بحکم طبع و وجدان
همدلی و همزبانی چون بهم افزوده گردد
جنگ خیزد از میانه، صلح باز آید بمیدان
وحدت اقوام اسلامی بحکم وحدت دین
وحدت عالم تواند شد بحکم عقل و میزان



دین که گفتم کافر بیدین نپندارد که چون او
دین ما مصنوع او هام است و معمولات شیطان
تا بداند دشمن بی دین که دین ما چه باشد
دین علم و دین عدل و دین عقل و دین برهان
تا بداند جاهل بدین که دین او چه باشد
دین جهل و دین ظلم و دین وهم و دین هذیان
او خدا را منکر و ما عکس او غیر از خدا را
او بشیطان معتقد ما معتقد بربا که یزدان
او خدا را منکر اما سر فرو برده بطاعت
پیش خشم و پیش شهوت پیش فقر و پیش حرمان
ما خدا را معتقد و ز دولت یزدان شناسی
سر بر آورده بمصیان پیش عصب و پیش عدوان

حاجت بتوضیح نیست تجلیات ملی و نهضت های استقلال
طلبانه ملل اسلامی از پاکستان و افغان و ایران در برابر استعمار
سیاسی و اقتصادی همه از برکت تعلیمات قرآن و آگاهی ملل
مسلم جهان بوده است که روز بروز بتوسعه میرود . هر چه

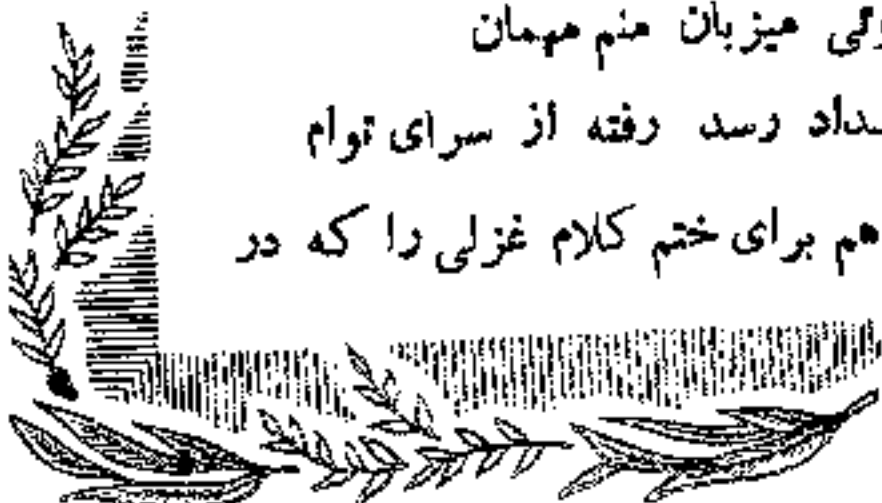




مسرت بخش همدردی دولت افغان با پاکستان در مسشاه کشمیر
يك شاهد بارز تازه ایت که ملل اسلامی علاوه از همدلی و
همزبانی مشترکات دیگری که دارند بیش از پیش بضرورت
تشریک مساعی پی میبرند .

ما امیدواریم که آگاهی و بصیرت ملل دوست و همکیش
و برادران اسلامی در آینده منشاء خیر و برکات بیشتری بشود
و در این راه البته شایسته است بعقل دورانندیش و واقع بینی
دو رهبر توانا و دو پادشاه مترقی جوان بخت ایران و افغانستان
درود بفرستیم و از خداوند توفیق آنانرا در ادامه خدمت
بملت بخواهیم میدانم وقت دیر شده است و حضار محترم
خسته شده اند ولی قطعاً اگر من بگویم استاد خلیلی خواهند
فرمود :

يك امشب است توئی میزبان منم هممان
چو بامداد رسد رفته از سرای توام
بنابراین میخواهم برای ختم کلام غزلی را که در

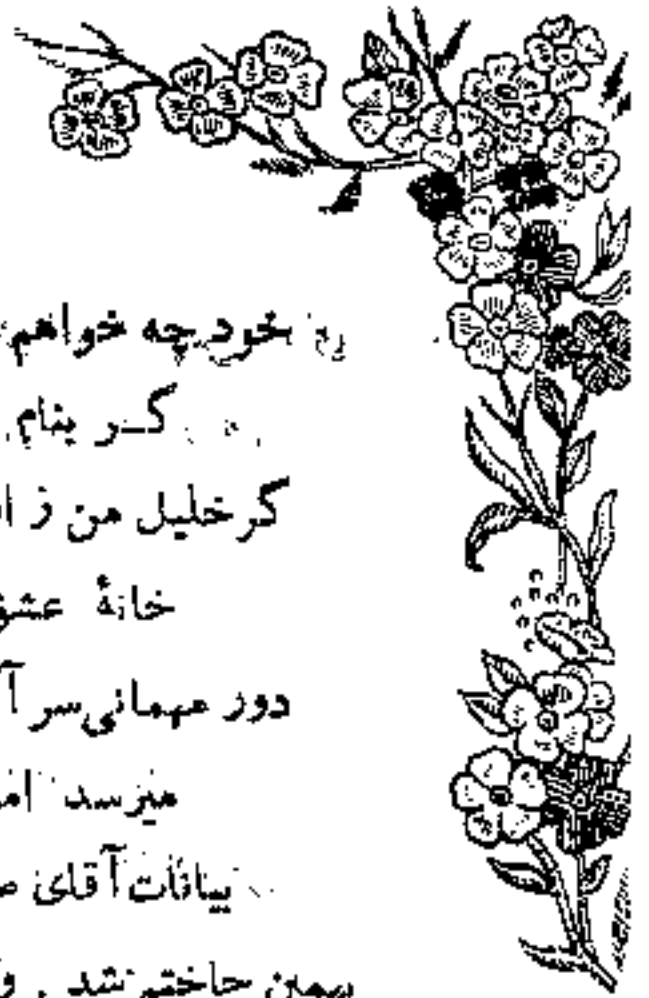


تأسف تو دبع مهمان عزیز سروده شده بخوانم « سپس آقای
سرمد غزل زیر را با آهنگ گرم خود چنین خواندند » .

خانه عشق

میرسد امشب اگر بر آسمان افغان من
بی سبب نبود که گوید ترک من جانان من
انتظار او کشیدم ماهها و سالها
تاشبی افروخت روی ماه او ایوان من
میهمان من شد اما من ندانستم درست
خود هم میهمان او یا او بود میهمان من
چون بخوانم میهمانش چون بخوانم میزبانش
آنکه رنگین شد از او هم خانه و هم خوان من
بر نشاء مقدمش صد بار سر میبایختم
این سر شوریده گر خود بود در فرمان من
عهد با پیمانہ نسو کردم زمین صحبتش
کردم پیمانۀ او تازه شد پیمان من





-۲۱۸-

بغ خود چه خواهم، گفت پاسخ روز دیوان عمل، در سر آمد
گر بنام او نیاشد دفتر و دیوان من
گر خلیل من ز افغان است و من ز ایران زمین
خانه عشق است افغان وی و ایران من
دور هممانی سر آمد «سرمد» این نبود شکفت
میزسد امشب اگر بر آسمان افغان من
بیانات آقای صادق سرمد با کف زدنهای ممتد حضار
بهمن جاختم نشد، و دور هممانی در مشهد بسر آمد

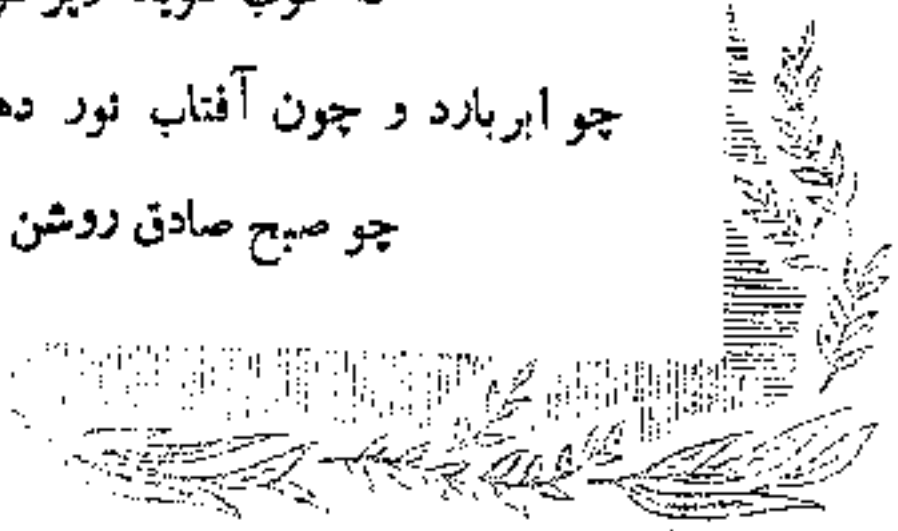


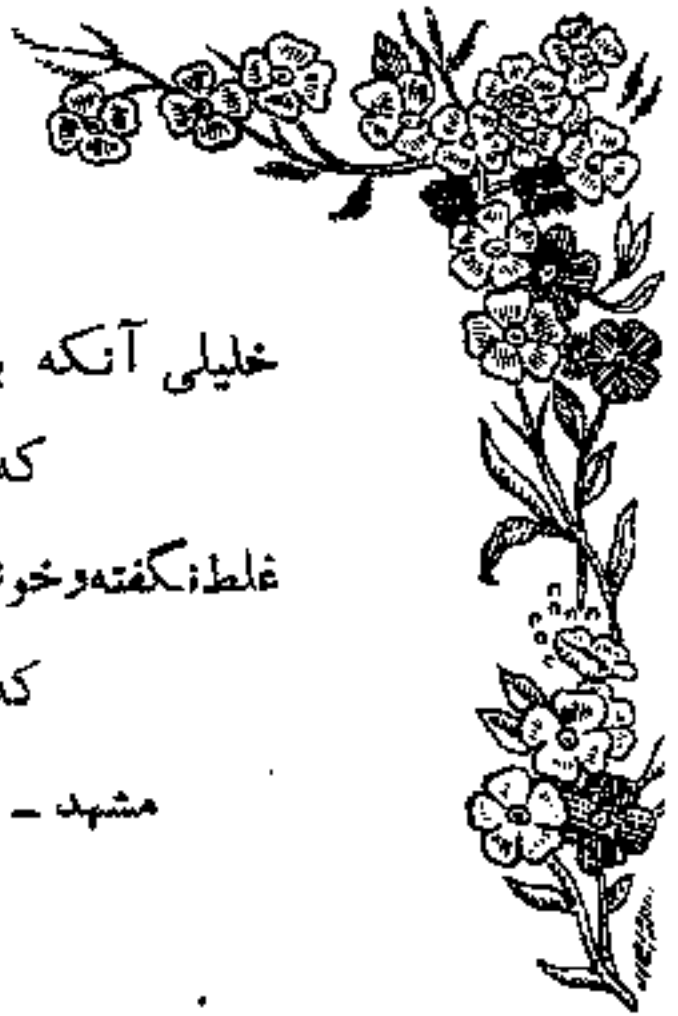


تاریخ افغانستان در مشهد تقدیم

قطعه زیر را پس از پایان سخنرانیها آقای
محمد طاهر خان صافی قونسول جنرال
قونسولگری افغانستان در مشهد تقدیم
به محضر ادب پرور استاد سخن آقای صادق
سرمد نمودند

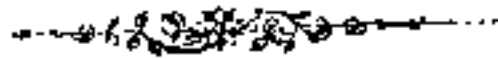
زها درود به سرمد سرآمد شعرا
که هم بدیبه سرایست و هم بدیبه سرا
ز بهر طبع بیک لعمه سر کند غزلی
شود به لعمه دیگر قصیده غرا
بدست او بود الفاظ همچو موم کزان
پدید آرد اشکال دلکش و زیبا
چنین بدیبه سرا کس ندیده و نشنید
که خوب گوید و پر گوید و بود شیوا
چو ابربارد و چون آفتاب نور دهد
چو صبح صادق روشن به بزم اهل صفا





-۱۲۰-

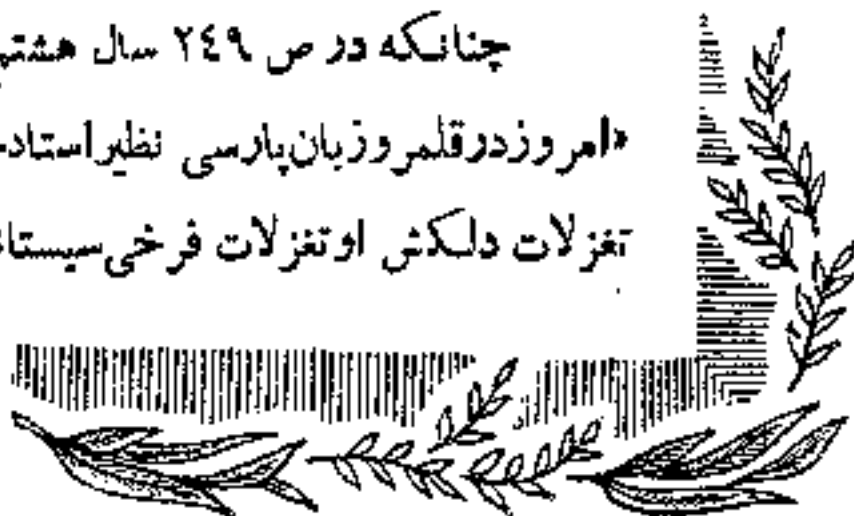
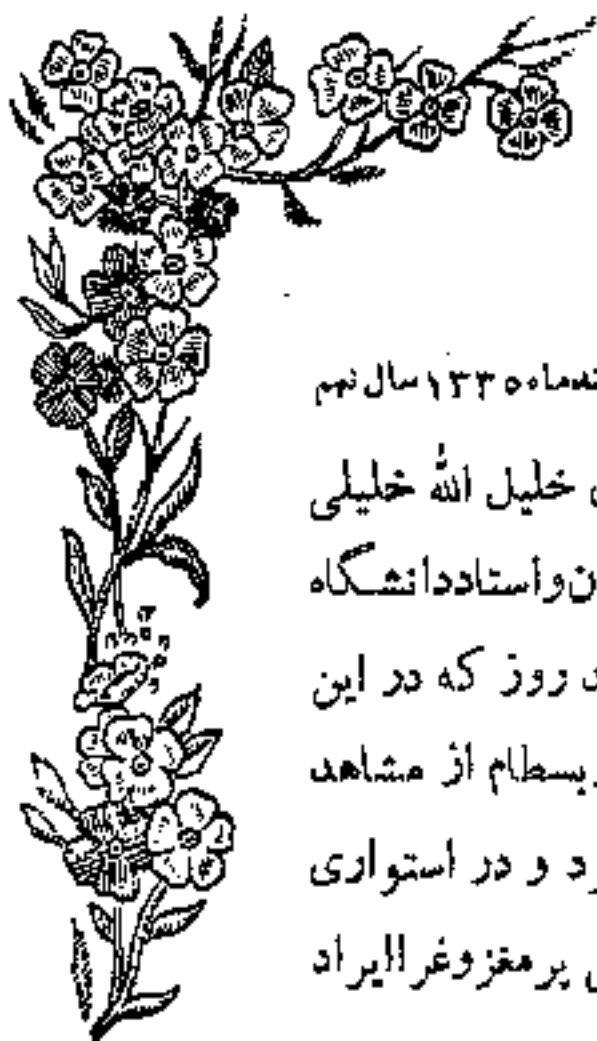
خلیلی آنکه بود اوستاد ما گوید :
که طبع اوست چو زاینده رود گوهرزا
غلطه گفته و خوش گفته و نکو گفته است
که وصف طبع لطیفش ازین بود والا
مشهد - ۱۲۳۱ و ۱۳۳۵ - محمد طاهر صافی

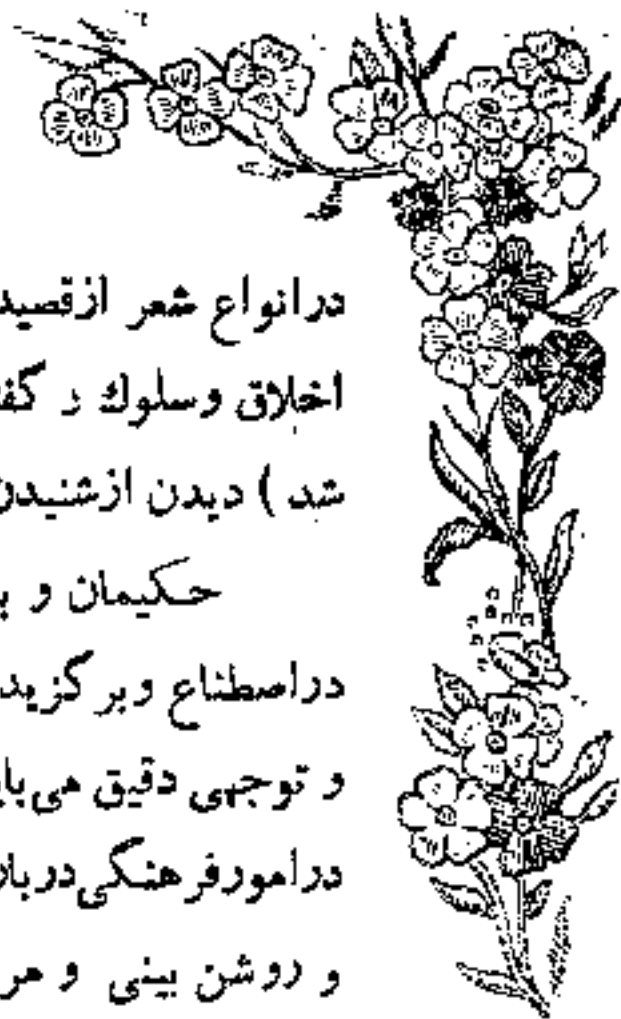


قبل از شماره ۱۰۴ مجله وزین یغمانطیبه تهران اسفندماه ۱۳۳۵ سال نهم
بدعوت وزارت فرهنگ جناب آقای خلیل الله خلیلی
مشاور فرهنگی اعلیحضرت پادشاه افغانستان و استاد دانشگاه
کابل بایران آمد و در ظرف یکماه و چند روز که در این
کشور زیست در تهران و اصفهان و شیراز و بسطام از مشاهد
متبرکه و مؤسسات فرهنگی بازدید کرد و در استواری
روابط فرهنگی در هر جا بمناسبت نطقهایی بر مغز و غر ایراد
فرمود و شعرهایی لطیف و شیوای خواند.

آقای دکتر مهدی بیانی استاد دانشگاه و مدیر کل
وزارت فرهنگ بعنوان میهماندار تعیین شده بود. پذیراییها
دوستانه و محفلهای ادبی گرم و تجلیلهایی که از استاد شد
بی پیرایه و بی شائبه بود و امیدواریم جناب استاد خلیلی از
این مسافرت خاطرههایی نشاط افزای داشته باشند.

چنانکه در ص ۲۴۹ سال هشتم مجله، اشارت شده
«امروز در قلمرو زبان پارسی نظیر استاد خلیلی بسیار کم است»
تغزلات دلکش او تغزلات فرخی سیستانی را بخاطر می آورد.





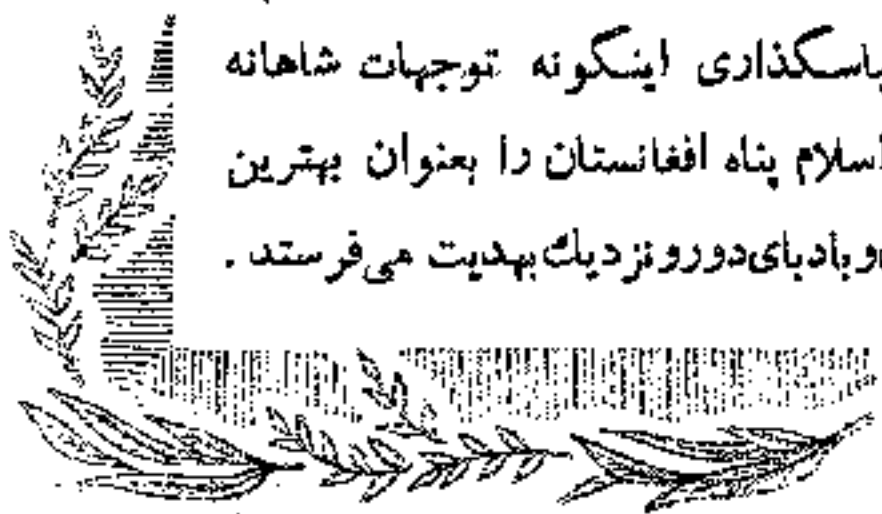
در انواع شعر از قصیده و غزل و مثنوی مهارت تام دارد . در اخلاق و سلوک و گفتگو نیز (چنانکه از نزدیک مشاهده شد) دیدن از شنیدن به است .

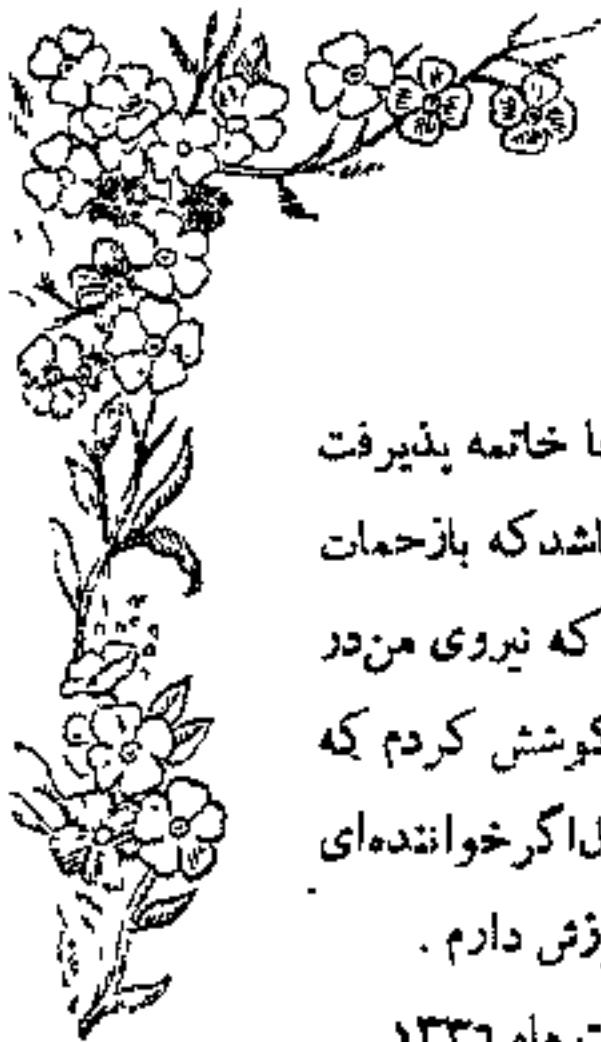
حکیمان و بزرگان جهان گفته اند که پادشاهان را در اصطلاح و برگزیدن و برگزیدن افراد مستعد نظری صائب و توجهی دقیق می باید ، انتخاب آقای خلیلی برای هسورت در امور فرهنگی دربار پادشاه افغانستان دلیل کمال ادب دوستی و روشن بینی و مردم شناسی شهریار جوانبخت دانشمند اعلی حضرت المتوکل علی الله محمد ظاهر شاه پادشاه کشور باستانی افغانستان خلد الله ملکه و سلطانه می باشد و بحق میتوان گفت :

بروهند باد آن همایون درخت

که در سایه اش میتوان برد رخت

مجاهد یغما بسپاسگذاری اینگونه توجهات شاهانه تصویر مبارک پادشاه اسلام پناه افغانستان را بعنوان بهترین عیدی بمسلمانان جهان و باد بای دور و نزدیک بهدیت می فرستد .





-۱۲۳-

امید پوزش

خواننده عزیز مجموعه ای که اینجا خاتمه پذیرفت
چکیده ای از احساسات صاحب دلانی چند می باشد که بازحمات
شبانه روزی باین صورت در آمده است تا آنجا که نیروی من در
این سن یعنی پایان زندگیم اجازه میداد کوشش کردم که
متن کتاب از خذل و نادرستی مصون بماند حال اگر خواننده ای
نکند ای و خطائی را متوجه گردید امید پوزش دارم .

محمد هاشم امیدوار - تهران اردیبهشت ماه ۱۳۳۶



فهرست

موضوع	صفحه
قصیده از صادق سرمد در مدح اعلیٰ حضرت محمد ظاهر شاه	الف - ب
پادشاه افغانستان	ج -
تقریظ استاد اجل بدیع الزمان فروزانفر	د -
نامه استاد خلیل الله خلیلی .	۳۲-۱
برگهای نغزانی - از خلیل الله خلیلی (رباعیات)	۳۳ -
پیوند دلها	۳۹-۳۴
مقدمه ناهر	۶۰-۶۰
سخنرانی استاد خلیل الله خلیلی در تالار موزه ایران باستان	۶۴-۶۱
نوای آشنا از آقای ناصر رئیس انجمن ادبی تهران	۶۶-۶۵
هدیه دوست (از صادق سرمد شاعر ملی ایران)	۶۸-۶۷
در خانه سرمد	۷۲-۶۹
بیانات آقای دکتر محمد علی مژده در دانشسرای ادبیات شیراز	۷۵-۷۳
قصیده آقای دکتر نورانی وصال دو شیراز	۷۷-۷۶
باز هم دو شیراز (از استاد جلال الدین همایی)	۹۵-۷۹
وقتی دو شاعر بهم میرسند (نقل از مجله روشنفکر)	۱۰۶-۹۷
سخنرانی استاد خلیلی در دبیرستان فروغ مشهد	۱۱۸-۱۰۸
سخنرانی آقای صادق سرمد به مناسبت تودیع با استاد خلیلی	۱۲۰-۱۱۹
قطعه‌ای در طبع روان آقای صادق سرمد از محمد ظاهر خان صافی افغان	۱۲۲-۱۲۱
نقل از مجله پتما	۱۲۳
امیدپوزش از محمد هاشم امیدوار	